

گزارش قتل‌ها

و

اقتراعات سعید امامی

دانلود شده از

www.najm.blogfa.com



سعید امامی

علیرضا نوری زاده

مجموعه

يا سپاس از : رضا اغنمی و مسعود مافان

**گزارش قتل ها
و
اعترافات سعید امامی**

علی رضا نوری زاده

ISBN: 91-88297-30-6

BARAN

Baran

Box 4048

163 04 SPÅNGA, SWEDEN

Tel: +46 (0) 8 464 83 91

Fax: +46 (0) 8 464 83 92

Email: baran@mail.bip.net

گزارش قتل ها و اعترافات سعيد امامي

علي رضا نوري زاده

نشر باران، سوئد

چاپ اول، ژانويه ۲۰۰۰

چاپ دوم، ۱۳۷۸ - فوریه ۲۰۰۰

قيمت: معادل ۲۵ دلار

آن چه در این کتاب می خوانید:

| عنوان | شماره صفحه |
|---|------------|
| فاطمه و سیامک پاشنه آشیل فلاحیان و ... | - |
| سونای زعفرانیه | - |
| نخستین هشدار | ۹ |
| پیشدرآمد | ۲۸ |
| چشم انداز | ۴۹ |
| فصل اول : اعترافات | ۵۶ |
| فصل دوم : برخورد با آل قلم | ۶۲ |
| فصل سوم : فعالیت های فرهنگی | ۶۶ |
| فصل چهارم : شنود در بیت رهبری و مرگ احمد خمینی | ۶۹ |
| فصل پنجم : شبکه جهانی توزیع مواد مخدر | ۷۴ |
| فصل ششم : وزارت اطلاعات پایگاه ترور | ۷۸ |
| فصل هفتم : وزارت اطلاعات پس از قتلها | ۱۰۵ |
| فصل هشتم : سازمان اطلاعات سپاه | ۱۱۴ |
| ضمائم | ۱۴۵ |
| ۱ : نامه به هوشنگ وزیری | ۱۴۷ |
| ۲ : اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح | ۱۵۱ |
| ۳ و ۴ : نوشته های یالثارات و کیهان علیه نوری زاده | ۱۶۵ |
| ۵ : دفاعیات عبدالله نوری | ۱۶۸ |
| ۶ : تاریخ خانه اشباح | ۲۰۸ |
| ۷ : هویت، کیهان، سعید امامی | ۲۱۶ |
| ۸ : متن سخنان حسینیان در مدرسه حقانی | ۲۳۴ |

شماره صفحه

عنوان

- ۲۶۴ : ۹ پاسخ گنجی به حسینیان
- ۲۸۵ : ۱۰ مدرسه حقانی
- ۲۹۷ : ۱۱ ابراهیم تبوی و «جلسات دوشنبه‌ها»
- ۳۰۲ : ۱۲ روایت عماد الدین باقی
- ۳۲۲ : ۱۳ روایت صفا پورینده از قتل‌ها
- ۳۲۲ : ۱۴ امامی در متن
- ۳۴۱ : ۱۵ مجلس ترجمه امامی
- ۳۴۴ : ۱۶ سخنرانی امامی در دانشگاه بوعلی همدان
- ۳۰۲ تصاویر
- ۴۱۱ به همین قلم

فاطمه و سیامک پاشنه آشیل فلاحیان

و چشم اسفندیار باند محفلی

دو قتل در جریان رسیدگی به پرونده قتل های زنجیره ای، بار سیاسی نداشت. اما پاشنه آشیل علی فلاحیان و چشم اسفندیار باند محفلی بود. «فاطمه قائم مقامی» میهماندار شرکت هواپیمائی آسمان، همسر یک جراح با سه فرزند که سه سال معشوقه فلاحیان و دارای روابط نامشروع با او بود او آخر سال ۱۳۷۶ به دستور فلاحیان به قتل رسید. فلاحیان از معشوقه اش در شبکه مخفی قاچاق کلان هروئین و تریاک و عتیقه به خارج استفاده می کرد. در دو نوبت نیز او وسیله به دام کشیدن دو نفر از چهره های جامعه روشنفکری ایران شده بود.

قریانی دوم سیامک سنجری نام داشت. او که صاحب یک بنگاه فروش اتومبیل های گران قیمت بود در سال ۱۳۷۵ با پسر ۲۰ ساله فلاحیان که عشق به ماشین های شکاری داشت آشنا شد و از طریق او، چندی بعد با سعید امامی و خود فلاحیان نیز ارتباط دوستانه برقرار ساخت. سیامک سنجری به علت داشتن موقعیت ویژه در بین ورزشکاران و جوانان و دست و دلبازی بسیار، شخصی محبوب و دارای دوستان زیادی بوده در عین حال آشنائی پدر او در گذشته با چهره های سرشناس فرهنگ و ادب و سیاست، از جمله جلال آل احمد و احمد شاملو، از دید فلاحیان و سعید امامی می توانست امتیازی در زمینه استفاده از او برای شکار مخالفان به حساب آید. سیامک به سونای زعفرانیه نیز آمد و شد می کرد آخرین بار نیز در همان جا با قاتلانش رو به رو شد.

تا اینجا روشن شده است که سیامک سنجری در جریان کارهای باند فلاحیان در دوران صدارتش بر وزارت اطلاعات قرار گرفته بود، و به احتمال زیاد چون زیربار همکاری با فلاحیان نرفته بود به دستور او به قتل رسید.

سیامک سنجری در آبان ۱۳۷۵ با دختری از بستگانش نامزد شد و بعد با گرفتن وقت به سراغ فلاحیان رفت و به او گفت قصد ازدواج دارد و به دنبال زندگی سالم و طبیعی است و حاضر به همکاری با وزارت اطلاعات نمی باشد او همچنین سوگند خورده بود که در رابطه با بعضی تمایلات پسر فلاحیان هرگز سخنی به زبان نیاورد. فلاحیان ظاهراً به سیامک سنجری قول می دهد کاری به کار او نداشته باشد، چون سنجری به یک دوست نزدیکش که از ماجرا باخبر بوده، پس از ملاقات با فلاحیان گفته است: حاج اقا مرا بخشید. اما سه روز بعد جنازه او را زیر پیل صدر کاوه پیدا کردند ...

در جریان تحقیقات کمیته سه نفری ریاست جمهوری، قاتلان سیامک سنجری اعتراف کردند او را به دستور فلاحیان کشته اند. فلاحیان پسرش را بعد از برکنارش از وزارت اطلاعات، به خارج فرستاد و احتمالاً او در حال حاضر در کانادا است. گفته می شود اسناد محرمانه زیادی را در رابطه با عملکرد وزارت اطلاعات، در اختیار دارد تا در صورت بازداشت و محکومیت پدرش آن ها را منتشر کند.

سونای زعفرانیه

داستان سونای زعفرانیه که مدت‌ها پاتوقی فلاحیان و سعیدامامی و کاظمی (موسوی نژاد) معروف بود از جمله مهم‌ترین فصل‌های حکایت محفل خود سراسر است.

در این سونا مهم‌ترین مسائل امنیتی کشور حل و فصل می‌شده و فلاحیان در چند مورد دستور قتل‌ها را در همان سونا (حتی بعد از برکناریش) صادر می‌کرده. در همین سونا اکبر خوش‌کوش با حسین شیخ عطار دیدار می‌کند و طرح قتل دکتر بختیار را می‌ریزند تا پنجره رو به «میتران» بسته شود. (قرار بود میتران به تهران برود).

اما آنچه در این سونا رخ می‌داده تنها مسائل امنیتی نبوده بلکه حجت الاسلام و المسلمین علی فلاحیان عضو مجلس خبرگان و مشاور ولی امر مسلمانان جهان و اصحاب خاصه اش با دختر ۱۹ ساله‌ای به نام سحر که دوست مدیر سونا بوده در رفت و آمدهایشان ارتباط برقرار می‌کنند و بعد به عنوان «لقمه‌ی مشترک» هرکدام در یک روز هفته از او متنعم می‌شدند. سرانجام سحر نصیب سعیدامامی می‌شود که برایش از پول وزارت‌خانه به عنوان منبع، خانه و اتومبیل می‌خرد و در سفر به بلژیک نیز او را با خود می‌برد. سحر نیز همراه با رئیس دفتر سعیدامامی «قبه» برادر غلام رضا قبه معاون کرباسچی در شهرداری تهران (که به جرم اختلاس محاکمه و زندانی شد) و همسر سعیدامامی و اکبر خوش‌کوش مرد صد میلیاردر تومانی دستگیر شد و هم اکنون وضع او و روابطش با چهارتن در يك زمان که تنها با یکی از آنها «سعیدامامی» به عنوان همسر موقت محرمیت داشته، به صورت يك معضل بزرگ در آمده است.

نخستین هشدار

همه چیز بایک نوار آغاز شد. اواخر شهریور ۱۳۷۷ بود. در یک بسته ارسالی از دوستی نواری بود با توضیحاتی از حجت‌الاسلام پروازی، فردی که صدایش در نوار ضبط شده بود.

پروازی، از کسانی است که در تکوین مجموعه‌ای که امروز «انصار حزب الله» نام گرفته است، نقشی بنیادین داشته است. لذا حرفهایش از هر نظر برای من قابل توجه بود. به همین دلیل با پیاده کردن نوار و افزودن توضیحاتی، مهمترین بخش‌های آن را در ماهنامه روزگار نو و هفته‌نامه

کیهان لندن به چاپ رساندم (مدتها بعد آقای بنی صدر با انتشار آنچه در کیهان و روزگار نو به چاپ رسیده بود، البته با تحریفاتی و نیز اضافه کردن بعضی اسم‌ها و مرتبط ساختن این اسم‌ها به افرادی که هیچ نسبتی با آن‌ها به جز مشابهت اسمی نداشتند، مدعی شدند که پروازی، را کشف کرده‌اند. و ایشان آلمان هستند که البته دو هفته بعد با اطلاعیه پروازی در ایران معلوم شد منبع آقای بنی صدر به ایشان بی لطفی کرده است)

به هر حال پیش از آن که وارد متن اصلی کتاب در رابطه با قتل‌ها و سعید امامی شویم، عین مطلب چاپ شده در روزگارانو را در آبان ماه ۱۳۷۷ نقل می‌کنم. خواندن این مطلب آشکار می‌کند که زمینه قتل‌های زنجیره‌ای در چه زمانی ریخته شد، و چه عواملی در طراحی و اجرای احکام ارتداد دگراندیشان نقش داشتند.

نخستین بار عنوان «حزب الله» یا «حزب خدا» را پیرمردی که برای مقام و منزلت مستعدی قائل بود و مریدانش او را قطب عالم امکان خطاب می کردند، در دهه چهل شمسی بر سر زبان ها انداخت. از ذکر نام او معذورم گو این که دیرسالی است که به هفت هزارسالگان پیوسته و بازماندگانش نیز امتیاز حزب خدا را سالها پیش از انقلاب به دکان داران دین واگذار کردند. بعد از این ماجرا در جریان انقلاب، «هادی غفاری» معروف، حزب الله، را راه انداخت. سی چهل تن از او یاش شهباز و میدان فوزیه (که شهناز و بعد امام حسین شد. اما همچنان از نظر ما فوزیه است) و کوچه حریرچیان دور «هادی خان غفاری» جمع شدند، و با نام خدا به غارت خانه مردم و کسب و کار مغازه داران منطقه در دستگیری نظامیان و چهره های سرشناس عهد پهلوی از فردای ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پرداختند. «هادی غفاری» پس از آن که در دوره اول مجلس با پرتاب نعلین به سوی مهندس «معین فر» و گاز گرفتن گوش

او، ارادت خود را به خمینی و ایمانش را به ضد انقلاب ثابت کرد، با دریافت سهمیه‌ای ناچیز! (کارخانجات «استارلایت» به اضافه منزل درندشت مرحوم «احمد شارق» و يك ویلای قصر مانند در دماوند به اضافه يك خانه در قم و يك چاپخانه مجهز در تهران) «بنیادالهادی» را بنیان گذاشت و همسر جوانی در کنار همسر اولش اختیار کرد و به سیر و سفر پرداخت و يك بار در لندن وقتی رویش را برای کار کنان زن «ایران ار» و کنسولگری زیاد کرد و عربده کشید که چادرتان کو؟! مملکت، مملکت اسلامی است! چنان با خفت او را بیرون انداختند که ترجیح داد از آن پس در سفر به خارج کت و شلوار بپوشد و کاری به کار سفارت و دفاتر تابعه رژیم نداشته باشد. برپایه خبرهائی که درباره او دریافت کرده‌ام «هادی خان» این روزها قبل و منقل بزرگی دارد و ظهرها دور منقلش، معضلات مملکتی حل می‌شود و شیخنا نیز کاری به معقولات ندارد بلکه با درآمد چندمیلیونی که پس از اعاده کارخانجات «استارلایت» و چاپخانه مربوطه نصیبش شد مشغول دود کردن گل کوکنار و ستایش کردن خدا به خاطر خلق کردن دختران و زنان زیباست! اما تخم لقی که او با برپائی «حزب الله» در دهان رژیم شکست همچنان جوجه می‌کند، و در حالی که نوع لبنانش حالا بزرگ شده است و اسباب دردسر مردم لبنان و منطقه و حتی آمریکا را فراهم کرده است و انواع سعودی و کویتی آن برنیامده با بال و پر ریخته به گوشه‌ای خزیده‌اند، تازه انواع ایرانی آن

سربلند کرده‌اند که جمعی شان در مجلس پرچم «حزب الله» را برداشته‌اند و گروهی در بیرون مجلس با نام «حزب الله» به برهم زدن اجتماعات، درهم شکستن بساط روزنامه نگاران، آتش زدن کتابفروشی‌ها، خرابکاری در سینماها و مراکز هنری و بالاخره کتک زدن دگراندیشان از دانشجو و فیلمساز گرفته تا وزیر ارشاد و معاون رئیس جمهوری مشغولند. و در این میان آن چه از «انصار حزب الله» یعنی همین گروه دوم گفته شده محدود است به این که سرتیپ بسیجی «حسین الله کرم» رهبر گروه است و دو جناح آن را «مسعود ده نمکی» (جناح سیاسی) و «حاج بخشی» (جناح ضربت) اداره می‌کنند. دو نشریه «بالمشارات الحسین» «جبهه» که به جای شلمچه منتشر می‌شود ارگان‌های انصار حزب الله است. و شیخ احمد جنتی، سخنگوی شورای نگهبان نقش پدرخوانده انصار را دارد. فرزند او علی جنتی که اخیراً به سفارت ایران در کویت انتخاب شد، پیش از رفتن به کویت، گهگاه عملیات ویژه انصار را (مثل حمله به خانه آیت الله منتظری) رهبری می‌کرد.

پدیده انصار حزب الله که از سال ۱۳۷۱ به صورت جدی در صحنه سیاسی ایران مطرح شد، هرچند ممکن است از دید عده ای صرفاً به عنوان افرادی که از طرف مراکز قدرت با پرداخت پول به عنوان مزدور عمل می‌کنند، به حساب آیند، اما واقعیت امر ابعاد پیچیده تری دارد. پایه گذاران این گروه که اغلب از بسیجی‌ها و جبهه دیده‌ها بودند، در بافت اولیه

خود رؤیاهای نوستالژیک و آرزوهای ذهنی خود را در سال‌های نخستین انقلاب جستجو می‌کردند که واقعیت‌های اجتماعی و شکم خالی ملت و پرشدن جیب آخوندها مجاللی برای دوام آن‌ها باقی نگذاشته بود. نقش «حجت الاسلام پروازی» در ایجاد يك تشکل از انقلابی زده‌های جبهه رفته در این مرحله بسیار مهم بود. در واقع او به عنوان تنورسین به تشکیلات انصار حزب الله بعد سیاسی - فرهنگی داد و تا زمان انتخابات ریاست جمهوری در واقع او بود که سخنش مثل وحی منزل از سوی انصار پذیرفته می‌شد. در جریان انتخابات «پروازی» که آدم صادقی بود، در برخورد با تحلیل‌های جناح راست از خاتمی دچار مشکل شد. او خاتمی را نه آنطور که «جنتی» و «عسکراولادی» و «ناطق نوری» می‌گفتند، بلکه آنطور که «کروبی» و «ظاهری» توصیف می‌کردند پذیرا شده بود. «پروازی» يك چند کوشید انصار را به راه آورد، اما زمانی که دریافت «الله کرم» و «حاج بخشی» نقشه ترور خاتمی را در دست دارند، حسابی جوش آورد و سر و صدا راه انداخت. چندی بعد دچار افسردگی شدیدی شد به گونه‌ای که ناچار به مراجعه به روانکاو گردید و بعد از عزل عبدالله نوری که این آخری‌ها سخت به او دل بسته بود در جلسه‌ای با حضور ارکان انصار حزب الله و شماری از طلبه‌ها و بسیجی‌ها سخنانی ایراد کرد که من فشرده آن را از روی نوار پیاده کرده‌ام و فکر می‌کنم گویا ترین گزارش در رابطه با انصار ونحوه عمل آن‌ها

به ویژه بعد از انتخابات خاتمی است. این شما و این سخنان بنیانگذار و تئوریسین انصار حزب الله «حجت الاسلام پروازی» که سی و هفت هشت ساله است و هنوز هم سری پرشور دارد، منتهی این بار او در جبهه ای قرار گرفته که شاگردان سابقش در انصار حزب الله قصد ریشه کنی اش را دارند.

سخنان پروازی:

«بچه های رزمنده، خالص و مخلص هستند. امروز آقای خاتمی ۲۰ میلیون رأی آورده یعنی مشروعیت ملی دارد. با این همه در تهران و قم اتفاقاتی در جریان است که باید وزارت اطلاعات و وزارت کشور از آن مطلع شوند. شماری از این آدم‌ها - انصار حزب الله - در وزارت کشور و اطلاعات و ارشاد دست دارند و مشغول سازماندهی هستند و تا به حال در چند استان نیز موفق عمل کرده‌اند.

واقعاً جایگاه بچه‌های جبهه رفته کجاست؟ چرا آن‌ها به این نقطه رسیده‌اند؟ به عقیده من اقدامات این‌ها به مسائل اعتقادی مردم ضربه شدیدی زده و می‌زند. لذا ما باید سعی کنیم جلوی آن‌ها را بگیریم. جلوی کسانی را که با ما رفاقت داشتند ولی امروز خط ما و آن‌ها جدا شده است. یکی از این بچه‌ها «الله کرم» است. افراد دیگری هم هستند که من خوب

آن‌ها را فی شناسم مثل «سلطانپور» و «عبداللهی». سابقه ما با این بچه‌ها به سال ۱۳۶۳ بر می‌گردد. در آن تاریخ ما محفلی داشتیم به نام «رزمندگان»، در جریان حوادث جبهه و مشکلاتی که پیش آمده بود ما مدتی سکوت کردیم و بعد در سال ۶۷ بر آن شدیم که راه پیمائی ولایت را به راه اندازیم اما امام جلوی ما را گرفت. در این سال هیئت رزمندگان تهران به وجود آمد مرحوم «سیدعلی نجفی» و من، سخنرانان هیئت بودیم. جمع خوبی بود اما این وضع دوام نداشت. بعد از سال ۷۱ راه ما به گونه دیگری ادامه پیدا کرد. من تقصیر را می‌گذارم به گردن کارگذاران که ما را در مسیری درست هدایت نکردند و من اینجا می‌گویم آقای خاتمی رئیس جمهور منتخب ایران، بچه‌های جنگ برای شما خطر زا هستند. «عبداللهی» امروز از بچه‌های دار و دسته سرتیپ پاسدار ذوالقدر است. جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران - و «سلطانپور» را مهندس «باهنر» نماینده مجلس و چهره سرشناس جناح راست و مدیر تبلیغات ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری - هدایت می‌کند. من مدت‌ها با این‌ها بودم. چند سال قبل مسائل امر به معروف و نهی از منکر را مطرح می‌کردند. «عبداللهی» که يك چشم‌اش را در جنگ از دست داده اصرار می‌کرد که مرا هم به دنبال خودشان بکشانند. اما من وقتی فهمیدم او به زن‌ها اسید پاشیده، بسیار ناراحت شدم و او خودش موضوع را فهمید و دررفت.

در سال ۱۳۷۲ ما «انصار» را کامل کردیم. تعداد مؤسسان انصار ۱۸ نفر بودند که به سه گروه تقسیم می‌شدند. گروه وابسته به «ذوالقدر» که تعدادشان ۷ نفر بود، هفت نفر هم با «عبداللہی» بودند و چهار نفر هم با «اللہ کرم» بچه‌ها همگی، من و مرحوم نجفی را قبول داشتند. کار ما با سخنرانی‌های نجفی شروع شد و بعد از رحلت ایشان از من خواستند کار او را ادامه دهم. اسم انصار در آن تاریخ اصلاً مطرح نبود. می‌گفتند برو بچه‌های هیئت رزمندگان، به مرور اسم انصار به میان آمد و با قوی شدن حضور وابستگان «ذوالقدر» و «اللہ کرم»، حضور رزمندگان کم‌رنگ شد. با من هم که ملای رزمندگان بودم و عضو مؤسس انصار با تردید برخورد می‌شد. بچه‌های مسجد شهدا مثل «حسین پورصالح» و «امیر نوجوان» مرا از جریان‌ات پشت پرده باخبر می‌کردند. تدریجاً معلوم شد که به هر حال تشکیلاتی شکل گرفته و قرار شده در گروه ما نفوذ کند. يك روز «اللہ کرم» نزد من آمد و گفت چون نمی‌خواهم به شما پشت پا بزنم دلم می‌خواهد «راسته حسینی» مسئله‌ای را به من بگوئید و سعی کنید دروغ هم نگوئید. گفتم موضوع چیست؟ گفت: «آیا شما در جایی به آقای خامنه‌ای فحش داده‌اید؟ چهارده نفر از بچه‌های انصار موضوع را فهمیده‌اند و آشوبی برپا شده است». گفتم امکان ندارد. اگر کسی جلوی من هم حرفی به آقای خامنه‌ای بزند دهانش را خرد می‌کنم. آنچه گفته‌ام این بوده که من و امثال من از «امام خمینی»

شخصیت حقوقی ولایت را داریم. در واقع امام متکای مردم بوده است. اما امروز مردم متکای آقای خامنه ای هستند. به هرحال «حسین الله کرم» برای انتخابات، انصار را بسیج کرد. در قم و در تهران، وجوهات هم می‌رسید و پشت پرده نیز معاملاتی صورت می‌گرفت. (توضیح: از جمله سه هفته پیش از انتخابات، جنتی «الله کرم» را خواسته بود و با دادن پنج میلیون تومان به او گفته بود تهران و قم را از «خاتم‌یون» پاک کنید).

در این میان «الله کرم» اصرار داشت مرا هم وارد بازی کند. روزی مرا نزد «سلطانپور» برد که در وزارت صنایع مشغول بود. او را قبلاً در بیت خامنه ای دیده بودم. از من دعوت کرد سرپرستی امور تبلیغات و مطبوعات را در انصار بر عهده بگیرم. من زیر بار نرفتم «الله کرم» به «سلطانپور» گفت این همان آقای است که به خامنه ای فحش داده. بعد به بیت خامنه ای رفتیم. من با «معزی» و «محمدی گلپایگانی» دو رکن دفتر رهبر قبلاً دعوا کرده بودم. یکبار «معزی» در «دوکوهه» - از نقاطی که رهبر رژیم برای استراحت و چله نشینی انتخاب کرده یا برایش انتخاب کرده‌اند - «معزی» گفت حکایت روی مین رفتن بچه‌ها در جبهه را ما خودمان ساخته ایم حالا شما قضیه را جدی گرفته اید؟ این گفته خیلی سنگین بود. گریبانش را گرفتم که مردك این چه حرفی است که می‌زنی؟ ما را ۴۵ دقیقه معطل کرد بعد به دیدن آقای

«خامنه‌ای» رفتیم. ایشان به «الله کرم» گفت: «آقای الله کرم شما مسئول حزب الله هستی» واقعاً تکان خوردم. ایشان نپرسید «الله کرم» آیاتو مسئول انصار حزب الله هستی؟ بلکه طوری گفت که یعنی بنده رهبر، تو را به عنوان مسئول حزب الله قبول دارم. در آن لحظه متوجه شدم «الله کرم» مرا آورده است تا به چشم خود ببینم آقای «خامنه‌ای» او را تأیید می‌کند. وقتی بیرون آمدیم آقای «میرحجازی» نظر دیگری داد که عکس حرف آقای «خامنه‌ای» بود. ایشان گفت تعیین مسئول انصار باید با رأی اکثریت انجام گیرد. در هیئت سرپرستی چهار تن از رزمندگان حضور داشتند. حسین و محمد ژولیده، «فرج مرادیان» و «مسعود ده نمکی»، بقیه از عوامل جامعه روحانیت و سرسپردگان «جنتی» و «ذوالقدر» بودند. بعد از برپائی مجلس پنجم افتراق «حسین الله کرم» با انصار حزب الله آغاز شد. بچه‌های مخلص در انصار می‌خواستند با ما کار فرهنگی بکنند. در دانشگاه برنامه گذاشتند و من و «حداد عادل» و «شریعتمداری» سردبیر کیهان سخنان بودیم. اما چون حسین شریعتمداری دید نمی‌تواند در صحنه گفتگو حریف ما بشود کار را به آتش زدن «سینما قدس» و «انتشارات مرغ آمین» کشاند. در این مرحله «میرحجازی» - عضو سرشناس دفتر «خامنه‌ای» معاون سابق وزیر اطلاعات و سرپرست امور امنیتی و محرمانه دفتر رهبر رژیم - مجبور شد به ظاهر جلوی «الله کرم» را بگیرد با این توجیه که او با

چپ‌ها رفیق است. «الله کرم» هم در چنبر «مهدی نصیری» -
 مدیر ماهنامه صبح - «حسین شریعتمداری - سردبیر کیهان -
 «ذوالقدر» معاون فرمانده سپاه، «یوسفعلی میرشکاک» - قلم
 به دست هفتاد خط ... - افتاد. «حسین الله کرم» در این
 مرحله به تبلیغ علیه رزمندگان پرداخت و سرانجام هیئت در سال
 ۷۵ منحل شد. تمام تلاش «الله کرم» این بود که من در وسط
 نباشم. محرم امسال برای رحلت امام رفتم. گفتند مراسم در
 مسجد ارگ است. رفتم درهای مسجد بسته بود. ناچار سراغ
 بقایای هیئت رزمندگان رفتم گفتند ببخشید اشتباهی رخ داده
 است. دو سال است نزد این جماعت منبر نمی‌روم، منبری
 این‌ها آقای «علم الهدی» است. او در مسجد مهدی خیابان
 ستارخان جانشین من و آقای نجفی شده است.

سرانجام «حسین الله کرم» انصار را به شکل فعلیش
 راه انداخت. این‌ها جلسه ای داشتند در قم که من هم رفتم.
 در آنجا گفتند باید ستاد تشکیل بدهیم. يك نظامی مثلاً
 شریعتی فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا - با شریعتی کیهان فرق
 دارد - و یا «محمد کوثری» در تهران، يك روحانی و يك
 دانشگاهی در هر ستاد فعالیت کنند. برای تأمین هزینه‌ها هم
 مؤسسه امیرالمؤمنین را «واعظ طبسی» پشت قضیه گذاشته
 بود. مؤسسه فرهنگی «امام خمینی» هم بود که خوب پول
 تقسیم می‌کرد. جناح راست نیز با مطرح کردن وحدت استراتژیک
 و تشکل‌های همسو، به حمایت از انصار پرداخت. جالب این

که وقتی من با این‌ها روبرو می‌شدم، می‌گفتند: تو راحت را از سال ۷۳ جدا کرده‌ای. يك روز یکی از سرکردگان جناح راست گفت بقای انقلاب در چیست؟ گفتم در پیوند حکومت با مردم. گفت این را از کجا آورده‌ای گفتم از فرمایشات امام. گفت امام مرده است خدا رحمتش کند. آقای ما حالا سیدعلی است. گفتم در امر تاکتیک رهبر می‌تواند نظر متفاوت بدهد اما در اصول حق تخطی ندارد. امیرالحاج را می‌شود عوض کرد اما حج را نمی‌توان تغییر داد. ایشان گفت ما بچه‌های سپاه نشستیم و بحث کردیم و آقای خامنه‌ای نیز با ما هم‌عقیده است که راز بقای نظام در ایجاد رعب و وحشت در مردم است. خیلی زیبا تحلیل می‌کرد. گفتم: «تحلیل شما زیباست اما مرده شوی نتیجه‌گیری‌تان را ببرد». گفت:

«اگرما مردم را ول کنیم بر اساس طبیعت حرکت می‌کنند و آزادی می‌خواهند. ما باید مردم را با توسری به سوی اسلام ببریم. در فقه داریم که حرکت به سوی معرفت قسری است با زور اسلحه و پس گردنی و زندان. امکان پذیر است».

حرفهای این‌ها را به آقای عبدالله نوری گفتم. با آرامش گفت صبر کن ببین مردم با این‌ها چه خواهند کرد انتخابات می‌رسد و خواهی دید که این‌ها رسوا می‌شوند. این‌ها يك عده یهودای منافقند که برای مقام و مال دنیا مادر و خواهرشان را هم واگذار می‌کنند. آقای نوری گفت اگر سپاه با این‌ها همراه شود از چشم مردم می‌افتد درمباحث وحدت استراتژیک،

از هیئت مؤتلفه و جامعه روحانیت آدم‌هائی می‌آمدند از قبیل «سلطانپور» «موحدی ساوجی»، پسر «جنتی»، «ذوالقدر»، «علی رضا افشار» و بحث می‌کردند که آقای «خامنه‌ای» با «ناطق نوری» يك روح دردو قالب هستند و انصار باید از قدرت خود برای پس زدن خاتمی که ضد ولایت فقیه است استفاده کند. در قم وضع فرق می‌کرد. «جوادی آملی» و «مشکینی» و «امینی» امام جمعه‌های قم در جریان انتخابات، هر سه مشروط عمل کردند. اما بعد از سفر به آمل و دیدار با آقای خامنه‌ای گفتند ما به ناطق نوری رأی می‌دهیم چون آقا این طور خواسته است. من هم به آمل رفتم «میرحجازی» به دیدنم آمد و گفت باید به ناطق نوری رأی بدهی. گفتم چهار شرط من در مورد ناطق محقق نبود و من به خاتمی رأی می‌دهم.

خلاصه با همه‌زوری که زدند همانطور که آقای «عبدالله نوری» پیش بینی کرده بود آبرویشان در انتخابات رفت و «الله کرم» و «ده نمکی» هم رسوا شدند. اما بلافاصله بعد از انتخابات با رسیدن پول و وعده، عملیات شروع شد. این که می‌بینید نوری این همه مورد حمله قرار می‌گیرد و حتی این‌ها قصد جانش را کرده‌اند، برای این است که می‌دانند او و خاتمی بر سر عهد و پیمان خود با مردم هستند.

این‌ها علاوه بر طرح‌های حمله به روزنامه‌ها و زدن و بردن و کشتن آزادیخواهان با کمک جناح راست، طرح راه‌اندازی يك روزنامه به نام «عصر» را دارند که بعد از

ظهِرها منتشر خواهد شد هفته نامه ای را نیز به نام «فهمیده» تدارك می بینند.

آقای خامنه ای در شب محرم سال ۱۳۷۵ برای سپاه سخنرانی کرد که قسمتی از آن سری اعلام شده بود. در این قسمت ایشان مردم را به عوام و خواص تقسیم کرده بود و این که خواص باید حکومت کنند و عوام تبعیت. در جریان انتخابات رئیس جمهوری این قسمت سری را به شکل گسترده ای پخش کردند بچه های انصار عامل آن توزیع بودند. همان عوام الناس اما با رأی خود نشان دادند که خواص مورد اشاره رهبر، ول معطلند.

حاشیه ای بر متن مطلب

در پایان این بخش تصور می کنم توضیحاتی لازم باشد. چه ممکن است بسیاری از خوانندگان با مطالعه آن به دلیل ذکر اسامی متعدد از سوی «پروازی» و اشارات وی به توطئه ها و طرح های گوناگون، در واقع دچار سردرگمی شوند. گوینده سخنان همانطور که گفتم فردی است به نام «حجت الاسلام پروازی» که از فارغ التحصیلان مدرسه حقانی در قم است. او به عنوان ملای بسیجی به جبهه می رود و در آنجا برای تهییج روحیه جنگجویان و تهیه خوراك برای ماشین جنگی

ولایت فقیه، نوحه و روضه می خوانده است. در بازگشت از جبهه او و شماری از دوستانش از جمله آخوندی به نام «نجفی» محفلی به نام «رزمندگان» برپا می کنند که در نهایت به «انصار حزب الله» ختم می شود. نکته جالب در این است که مطابق سخنان او، جناح های قدرت هرکدام به نوعی در صدد جذب انصار و بهره گیری از آن بوده اند. دیدارهای مکرر «پروازی» و «الله کرم» از بیت خامنه ای و حضور آنها در استراحتگاه های ولی فقیه در «دوکوهه» و «آمل» معرف آن است که سرنخ انصار در دست دستگاه خامنه ای است. منتهی در دفتر آقا نیز مثل بقیه کشور، دسته بندی و جناح بازی در اوج جریان دارد. به این ترتیب که یک طرف آقای «محمدی گلپایگانی» رئیس دفتر خامنه ای قرار دارد که با خانگی دوستی دارد و می گویند حامی وی در دستگاه ولی فقیه است. طرف دیگر «معزی» قرار دارد که کارهای فرهنگی و نمایندگی های خامنه ای و بریز و پپاش ها دست اوست. «معزی» طبعاً آدم آرامی است اما در جریان انتخابات با جناح راست ساخت و مهر آقای خامنه ای را زیر نام ناطق نوری زد. با این حال در دفتر رهبری آن که خطش را همه می خوانند «میرحجازی» است. معاون سابق «ریشهری» در وزارت اطلاعات و فردی که امور امنیتی و عملیات ویژه دفتر رهبری زیر نظر اوست و این «میرحجازی» همانی است که «حجت الاسلام پروازی» چند بار با او درگیر می شود و اکبر گنجی از او به نام عالیجناب

خاکستری یاد می‌کند البته گنجی این لقب را بعداً به تنی دیگر از آمران قتل‌ها از جمله: روح‌الله حسینیان، محسنی ازهای و علی رازینی نیز می‌بخشد. آدم‌های دیگر را که «پروازی» ذکر می‌کند این‌ها هستند:

۱ - سلطانیپور: از سران حزب الله که مدت‌ها در وزارت صنایع مدیر کل بود و امروز در تشکیلات حراست اطلاعات سپاه مشغول است.

۲ - عبداللهی: از جناح ضربت انصار حزب الله که کار آتش زدن کتابفروشی‌ها و سینماها را رهبری می‌کند و اخیراً با «الله کرم» اختلاف پیدا کرده است. «عبداللهی» که يك چشمش را در جنگ از دست داده، فردی است که در برخورد با مخالفین رفتار خشونت آمیزی دارد.

۳ - سرتیپ پاسدار ذوالقدر: از فرماندهان و اعضای مؤسس سپاه پاسداران که قبلاً رئیس ستاد سپاه بود و بعد از عزل «محسن رضائی» و انتخاب «یحیی رحیم صفوی» به فرماندهی سپاه از سوی خامنه‌ای به جانشینی فرمانده کل سپاه انتخاب شد.

۴ - حسین و برادرش محمد ژولیده: از رزمندگان چهل درصدی هستند. یعنی چهل درصد از سلامتی خود را در جبهه از دست داده‌اند و جزو کسانی بودند که «عطاءالله مهاجرانی» و «عبدالله نوری» را سیلی زدند.

۵ - فرج مرادیان: از بسیجی‌های عضو انصار حزب الله است.

۶ - مسعود ده نمکی: چهره سرشناس انصار و سر دبیر

هفته نامه «شلمچه» از ایدئولوگ های انصار حزب الله است.
 ۷ - حاج بخشی : سردبیر نشریه «یالثارات الحسین» و
 از مسئولان جناح ضربت انصار حزب الله است.

۸ - حسین شریعتمداری. نقش حسین شریعتمداری مدیر
 مسئول کیهان در بازجوئی از مخالفان و بعد از مسئولیت هایش در
 اوین در کشتارهای سال ۶۷، به عنوان مسئول بخش فرهنگی
 و اجتماعی وزارت اطلاعات بسیار قابل تأمل است. او کار
 بازجوئی و گفتگو با اهل قلم و افرادی را که به عنوان مخالفان
 جمهوری اسلامی مشهور بودند و قصد بازگشت به ایران را
 داشتند سرپرستی می کرد و وقتی این افراد به ایران می رفتند
 مجبور بودند مدت ها با او گفتگو کنند تا مجال زندگی در
 ایران را پیدا کنند. مرحوم احمد انواری مدیر پرخاش و جبهه
 ملیون، خود برای من تعریف کرده بود که چگونه مدت ها
 شریعتمداری (به همراه حسن شایانفر) و عباس سلیمی نمین که
 آن روزها سردبیر کیهان هوائی بود با او مصاحبه می کردند.

شریعتمداری مصاحبه کننده (بازجو) محسن پزشکیور
 رهبر حزب پان ایرانست هنگام بازگشت به ایران بود.

۹ - سرتیپ پاسدار محمد شریعتمداری : فرمانده لشکر
 ۳۱ عاشورا.

۱۰ - سرتیپ پاسدار محمد کوثری : از فرماندهان سپاه
 و مسئول لشکر ویژه سیدالشهداء مأمور حراست مقر سران رژیم
 ۱۱ - مهدی نصیری : طلبه ای که به خدمت «ریشه‌ری»

درآمد، مدتی سر دبیر کیهان شد و بعد ماهنامه «صبح» را راه انداخت.

۱۲ - یوسفعلی میرشکاک : از شاعران و نویسندگان و نقادان حزب الهی که روزی با ناسزا گفتن به شاملو و نویسندگان و شاعران و هنرمندان مخالف رژیم، کوشید مثل برادر حاتم طائی شهرتی کسب کند، بعد سر از روزنامه «بهمن» آقای مهاجرانی در آورد و از «شاملو» عذر خواست. بار دیگر به انصار حزب الله پیوست و در «شلمچه» مطالب مالیخولیائی اش را نشر داد و سرانجام با انصار نیز درگیر شد و فعلاً زیر دست حجت الاسلام «زم» در سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری مشغول کار است و بعضی ها می گویند به علت ابتلای بسیار به افیون والکل کمتر از خانه بیرون می آید.

۱۳ - حجت الاسلام علم الهدی: يك منبری تندرو است که روضه خوانی برای انصار حزب الله را بر عهده دارد و از نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه است.

۱۴ - موحدی ساوجی : از سران جناح راست در مجلس.

۱۵ - سرتیپ علیرضا افشار : از سران سپاه پاسداران.

پیشدرآمد

پیشدرآمد

نخستین باری که نام حاج سعید اسلامی را شنیدم دو سه هفته بعد از حادثه معروف اتوبوس بود که بیست و یک تن از نویسندگان شاعران و روزنامه نگاران اغلب دوست و آشنا، قرار بود با آن در پانزدهم مرداد ۱۳۷۵ به ارمنستان بروند. یکی از یاران همه روزگاران در نامه ای برایم شرح حادثه را بازگفته بود و در ضمن اشاره ای به دوتن کرده بود، آقای هاشمی و حاج سعید. در باب این حاج سعید پرس و جو کردم و فهمیدم نام اصلی اش اسلامی است و معاونت علی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات را در امور بین المللی (و عملاً در همه امور از جمله حوزه فرهنگ و اندیشه) عهده دار است. هیچکس او را از رو به رو ندیده بود. یعنی دوستان ما همگی با چشم های بسته شده با چشم بند یا او برخورد داشتند و از دشمنان نیز دست ما به کسی نمی رسید تا در باب حاج سعید تحقیقی از او بکنیم. اما برای من روشن شده بود که حاج

سعید در قتل سعیدی سیرجانی و حوادثی که از نخستین سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی گریبانگیر اهل اندیشه و فرهنگ و بزرگان عرصه دین (از مسیحی و یهودی گرفته تا اهل سنت و شیعه مرتضی علی) که حاضر به بیعت با ولی فقیه نشده اند، رخ داده نقش مهمی را برعهده داشته و دارند.

چند هفته پس از قتل ابراهیم زال زاده آزاده ای که بهای سنگینی برای انتقال نامدی تکان دهنده فرج سرکوهی بین دو زندان، به همسرش در آلمان، پرداخت، یکی از یاران کهن، ضمن شرح دلایل ربودن و به قتل رساندن ابراهیم، که به جز دوستی دیر و دور در آخرین سفرش به لندن، از یافتن دوباره زندگی و عشق در وجود همسر نازنینش با من گفته بود، و این که علیرضا می خواهم در سیاهه‌ی استبداد چراغ عشق بیفروزم و دو جلد مجموعه‌ی آثار شاملو را به من داده بود، به شخصی به نام حاج سعید اشاره کرد که دو روز پس از گم شدن زال زاده، از طریق روزنامه نگاری در خدمت دستگاه، ابراهیم زال زاده را تهدید کرده بود که ...

تقریباً تلفن من در آن یکشنبه خونین یکسره اشغال بود، چند مصاحبه تلفنی درباره‌ی فروهرها، و اشکی که بند نمی آمد، نیمه شب روز بعد تلفن زنگ زد برای دادن خبر فکسی در راه ... فکسی که آمد ماجرای قتل آن دو عزیز

روشن شد. داستان نوار و بخش شود وزارت اطلاعات. و بلافاصله من این ماجرا را در الشرق الاوسط به عربی و کیهان لندن به فارسی نوشتم. و طی يك هفته در اغلب رادیوهای بین‌المللی در برنامه فارسی و عربی و انگلیسی شرح دادم که چگونه رازدست داشتن مأموران وزارت اطلاعات در قتل فروهرها به اطلاع حاقمی رسیده است.

از قتل فروهرها (شنبه ۳۰ آبان ۱۳۷۷) تا ربوده شدن و قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده (۱۲ - ۱۸ آذر ۱۳۷۷) با آنکه همه روزه مطالبی به دست من می‌رسید و من آنها را در مصاحبه‌ها و نوشته‌هایم بازگو می‌کردم. اما تا پیش از دیدار فرانکفورت، هویت قاتلان و آن مجموعه‌ای که از فردای درگذشت آیت الله خمینی و روی کار آمدن سید علی خامنه‌ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی، عملاً زمام امور کشور را در دست داشتند و در برابر هیچ مقام و مرکزی خود را پاسخگو نمی‌دانستند، برای من روشن نبود. اواخر آذرماه ۱۳۷۷، فردی که دوبار در جریان يك فستیوال فیلم او را دیده و در رابطه با آثار مخملباف و کیا رستمی با هم بحث کرده بودیم و دوازده روز بعد از درگذشت علی حاقمی نامه‌ای را با فکس یا (دورنگار) برایم فرستاده بود که «عشق تو را به کارهای علی می‌دانم و آن برنامه ویژه‌ای را که نوروز ۵۷ پیش از انقلاب در خانه علی و زری حاقمی به طور زنده از رادیو ۲ پخش کرده بودی هنوز دارم و امشب با یاران علی به آن گوش

می‌دهیم. علی به امیریه وفادار ماند. تو نیز سر از حکومت عشق برندار، و امشب همسفر گریه‌های ما باش...»، این بار نیز در دیرگاه شب از تهران تلفن زد. صدایش سخت گرفته بود. می‌دانستم که در جبهه دوم خرداد، جای ویژه‌ای یافته است و لابد گرفتگی صدایش، از اندوه سر بریدن‌هاست و توطئه‌ای که برای خاقی و جبهه دوم خرداد تدارک دیده‌اند. نشانی‌هایی را داد و بعد گفت نامه مهمی را با فکس برایم می‌فرستد که می‌توانم به مفاد آن عمل کنم یا آن را پاره کنم. اما تأکید کرد در صورتی که متن نامه را بی‌اهمیت یافتم و یا از عمل کردن به درخواستی که در آن ذکر شده بود به هر دلیلی پرهیز کردم، مسئله نامه را به هیچ وجه با کسی در میان نگذارم. ده دقیقه بعد نامه رسید در آن نشانه‌هایی بود از فردی که روز بعد در هتل... شهر... منتظرم بود تا «حکایت‌ها با تو بازگوید که بر سر آن عزیزان چه آمد و چه کسانی سینه فروهرها را شکافتند و گلوی پر از شعر و سخن مختاری و پوینده و شریف و... را فشردند تا آزادی را استفراغ کنند...».

کمی تکان خوردم. که این خود می‌توانست دامی باشد و دو روز دیگر من نیز عنوان «زننده یاد» را از سوی دوستانم دریافت کنم. با همسرم به مشورت نشستیم. و خیلی طبیعی بود او که در این سال‌ها همیشه با حزم و دور اندیشی بیشتری به خطرات نگریسته است با سفر من به... مخالفت کند. با

این همه قرار شد با رعایت همه جوانب کار و احتیاط لازم و در جریان گذاشتن دوستی در آلمان که می توانست زمینه مراقبت از مرا از دور فراهم کند صبح علی الطلوع در حالی که تمام طول شب به دیدار مرموز می اندیشیدم، عازم ... شوم.

پرواز کوتاه بود. و من دو ساعت و نیم پس از خروج از لندن، با توجه به نیم ساعت فاصله فرودگاه شهر مقصد تا مرکز شهر و هتلی که قرارگاه ما بود، به همسرم اطلاع دادم که در محل ملاقات هستم. هتلی بود بزرگ و پنج ستاره و مطابق قرار، طرفی که من هرگز او را ندیده بودم می بایست رأس ساعت ۱۲ از طریق بلند گو مرا صدا (page) کند.

نگاهی به دور و برم کردم و متوجه شدم دوستم به همراه کسی که می توانست مأمور پلیس باشد در گوشه ای از سالن عمومی هتل مراقب من هستند. خیالم راحت شد و به طبقه اول هتل رفتم که از آنجا به راحتی می توانستم رفت و آمد را در سالن عمومی زیر نظر داشته باشم. رأس ساعت ۱۲ جوانی را مشاهده کردم که بایک کیف بزرگ به سوی Reception رفت و چیزی گفت و بعد مرا صدا زدند که به قسمت Reception بروم. زمانی که از پله ها پائین آمدم به اشاره به دوستم حالی کردم که طرف همان فردی است که کمی دورتر از او ایستاده و چشم به تابلوهای نرخ ارزهای معتبر دوخته است.

جلو رفتم و به شانه جوان منتظر دستی زدم. خیلی آرام به سوی من برگشت. انگار صد سال است که مرا می شناسد.

بعد از تعارفات معمولی، به قهوه خانه هتل در طبقه اول رفتیم. دوستم به همراه همان آلمانی بلند قامت با فاصله کمی از ما وارد قهوه خانه شدند و در گوشه‌ای نشستند.

ساعتی بعد من در حالی غیرعادی سنگینی آنچه را شنیده بودم در گفتگوی تلفنی با همسرم، تا حدودی کاهش دادم. جوانی که از تهران آمده بود، نواری برای من پخش کرد که در آن صدای ناله پروانه و فریادش داریوش فروهر رعشه براندام می انداخت. این همان داریوش عزیز بود که حسنعلی خان در بچگی ام حکایت پامردی‌هایش را با پدر نقل می‌کرد. داریوش که اولین بار وقتی بعد از شرکت در مراسم تشییع جنازه جهان پهلوان تختی، راه ما به قزل قلعه افتاد، همان شب اول برای کاستن از خوف من و سه چهار رفیق همسن و سال از هیبت زندان و استوار ساقی معروف، برای ما میوه فرستاد با پیامی که «هیچ غلطی نمی‌توانند با شما بکنند و چند روز دیگر آزاد می‌شوید». داریوشی که همسفرش تا کردستان بودم. و آخرین بار وقتی به فرانسه آمده بود سر بر شانه اش گذاشته بودم. صدای زخمی پروانه را

می‌شنیدم که دو سه روز پیش از دریدن سینه‌اش، در گپ تلفنی‌مان که این آخری‌ها به هفته‌ای دوبار رسیده بود سفارش ... را کرد و این که هوایش را داشته باشید. جوان از وطن آمده، می‌دانست با پخش نوار تکان دهنده‌ای که مفتاح گشودن معمای قتل‌ها بود چه انقلابی در درون من

ایجاد کرده است. این نوار را از مجموعه ساعت‌ها «شنود» خانه فروهرها توسط بخش شنود وزارت اطلاعات تهیه کرده بودند. روز بعد از قتل فروهرها، مأموری که در ایستگاه صفی‌علیشاه نوارهای پرشده را از دستگاه استراق سمع امنیت خانه‌ی مبارکه‌ی ولی فقیه بیرون می‌آورد، برای امتحان کردن نوارها، به سرآغاز چندتا از آن‌ها گوش می‌دهد. (جمعاً چهل و دوخانه و دفتر، یک مسجد، یک بنگاه معاملات ملکی، و چند دفتر در وزارت ارشاد از جمله دفتر عطاءالله مهاجرانی و احمد بورقانی و مسجدجامعی از معاونان و عیسی سحرخیز از مدیران کل تحت پوشش این مرکز شنود قرار داشت. علاوه بر تلفن‌ها و فکس‌ها، که تحت مراقبت بود، میکرفن‌های مخفی متعددی نیز در اتاق‌ها و حتی توالت بعضی ازخانه‌ها و دفاتر و ... نصب شده بود که حد اقل چهارتای آن به مرکز صفی‌علیشاه، و بقیه به مرکز اصلی شنود وزارت اطلاعات در پاسداران - سلطنت آباد - در ضلع شمال شرقی مجتمع اطلاعات مشرف بر بزرگراه وصل بود). مأمور مورد اشاره با شنیدن نخستین فریادها، با کنجکاوی به بقیه نوارهای شنود دستگاه شماره ۴ متصل به کامپیوتر تفکیک‌کننده مرکزی، گوش داده بود ... این صدا را می‌شناخت، چند بار صاحب این صدا را دیده بود ... خودش است حاج آقا هاشمی ... صدا با کسی در تلفن همراهش (موبایل) گفتگو می‌کرد. صدای مخاطب شنیده نمی‌شد، اما صدای صاحب تلفن همراه

از طریق میکرفن های مخفی در خانه فروهرها به دستگاه شنود رسیده بود و حالا مأمور و مسئول دستگاه شماره ۴ این صدای آشنا را می شنید.

«حاج آقا تمام شد. راحتش کردیم ولی ...»

- دقایقی سکوت نشانه‌ی آن است که صاحب صدا به سخنان حاج آقائی که طرف صحبت اوست گوش می کند - و بعد بار دیگر اوست که می گوید: متأسفانه ناچار شدیم زنش را هم راحت کنیم. غیر از این نمی شد او فهمیده بود.

- بعد باز سکوت است - و آنگاه صاحب صدای پرسد

کمونیسته را چه کنیم؟

(این کمونیسته کیست؟ بعدها روشن می شود که او قربانی بیگناهی است که واداراش کرده بودند با فروهر قرار ملاقات بگذارد و بعد هم با فتوای محسنی اژه‌ای سرش را بریدند و در گوری گمنام جایش دادند.)

راستی، حاج آقا در این مکالمه چه کسی است؟

تنها دو هفته بعد از دیدارم با جوان از وطن آمده بود که فهمیدم حاج آقا کسی به جز مصطفی پورمحمدی قائم مقام فلاحیان و دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات نبوده است. (شگفتا که چنین فردی بعد از بازجوئی از او و برکنارش، بار دیگر در صحنه ظاهر می شود و این بار در مقام عضو هیئت ژوری دادگاه ویژه روحانیت، حکم محکومیت عبدالله نوری یعنی یکی از کسانی را که جانانه و بی محابا به قلب

اطلاعات زدند و نقش او و شریکش فلاحیان را در قتل‌های زنجیره‌ای فاش کردند، صادر می‌کند.)

نوار تکان دهنده بود و از آن تکان دهنده تر، مطالب تایپ شده‌ای بود که رسول دوم خردادی‌ها برایم آورده بود. و در نخستین صفحه‌ی آن شش پیام به عنوان شخصیت‌های محوری پرونده قتل و طراحان جریان «حذف و حصر» و «تشکیک و ترویج» به چشم می‌خورد.

- علی فلاحیان وزیر اطلاعات سابق و مشاور ولی فقیه
- میرحجازی مسئول دفتر ویژه در مقر ولی فقیه
- مصطفی پورمحمدی قائم مقام وزیر اطلاعات
- سعید امامی ملقب به اسلامی معاون سابق وزیر اطلاعات، و مشاور عالی و مسئول عملیات مقابله با هجمه فرهنگی

- صادق مسئول بخش التقاط در وزارت اطلاعات
- مصطفی کاظمی مدیرکل امنیت داخلی معروف به هاشمی و موسوی و موسوی نژاد

بر پایه مطالب تایپ شده‌ای که به دستم رسید و بعداً درباره‌ی جزء جزء آن تحقیق کردم و سپس بخشی از آن را در هفته نامه کیهان لندن و ماهنامه روزگارتنو، و روزنامه‌های «الشرق الاوسط» و «الوطن» منتشر کردم و در مصاحبه‌های

رادیوئی نیز به تفصیل درباره‌ی این مطالب سخن گفتم، پس از روی کار آمدن خاقی، مجموعه‌ای که در دوران وزارت علی فلاحیان و از نخستین ماه‌های پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه تشکیل شده بود و کار «حذف و حصر» چهره‌های برجسته‌ی اپوزیسیون و جامعه روشنفکری و نیز مخالفان حوزوی را برعهده داشت و عملاً سلطنت مطلقه اطلاعات را بر کشور برقرار کرده بود، به ناچار به حلقه تنگتر و محرمانه تری تبدیل شده بود که حالا چگونگی عملکرد و مهره‌های اصلی آن پیش چشم من قرار داشت.

به طور کلی این حلقه در سه قطاع که به محور مرکزی حلقه وصل بودند عمل می‌کرد. محور مرکزی شامل همان پنج تنی بود که نامشان در صدر مطالب واصله قرار داشت. و عملکرد هر قطاع از این قرار بود:

۱ - قطاع ارزیابی و گزینش

شخص پورمحمدی نظارت عالیه براین قطاع را داشت و همکاران او از این قرار بودند: خزائی، پورفلاح، مصطفی کاظمی - موسوی نژاد - ، مهرداد علیخانی، حسین شریعتمداری مدیر مسئول کیهان و روح‌الله حسینیان رئیس مرکز اسناد اسلامی و مدیر کل سابق وزارت اطلاعات و محمد مهدی خزعلی فرزند آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی مشاوران این مجموعه بودند. ضمن این که شریعتمداری مسئولیت‌های

دیگری رانیز در رابطه با کل حلقه عهده‌دار بود. کار این مجموعه بررسی و ارزیابی عملکرد شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی، هنری، علمی و مذهبی کشور در داخل و خارج ایران و آثار تخریبی فعالیت‌های آنها بر نظام حاکمیت دینی بود. این‌ها اسامی را بر می‌گزیدند که از دیدشان، باید طرح حذف و حصر نسبت به آنها به اجرا گذاشته می‌شد.

۲ - قطاع توجیه و تبریر

مجموعه دوم که زیر نظر مستقیم شخص فلاحیان قرار داشت، مسئول ایجاد زمینه‌های حذف و حصر (از طریق جهت دادن به افکار عمومی علیه فرد مورد نظر - توجیه) و فراهم آوردن جواز شرعی حذف و حصر - تبریر - بود. در این مجموعه چهره‌های شاخص، میرحجازی در دفتر رهبری، علی رازینی و محسنی اژه‌ای در قوه قضائیه، روح‌الله حسینیان در مرکز اسناد و دادگاه ویژه روحانیت علی خزعلی، حسین شریعتمداری و تیمش در کیهان و ابواب جمعی انصار حزب الله «یاالشارات الحسین» و «شلمچه» بودند. البته در جریان قتل‌های زنجیره‌ای که از قتل دکتر عبدالرحمن قاسملو و کاک عبدالله قادری در خارج «وین» و قتل دکتر کاظم سامی در داخل شکل گرفته بود و تا اواخر دوران ریاست رفسنجانی با وجاهت شرعی علنی و پس از روی کار آمدن خاتمی، به صورت پنهانی و در چهارچوب یک مجموعه‌ی مافیائی ضد دولت،

ادامه داشت، فتواهائی نیز علیه قربانیان با مهر و امضای کسانی مثل فاضل لنکرانی و محسنی اژه‌ای ابوالقاسم خزعلی و مصباح یزدی در دست است که متن آن نه در رابطه با يك فرد بلکه درباره‌ی يك نوع تفکر و خط دینی و فکری است. مثلاً از فاضل سنوال کرده‌اند: « بسمه تعالی، استدعا می‌شود نظر مبارك را در مورد کسانی که در عصمت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها تشکیک می‌کنند و قائل به ظهور حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف نیستند چیست؟ »

آقای فاضل در جواب نوشته است:

«بسمه تعالی، اگر مورد نظر برمسلمان زاده منکر عصمت و ظهور است شرع انور تکلیف ناصبی‌ها و مرتدین را روشن کرده است. واللہ اعلم.»

این فتوا برای کشتن تعدادی از مخالفان و روشنفکران مورد استفاده قرار گرفته است. نحوه‌ی کار از این قرار بوده که مثلاً حسین شریعتمداری مطالبی را درباره ارتداد ملیون و فرمایش امام درباره‌ی مصدق و جبهه ملی و ارتداد سرانش چاپ می‌کرد. همزمان شلمچه و بالاثارات الحسین عبارات مجعولی از داریوش و پروانه فروهر نقل می‌کردند که به این‌ها منکر عصمت ائمه هستند و مقوله ظهور را يك دروغ ساختگی می‌دانند. هفته بعد در حوزه عده‌ای از طلبه‌ها اعلامیه‌ای انتشار می‌دادند که در آن با اشاره به مطلب شلمچه و ... و عصمتا، وامهدیا سرداده می‌شد و این که

چه وقت مسئولان محترم نظام در برابر این مرتدین کافر ناصبی واکنش نشان می‌دهند. در این مرحله بود که حکم قتل فرد مورد اشاره مثل داریوش و پروانه فروهر با استناد به فتوای فاضل لنکرانی یا خزعلی و یا ... به دست مأموران تنفیذ حکم که اغلب از وابستگان سپاه قدس و اطلاعات سپاه بودند داده می‌شد. در مورد دکتر شاپور بختیار يك فتوای مشکوک به مهر و امضای آیت‌الله خمینی به تاریخ ۱۳۶۰ / ۹ / ۱ از سوی حسینیان با مهر مرکز اسناد اسلامی به تیم مسئول حذف بختیار داده شده بود.

۳ - قطاع پیگیری و تنفیذ

این مجموعه که دارای دو شاخه داخل و خارج بود، زیر نظر مستقیم سعید امامی فعالیت می‌کرد. و از گروهی مأمور متعصب و سبع اطلاعات سپاه، سپاه قدس، و بخش عملیات وزارت اطلاعات سود می‌جست. کسانی هم چون احمد وحیدی و مرتضی رضائی از مسئولان اطلاعات و حراست اطلاعات سپاه، خسرو براتی - راننده اتوبوسی که نویسندگان و شاعران را به ارمنستان می‌برد - ، مهرداد علیخانی معاون مدیر کل عملیات، حسین شیخ عطار، محمد آزادی و ... از سرشناسان این مجموعه بودند.

قطاع پیگیری و تنفیذ برای دستیابی به اهداف خود و حذف آن‌ها از مزدوران و وابستگان خارجی نیز استفاده

می‌کرد. (مثل قاتلان دکتر شرافکنندی و یارانش، و قاتلان شخصیت‌های بلوچ در پاکستان، و بلند پایگان حزب دموکرات کردستان در شمال عراق و ...) این سه قطاع از همکاری شماری از روحانیون و روزنامه نگاران و دیپلمات‌ها و ... در داخل و خارج کشور برخوردار بودند.

در همان دیدار ... در هتل ... متوجه شدم که نخست سعید حجاریان و در پی او علی ربیعی و خسرو تهرانی (از مشاوران خاتمی) در واقع کاشفان نوارهای شنود بوده‌اند. و خاتمی با داشتن این نوارها نزد رهبر رژیم می‌رود که اصرار داشته قتل کار خارجی هاست و به قصد بی اعتبار کردن نظام صورت گرفته است، و او را در جریان جرائمی قرار می‌دهد که ایران را تکان داده است. خامنه‌ای نخست در صحت نوارها تردید نشان می‌دهد. و بعد آن جلسه معروف مقابله رهبر با شماری از بلندپایگان وزارت اطلاعات و شکستن مصطفی کاظمی و خسرو براتی پیش می‌آید. اما چرا خاتمی تا این لحظه پرده را بالا نزده است؟ مخاطب من که از تهران آمده است می‌گوید: حالا این شما هستید که می‌توانید مانع از به جریان افتادن توطئه به انحراف کشاندن مسیر تحقیقات شوید. به عبارت دیگر حالا که نمی‌شود در ایران فریاد زد

قاتلان شایسته ترین فرزندان ایران در گستره‌ی فرهنگ و سیاست و دین، زیر گوش ولی فقیه، قتل‌ها را طراحی و به اجرا می‌گذاشتند با این همه اطلاعاتی که به دستتان رسیده است به میدان بیائید و مگر وظیفه یک روزنامه نگار و اهل قلم متعهد و ملتزم، آگاه ساختن جامعه از حقایق نیست؟ سخنان جوان هموطن، چنان مؤثر بود که فردای آن روز وقتی به لندن باز گشتم، علیرغم همه نصایح مشفقانه‌ی دوست و آشنا، نخستین بمب خبری را باکشف هویت سعید امامی و دیگر اعضای حلقه‌ی محوری، بر زمین زدم.

در آن تاریخ گو این که همگان در متهم کردن نظام به دست داشتن در قتل‌ها متفق القول بودند اما کسی از حلقه بزرگ و سه مجموعه‌ی داخل آن خبری نداشت. چنین بود که تا مدت‌ها مطالب و گفته‌های من در کیهان و الشرق الاوسط و الوطن و ... و رادیوهای فارسی و عربی زبان زیر سؤال قرار داشت. و حتی این جا و آن جا (به ویژه در صادرات کتبی و شفاهی و تصویری وزارت انطباعات رهبر شعبه فارسی زبان حزب بعث عراق، مسعود رجوی، و یکی دو نشریه و صدا و سیمای نفس بریده) تلاش برای بی اعتبار نشان دادن افشاگری‌های من و اتهام زدن به صاحب این قلم به وابستگی (گاه به شاه و گاه به شیخ و زمانی به سیا و روزی به ...) همزمان با گسترده شدن ابعاد افشاگری‌ها آغاز شد. که در این زمینه در یکی از شماره‌های کیهان لندن

نامه‌ای به هوشنگ وزیری نوشتم (ضمیمه شماره ۱) در دی‌ماه ۱۳۷۷، سرانجام مطصفی کاظمی و سی‌تن از دست اندرکاران حلقه - محفل خودسر به قول مسئولان نظام - و در اواخر بهمن ماه سعید امامی دستگیر و تحت بازجوئی قرار گرفتند.

جالب این که در همین دوران حملات گسترده‌ای از سوی حسین شریعتمداری، مسعود ده نمکی، حاج بخشی، مرتضی نبوی و ... در کیهان، شلمچه، یالثارات الحسین، رسالت و ... علیه من آغاز شد. البته من سال‌ها به فحش و ناسزاهای این جمع خو کرده‌ام. اما این بار قضیه فرق می‌کرد و حملات شکل هدایت شده داشت و با همان زمینه‌هایی انجام می‌گرفت که پیش از حذف اهل اندیشه در ایران علیه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته بود. علیرغم بازداشت امامی و شماری از محفلی‌ها و ادامه تحقیقات در این مرحله توسط کمیته سه نفره‌ای که خاتمی برای پیگیری پرونده قتل‌ها تشکیل داده بود (علی بونسی، علی ربیعی، و سرمدی از وزارت اطلاعات) و هیئت مشورتی کمیته مرکب از خسرو تهرانی، رضا خاتمی، و سه تن دیگر که از ذکر نامشان معذورم، هیچ نوع اطلاعاتی در رابطه با نتایج تحقیقات منتشر نمی‌شد. و تنها آنچه را من به دست می‌آوردم این جا و آن جا منتشر می‌شد. و روزنامه نویس‌های جبهه دوم خرداد که خود از هدف‌های اصلی حلقه حذف و حصر به شمار می‌رفتند با نقل مطالب من از فلان

رادیو یا نشریه عربی می کوشیدند به فاش شدن اسرار قتل‌ها کمک کنند. آن طور که بعدها روشن شد، دفتر رهبری، شخص هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، احمد جنتی، محمد یزدی رئیس قوه قضائیه و البته قربانعلی دری نجف آبادی، مانع انتشار تحقیقات کمیته سه نفره بودند. و در عین حال روی ابقای دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات اصرار می کردند. اما سرانجام خاتمی توانست دری نجف آبادی را برکنار و پس از چانه زدن‌های طولانی با رهبر بر سر جانشین وی (خامنه‌ای به هیچ روی حاضر به پذیرش کسانی هم‌چون موسوی لاری، محقق داماد، مجید انصاری، خوئینی‌ها و صدوقی نامزدهای نخستین خاتمی برای وزارت اطلاعات نبود) سرانجام علی یونسی را به وزارت اطلاعات منصوب کرد. و او به سرعت از مجلس رأی اعتماد گرفت.

حملات نشریات وابسته به حلقه «حذف و حصر» ، علیه من، زمانی که بار دیگر نام سعید امامی را در کنار کاظمی و براتی و ... شریعتمداری و حسینیان مطرح کردم و پس از انتشار بیانیه‌ی سازمان قضائی نیروهای مسلح (ضمیمه شماره ۲) تصویر امامی را در ابعاد گسترده از طریق مطبوعات فارسی و عربی و تلویزیون ایرانیان علی لیمونادی که جهان گسترش‌دهنده تصویر امامی مدیون اوست و شبکه اینترنت، در

برابر دیدگان جهانیان گذاشتم، جهت دیگری گرفت (ضمیمه شماره ۳ و ۴) حالا آن‌ها متوجه شده بودند که صاحب این قلم به منابعی دسترسی یافته است که نخواهند گذاشت خون ناحق پروانه‌های گستره‌ی ستیز با استبداد، هدر شود.

از این مرحله به بعد همه توان من در کنار ادامه‌ی افشاگری‌ها روی تألیف این کتاب متمرکز شد، انتشار مطالب جالب و گاه تکان دهنده‌ای که در داخل کشور، در مطبوعات جبهه دوم خرداد به چاپ می‌رسید و حجم آن با انتشار بیانیه‌های سازمان قضائی نیروهای مسلح درباره‌ی خودکشی سعید امامی رو به افزایش گذاشت، مرا بیش از پیش در دنبال کردن کاری که از زمان انتشار دادن سخنان حجت الاسلام پروازی از بنیان گذاران انصار حزب الله در کیهان لندن و روزگار نو یک ماه پیش از قتل فروهرها آغاز کرده بودم، و با دیدار جوانی که از ایران آمده بود و در شهر ... آن نوار را برای من پخش کرد و مطالبی را که پایه این کتاب شد، در اختیارم گذاشت، ابعاد تازه‌ای یافت، پایداری‌تر کرد (گزیده‌ای از این مطالب را در بخش ضمیمه‌ها آورده‌ام).

کتاب را با سخنان پروازی آغاز کرده‌م و اشاراتی که درباره‌ی انصار حزب الله داشته‌ام و بعد به سراغ سعید امامی و قتل‌های زنجیره‌ای و ارزیابی دستگاه‌های اطلاعاتی و ژیم رفته‌ام. آرزوی من این است که این تلاش تبعیدی دور از خانگی پدری، در آشکار شدن هویت آنها که وطن را ملک طلق خویش

می پندارند و با برقراری حاکمیت فریب و مرگ بر بستر انقلابی که ریشه در جان يك ملت داشت، فجیع ترین جنایات را به اسم اسلام ناب محمدی انقلابی مرتکب شده اند. زمینه ساز شود.

همین که می بینم ده ماه پس از آن که من از حلقه های مرگ در دستگاه اطلاعات رژیم و دفتر رهبری نوشتم و گفتم، عبدالله نوری دولتمرد آزاده ای که حضور در قلب ملت را اگرچه در زندان، بریازگیری در نمایشنامه حاکمیت، آن هم در نقش های اصلی، ترجیح می دهد و پا در بلندی های تاریخ می گذارد، در دفاعیاتش همان حرف ها را تکرار می کند (ضمیمه شماره ۵) حس می کنم که خطر کردن های این چند ماه، بیهوده نبوده است.

حالا در وطن نیز از «خانه اشباح» (ضمیمه شماره ۶) «سعید امامی و حسین شریعتداری» (ضمیمه شماره ۷) می گویند و می نویسند و بلافاصله پس از سخنرانی «روح الله حسینیان» (ضمیمه شماره ۸) در دفاع از عزیز از دست رفته اش سعید امامی، «عالیجناب خاکستری» (ضمیمه شماره ۹) رسوا می شود و همزمان قلعه الموت ولایت «مدرسه حقانی» (ضمیمه شماره ۱۰) تصویر می شود. و نویسنده با شهامتی که به طنز سیاسی مفهوم تازه ای داده است راز جلسات محرمانه عصرهای دوشنبه را در کیهان فاش می کند (ضمیمه شماره ۱۱).

در خرداد که خاموشش کردند خط جنایت تا نخستین روزهای ریاست جمهوری رفسنجانی دنبال می شود. (ضمیمه شماره ۱۲). و صدای زخمی پوینده از گلوی «صفا» بیرون

می آید (ضمیمه ۱۳). «نشاط» پیش از داغدار کردن یاران جامعه مدنی تیر حقیقت را در کمان شهامت می گذارد و به قلب لانه فساد اطلاعات می زند (ضمیمه شماره ۱۴). و پایان سعید امامی و ادامه یافتن اندیشه او را خبر می دهد (ضمیمه شماره ۱۵) و در نهایت باز به سعید می رسیم. و اینکه چگونه انسانی می تواند خود را ذوب شده در عشق الهی و ولایت بداند و بعد بتواند آن همه دروغ را، آنگاه که هنوز بر اسب مراد سوار است بر زبان آورد (ضمیمه شماره ۱۶)

خسته از کار نیستم، اما سنگینی حقایقی که در این ماه ها از چند و چونش آگاه شدم، همچنان حس می کنم. و این کتاب مقداری از باری که بر شانه می کشم می گاهد. لازم می دانم در اینجا از نویسندگان و اندیشمندان آزاده و فرزانه ای که سعید امامی در سخنانش به آنها اهانت کرده است - برای نقل این سخنان پوزش بخواهم. طبیعی است ارزیابی یک جانی مسخ شده در ایدئولوژی مثل او، درباره فرزانه گانی چون استاد بزرگوار دکتر احسان یارشاطر که همه عاشقان ایران مدیون کار سترگ او هستند و زنده یاد سعیدی سیرجانی و دوستان دیروز و امروز ... تنها می تواند در حلقه «حذف و حصر» و «تشکیک و ترویج» اعتبار داشته باشد.

علیرضا نوری زاده

چشم انداز:

سعید امامی

مردی برای همه فصول جنایت

این که سعید امامی (اسلامی) که بود و از کجا آمد چندان مهم نیست آنچه اهمیت دارد مکتبی است که سعید امامی‌ها را با افسون و شعبده ایدئولوژی، از یک دانشجوی آزاده و صادق که در خانواده‌ای فرهنگ دوست، بر دامان مادری خداشناس و پاکدل و پدری متدین و آگاه پرورش یافته، به هیولائی تبدیل می‌کند که آماده است برای حفظ سلطه‌ی حاکمیتی که قلباً به آن اعتقاد دارد و خود نیز جزئی از آن است به راحتی دروغ بگوید، شکنجه کند، آدم بکشد - بخش اعترافات - و در همه حال چنین تصور کند که اعمالش

مورد تأیید رهبری است که او را سعید جان صدا می‌زند و آنقدر به او اعتماد دارد که حتی هنگام سفر خانواده‌اش به نقطه‌ای، آن‌ها را به او می‌سپارد، و امام زمان از او خوشنود و خدا از تلاش‌های او برای حفظ کیان ولایت فقیه راضی است.

سعید امامی (ملقب به مجتبی در بین بعضی از افراد خانواده و دوستانش) متولد ۱۳۳۶ شمسی (۱۹۵۸) وابسته به خانواده قوامی شیرازی است که در فارس دارای ریشه‌ای کهن است که تا حاج ابراهیم کلانتر عصر زندیه، و همان که دروازه‌های شیراز را به روی آغا محمدخان قاجار گشود تا لطفعلی‌خان زند را تسلیم او کند - و لطفعلی‌خان توانست به کرمان بگریزد - مسیر آن‌ها را داریم. و چون حاج ابراهیم جدیدالاسلام بوده بنا براین عده‌ای کوشیدند سعیدامامی را یک یهودی زاده قلمداد کنند. در حالی که او در خانواده‌ای مسلمان و معتقد به دنیا آمده بود. خانواده‌ای که بعضی از وابستگانش در شهر آباده و شیراز از فعالان جمعیت حجتیه در مبارزه با بهائی‌ها بودند. پدر سعید نام خود را به امامی تغییر داد و برادر او - عموی سعید - نیزکه سرهنگ ژاندارمری بود نام پاکروان را اختیار کرد. امامی پیش از گرفتن دیپلم با توجه به این که دانی‌اش نفر دوم دفتر وابسته نظامی ایران در واشنگتن بود به آمریکا رفت. در این زمان او ۱۸ ساله بود و شش ماه بعد وارد کالجی در اوکلاهما شد. در

سپتامبر ۱۹۷۸ در حالی که ایران صحنه‌ی پرشور تظاهرات انقلابی بر علیه رژیم پهلوی بود، به دانشگاه «استیل واتر» اوکلاهما رفت و به تحصیل در رشته مهندسی مکانیک پرداخت. در همین دوران سعید امامی که دوست دختری آمریکائی به نام «روزالین» داشته ناگهان دچار تحول روحی می‌شود و موهای سرش را که تا روی شانه‌اش می‌رسید کوتاه می‌کند و با کناره‌گیری از دوستان آمریکائی‌اش و جدائی از روزالین، سخت به فعالیت سیاسی در چهارچوب انجمن‌های اسلامی دانشجویی مخالف شاه که تحت تأثیر اسلام به قرائت مجاهدین بود، می‌پردازد. (هنوز هم کم نیستند کسانی که معتقدند سعید امامی همه‌گانه دلبسته اندیشه‌ی بنیانگزاران سازمان مجاهدین باقی ماند - او در جریان بازجویی سعید شاهسوندی، وی را که از کادرهای اصلی سازمان مجاهدین خلق بود با دانش ایدئولوژیکی خود نسبت به تفکر غالب در سازمان و اندیشه‌ی مغلوب - مبانی فکری حنیف نژاد و یاران مؤسس - شگفتی زده کرده بود) سعید امامی خود در اعترافاتش به اشاره از سال‌های فعالیتش در انجمن اسلامی دانشجویان یاد می‌کند. و از قتل حسین طباطبائی مخالف سرشناس رژیم اسلامی ایران در نخستین ماه‌های به روی کار آمدن رژیم اسلامی و تأثیری که این حادثه بروی می‌گذارد یاد می‌کند. در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) سعید امامی با گرفتن لیسانس در رشته‌ی میکانیک تصمیم به

بازگشت به ایران می‌گیرد اما با مخالفت سخت خانواده‌اش رو به رو می‌شود که با آگاهی از روحیات او مطمئن بودند به محض آن که به ایران بازگردد عازم جبهه‌های جنگ خواهد شد. سعید در بطن انجمن اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان که حالا با تصفیه‌های سال‌های ۶۰ و ۶۱ (۱۹۸۱ و ۱۹۸۲) کاملاً جذب در اندیشه ولایت شده است، خیلی زود مورد اعتماد نمایندگان رژیم در آمریکا قرار می‌گیرد. به طوری که به عنوان کارمند محلی وارد دفتر حفاظت منافع (زیر پرچم الجزایر) در واشنگتن و چند ماه بعد دفتر هیئت نمایندگی دائم در سازمان ملل متحد (نیویورک) می‌شود. او در این زمان دبیر انجمن اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان در آمریکای شمالی و کانادا است. همه کسانی که سعید امامی را در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ تا زمان بازگشت به ایران به یاد دارند تأکید می‌کنند که او به طرز شگفتی آوری جذب اندیشه‌ها و شخصیت آیت‌الله خمینی شده بود. اما آنچه زندگی او را یکسره دگرگون کرد آشنائی‌اش با علی فلاحیان بود. فلاحیان که از بدو تشکیل وزارت اطلاعات به عنوان معاون و سپس قائم‌مقام وزیر عملاً نقش مهمی در وزارتخانه داشت، همان اوائل برپائی وزارت اطلاعات، در سفری به آمریکا با اسم مستعار و در جمع اعضای هیأت نمایندگی ایران در اجلاس سالیانه مجمع عمومی در سال ۱۳۶۲ با سعید امامی آشنا شد. فلاحیان در آن تاریخ سخت در جستجوی خرید تجهیزات

کامپیوتری شنود از آمریکا بود در مقر هیت نمابندگی او و سعید که کار مترجمی را عهده‌دار بود به طور تصادفی با هم برخورد کردند و فلاحیان وقتی از وفاداری امامی به انقلاب مطمئن شد از او برای یافتن تجهیزات مورد نظرش یاری خواست. قابلیت شگرف سعید امامی در تهیه آنچه فلاحیان می‌خواست، چنان تأثیری روی قائم مقام وزیر اطلاعات گذاشت که او بلافاصله پس از بازگشت به ایران، در جریان گذاشتن ریشه‌ری خواستار جذب امامی به وزارت اطلاعات شد. سعید امامی به دعوت فلاحیان یک سال بعد به تهران آمد و به ریشه‌ری معرفی شد. ریشه‌ری به توصیه سعید حجاریان یکی از معاونانش در آن تاریخ، حاضر نشد امامی را در حوزه‌ی امنیت به کار گیرد بلکه اجازه داد از وی در حوزه اطلاعات استفاده شود. به این ترتیب سعید امامی نخست به عنوان محقق و کارشناس و سپس در مقام معاون حوزه تحقیق و ارزیابی اطلاعاتی وارد وزارت اطلاعات و امنیت کشور شد (خرداد ۱۳۶۴).

تا زمانی که ریشه‌ری در وزارت اطلاعات بود سعید امامی راه به بخش امنیت نیافت. مجموعه‌ی خط امامی‌ها و چپ‌های اسلامی (حجاریان، ربیعی، پورنجاتی و شاهچراغی) به سختی با حضور او که از دید آن‌ها ذهنیت آمریکائی داشت، در حوزه امنیتی مخالفت می‌کردند. اما روزی که فلاحیان در کابینه نخستین رفسنجانی وزیر اطلاعات شد، این

سعید امامی بود که در کمتر از سه روز مهمترین حوزه وزارتت، یعنی معاونت سیاسی و بین‌المللی را زیر نگین داشت. خط امامی‌ها و چپ‌های اسلامی از وزارت‌خانه اسباب کشی کردند ...

در این تاریخ سعید امامی با همسر و نخستین فرزندش که پسر بود، در يك آپارتمان سازمانی در نزدیکی ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات زندگی می‌کرد. (همسر سعید که هم اکنون در زندان است از زنان تحصیل‌کرده و آگاهی است که با دانستن دو زبان نخست در کار تحقیقات و بررسی همسرش را یاری می‌داد و بعد با تولد فرزند دومش صاحب کاری نیمه وقت در مرکز پژوهش‌های تاریخ، شده بود وی با همسران و دختران شماری از بلند پایگان نظام مثل آیت‌الله خامنه‌ای، رفسنجانی، ریشه‌ری، فلاحیان، ناطق نوری و ... در ارتباط نزدیک و دوستانه بود) سعید امامی بعدها به ساختمانی با شکوه نقل مکان کرد که «اکبر خوش کوش» یکی از نزدیکان فلاحیان و مرد صد میلیارد تومانی آن را ساخته بود و فلاحیان و سعید امامی و مصطفی کاظمی هر کدام يك آپارتمان در این ساختمان داشتند.

يك سال بعد سعید امامی بخشی از مسئولیت‌های حوزه امنیتی را نیز عهده‌دار شد. و از این‌جا به بعد او به شخصیت کلیدی تبدیل می‌شود که در کنار فعالیت‌های اداری‌اش، به عنوان مهمترین عامل خط دهنده، در حوزه

نظام از دفتر رهبری گرفته تا شورای عالی امنیت ملی حضور دارد.

از روایت‌های متعددی که نویسندگان و روشنفکران دگراندیش از سال‌های سلطه سعید امامی بر وزارت اطلاعات، برایم نقل کرده‌اند، پیداست که سعید امامی همه‌گانه، در نقش مسئول بالا، در پایان بازجوئی‌ها با چشم بسته، ظاهر می‌شده است. و همین امر می‌رساند که او عملاً در رابطه با طعمه‌ها (یعنی تمام کسانی که به وزارت احضار می‌شدند و یا مثل زنده یاد سعیدی سیرجانی در چنگ سربازان گمنام امام زمان قرار می‌گرفتند) رشته حیات آن‌ها را در دست داشته است. و خود او نیز در اعترافاتش می‌گوید در قتل بعضی‌ها شخصاً نظارت داشته است.

اعترافات

اعترافات

امامی تا سه هفته بعد از دستگیری اش چیزی بروز نمی دهد. مرتب نماز شب می خوانده و گریه می کرده است. يك روز بعد از ظهر در نمازخانه زندان با مصطفی کاظمی (موسوی نژاد معروف) رو به رو می شود که يك ماه پیش از او دستگیر شده بود. موسوی به او می گوید براتی - یکی دیگر از متهمان در قتل های زنجیره ای واداده است و من هم برای آقا - خامنه ای - نامه نوشته ام و تقاضای دیدار حضوری کرده ام. (این در حالی است که کاظمی سه روز پس از دستگیری در دیدار با خامنه ای به همه چیز اعتراف کرده بود بنا براین سخنش به امامی در واقع برای منحرف ساختن فکر او بوده است)

امامی چند روز بعد هنگامی که تلفنی از زندان با همسرش گفتگو می کرده باز زیر گریه می زند و پس از آن به

علی ربیعی عضو کمیته تحقیق ریاست جمهوری پیغام می‌دهد که آماده گفتگو است.

او جمعا ۱۷ جلسه بازجویی می‌شود. گاه ساعات بازجویی به شش ساعت رسیده است و ۹۴ ساعت نوار و ویدیو از او در دست است.

عمده ترین محورهای اعترافات سعید امامی از این قرار بوده است :

- جمعا بر قتل سیصد و پنجاه نفر طی چهارده سال نظارت داشته‌ام که در میان آنها شمار اندکی را با دست خودم از بین برده‌ام و در موارد دیگر طراح و دستور دهنده بوده‌ام. امامی از قتل سعیدی سیرجانی، کشیش میکائیلیان و کشیش دیباج، دکتر ضیائی - روحانی اهل سنت - پرده برمی‌دارد. همچنین فاش می‌کند فاطمه قائم مقامی به دستور فلاحیان کشته شده است.

او همچنین به طرح کشتن دکتر بختیار و دکتر برومند و دکتر قاسملو اشاره می‌کند، کسانی در بالا خبر داشتند اما محور اصلی فلاحیان بود. حکم قتل را او داد. در مورد شرفکندی، اطلاعات سپاه مستقیما درگیر بود. و ما فقط به آنها کمک لوجستیکی دادیم.

- در تمام قتل‌ها در خارج، ما از عوامل خود در دستگاه‌های اپوزیسیون در بین نزدیکان افراد ترور شده بالاترین بهره‌ها را بردیم.

امامی گفته است فلاحیان اصرار داشت فریدن بویر احمدی را بکشیم اما من او را نجات دادم و او هم اکنون در نقطه امنی در شوروی سابق زندگی می کند. او هم چنین گفته است: بعد از درگذشت امام، با توجه به نبودن رهبری هم وزن امام، به این نتیجه رسیدیم که تمام افرادی را که در خارج می توانند خطری برای نظام به حساب آیند، یعنی در واقع آنها که داعیه رهبری دارند از بین ببریم پسر شاه جزو اولین نفرات بود منتها دستمان به او نرسید.

- بعد از دوم خرداد متوجه شدیم خطری را که با از بین بردن رهبران اپوزیسیون خارج از کشور برطرف ساخته ایم اینک در خانه خودمان گریبانگیرمان شده است، به همین دلیل نیز حذف فیزیکی چهره های داخلی مطرح و به اجرا گذاشته شد.

- در رابطه با مجید شریف، وقتی ربیعی می گوید او که بچه مسلمان بود و صداقتش را هم ثابت کرده بود چرا او را کشتید؟ سعید امامی گفته است فلاحیان معتقد بود که: «اگر مؤمن سنگر کفار شد حکم این است که او را بکشیم تا به سنگر کفار دست پیدا کنیم.»

عین این حرف را پاسدار محمدرضا نقدی فرمانده حراست اطلاعات سپاه و شکنجه گر شهرداران نیز در مشهد ایراد کرده بود. و حمیدرضا جلاتی پور مدیر شرکت جامعه روز، ناشر نشاط نیز با اشاره به این سخن مقاله ای واقعاً خواندنی در نشاط سه شنبه ۵ مرداد نوشته بود با عنوان

«رویای کردستانی کردن امور» چون به ظاهر آدمکشان سپاه در کردستان یا چنین برداشتی، کردهای بیگناه را قتل عام می کرده اند، این گفته امامی و نقدی نشان دهنده این است که به طور کلی چنین برداشتی در دستگاه اطلاعات رژیم يك اصل پذیرفته شده است.

وسواس و وسوسه

امامی در بخشی از اعترافاتش به بستر فکری خود اشاره می کند و می گوید : در آمریکا ما با دو طرز تفکر روبه رو بودیم عده ای از بچه ها - انجمن اسلامی - با قتل طباطبائی - حسین طباطبائی نخستین مبارز ایرانی که به دست يك مزدور آمریکائی رژیم که يك سیاه بود به قتل رسید. این قاتل هم اکنون در ایران زندگی می کند و همسر ایرانی نیز اختیار کرده است - می گفتند قتل نفس از جانب کسانی که خود تا دیروز مخالف این شیوه بوده اند، درست نیست. عده ای نیز کاملاً آن را تأیید می کردند. من چند هفته ای دچار حیرت شده بودم. سرانجام نزد آقای ب ... رفتم، ایشان هم خود از يك خانواده مذهبی بوده و هم اخوی او از معتمدین نزد امام به حساب

می آمد. او مدتی برایم درباره توطئه های ضدانقلاب سخن گفت و سرانجام ثابت کرد در راه تحقق شعارهای انقلاب خیلی ها باید از سر راه برداشته شوند.

آشنائی با آقای فلاحیان را سعادتى فرض کردم. ایشان از همان ابتدا نظر لطف خاصی به من ابراز کرد و زمانی که مأموریت را انجام دادم (اشاره امامی به خریدهای است که به خواست فلاحیان از چند مؤسسه تجهیزات استراق سمع الکترونیکی در آمریکا انجام داده است) ایشان اصرار کرد که فوراً به تهران بروم و من بدون مطلع ساختن حتی پدرم، به تهران رفتم و روز بعد راهی شیراز شدم و ابتدا به خانه خواهرم که مثل پدرم حرفه معلمی را انتخاب کرده بود، رفتم. اما او از بازگشت من سخت ناراحت شد به خصوص وقتی مرا با ریش و رفتار اسلامی دید. بعد به دیدن پدرم رفتم او هم مرا ملامت کرد که چرا باز گشته ام ... آقای فلاحیان نسبت به نیروهای چپی که وارد اداره (وزارت اطلاعات) شده بودند بدبین بود. اتفاقاً همین آقای حجاریان که حالا آزادیخواه دو آتشه شده با استخدام من سخت مخالفت کردند. در پرونده من نوشته بودند من مشکوک به همکاری با آمریکا هستم. این حرف باعث شد که شب به امامزاده صالح بروم و ساعت ها گریه کنم. اما روز بعد آقای فلاحیان مرا نزد امام برد. روی پای ایشان افتادم و مثل تشنه ای که به دریا رسیده باشد از سخنانشان بهره مند شدم ...

برخورد با آل قلم

سعید امامی در رابطه با برخوردهایش با نویسندگان و روشنفکران و اهل اندیشه و فرهنگ، در اعترافاتش چنین گفته است:

مدت‌های مدیدی فعالیت‌ها و گفت و شنودهای شمار کثیری از این‌ها را زیر نظر داشتم و با عده‌ای از آن‌ها از نزدیک برخورد کردم. خیلی روشن بود که کسانی مثل گلشیری یا سپانلو دین ندارند اما حزبی هم نیستند. در ابتدا من فکر می‌کردم می‌شود این‌ها را به راه آورد. اما وقتی گلشیری در لفاظی به خاندان عصمت و طهارت و چهارده معصوم اهانت کرد و شنیدیم که در نوشته‌هایی در مسلمات قرآنی مثل جن تشکیک کرده است دیدم دارند به اساس دین و مذهب می‌زنند. مسأله مختاری

فرق داشت او ذهن حزبی داشت، یعنی موتور این‌ها بود. پوینده هم چون آنتن‌های قوی داشت مرتب اخبار این‌ها را می‌داد به دست ... در خارج. ما بعد از آن مهمانی خانه وابسته فرهنگی آلمان فهمیدیم ماجرا خیلی عمق دارد و اگر به سرعت دست به کار نشویم حکایت زمان شاه تکرار می‌شود. آنجا هم از چند شعر خوانی (شب شعر) در سفارت آلمان شروع شد. (اشاره به ده شب شعر و سخن کانون نویسندگان ایران در انستیتو گوته تهران) شما وقتی با کسانی روبرو هستی که با منطق دیالکتیک اول می‌گویند امامزاده حسن دروغ است و بعد می‌رسند به خود امام حسن و دست آخر منکر خدا می‌شوند، نمی‌توانی سکوت کنی. برداشت من و دوستانم این بود که باید ریشه این‌ها را کند. ما فهرستی داشتیم که تقریباً صد نفری توی آن بودند از نویسندگان و شاعران تا لیبرال‌ها و سروشی‌ها (منظور دکتر عبدالکریم سروش و خط فکری اسلام اصلاحی است که معرف آن به جز سروش، دکتر پیمان و دوستانش و از جوانترها اکبر گنجی است)

سعید امامی در رابطه با میکونوس حرف‌های جالبی دارد. او ضمن اشاره به این که پیش بینی نمی‌کرده مصباحی رفیقش از طریق بنی صدر در دادگاه حاضر شود، گفته است حاج آقا فلاحیان به ما گفته بود تردیدی نکنید که پرونده خیلی ساده بسته می‌شود. اما چنین نشد. مصباحی را من بیرون فرستادم بچه حزب الهی مخلصی بود که پسرهای

رفسنجانی با او درگیر شده بودند و دیدم همین روزها زیرآبش را می‌زنند. وقتی شنیدم که توی دست انگلیسی‌ها افتاده است، نگران شدم ... از طریق برادر بنی صدر و یکی از اقوامش به او گفتیم نخواهیم گذاشت به هیچ روی زندگی کند. وقتی که رفت و آن حرف‌های بیربط زده شد خیلی اصرار داشتند حکم آقای ... را درباره اش تنفیذ کنیم (یعنی او را بکشیم) اما بعد آقای ... ما را خواست و گفت دست به او نزنید چون الان نگاه‌ها متوجه اوست. (جاهای نقطه گذاشته شده در متن تائیدی اعترافات که به دست من رسیده همین طور نقطه چین بوده است) بعد از مدتی دیدم که فکر آقای ... عجب درست بود چون به هر حال آن دستگاه‌های عظیم جاسوسی در غرب، با داشتن عوامل متعدد و شکار کسانی مثل مصباحی، می‌دانند که شورائی در کار نبوده که تصمیم به قتل کسی بگیرد. اصلاً جریان سیاسی شد و توجه از وزارت (اطلاعات) معطوف به رهبری سیاسی شد.

برای ما این يك موهبت بود چون کسی نمی‌گفت اطلاعات این کار را کرده (قتل دکتر شرف‌کنندی و یارانش) بلکه می‌گفتند از بالا دستور به سپاه داده‌اند که بزنید. حقیقت هم این بود که بچه‌های اطلاعات سپاه که در لبنان هم بودند کار را انجام دادند. ما فقط در لوجستیک کمکشان کردیم.

امامی برخلاف ادعای سازمان قضائی نیروهای مسلح تأکید می‌کند که هدف قتل‌های اخیر ضربه زدن به حیثیت و

اعتبار خاتمی و جلوگیری از تبدیل شدن امثال «فروهر و یزدی و سحابی» به قهرمان ملی و تکرار حوادث انقلاب بوده است. «به حاج آقا فلاحیان گفتم شما تشریف ندارید اما سایه تان هست. آقای (دری نجف آبادی) اصلا حالیش نبود که اطلاعات چیست. اما آقای پور محمدی، حاج آقا موسوی نژاد (مصطفی کاظمی) - و حاج آقا اکبریان بودند. یعنی خط رسالتی و ولایتی که آقای ریشهری جا انداخت و حاج آقا فلاحیان مستمرش کرد، خط سیاست دهنده است.»

فعالیت‌های فرهنگی

از مجموعه‌ی مطالبی که در رابطه با سعید امامی طی هفته‌هایی که به تدارک این کتاب مشغول بودم، به دستم رسید، این نکته برجستگی خاصی داشت که سعید و مجموعه اش، پس از تصفیه فیزیکی رهبران و بلند پایگان اپوزیسیون در خارج، - و تنی چند در داخل - با شعار مقابله با «هجوم فرهنگی» از نخستین ماه‌های سال ۱۳۷۲ به اجرای طرح «حذف و حصر» که به آن اشاره خواهد شد، در داخل کشور و طرح «تشکیک و ترویج» در خارج از کشور می‌پردازد. با این همه شروع واقعی حرکت تشکیک (به حقانیت مبارزات شخصیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی و هنری داخل و خارج کشور، در خارج و ایجاد شبهه و تردید در صداقت و پاکدامنی و خلوص آن‌ها و نیز تعرض به مراکز مطبوعات و کانون‌های

فرهنگی در خارج از کشور و مسئولان آن - همچون کانون نویسندگان ایران در تبعید، سازمان ایرانی دفاع از حقوق بشر، انجمن بین المللی قلم و روزنامه‌ها و مجلات و رادیو تلویزیون‌های خارج از کشور - توسط عناصر واخورده‌ای که شماری از آن‌ها در پیوند - چه در گذشته و چه حال - با این مراکز و کانون‌ها و ... بوده‌اند) از سال ۱۳۷۴ است. به این بخش از اعترافات سعید امامی توجه کنید:

اوائل سال ۷۴ بعد از آن که با خروج چهره‌های خطرناک - یعنی بختیار و قاسملو و ... که از میان برداشته شدند - ضرورت تمرکز روی فعالیت‌های فرهنگی بیش از هر وقت مورد تأیید قرار گرفت. تکیه بر بخش‌هایی از وزارت ارشاد می‌توانست تا حدودی کارساز باشد. اما در عمل به علت حضور افراد غیر موثق در بخش‌های ارشاد، تکیه کلی روی سازمان فرهنگ ارتباطات اسلامی، یعنی تشکیلاتی که ریاست آن را علیمحمد تسخیری برعهده دارد، قرار گرفت. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به دستور آیت‌الله خامنه‌ای بوجود آمد تا کنترل او بر فعالیت‌های فرهنگی خارج از کشور کامل شود). دفاتری نیز با عنوان فرهنگ رسانه‌ای، سازمان پژوهش‌های فرهنگی، دفتر پژوهش‌های ویژه و نمونه‌های آن ایجاد شد.

برای تأمین بودجه فعالیت‌های این سازمان‌ها بخش امور بازرگانی وزارت خانه - یعنی دستگاهی که اداره آن با مصطفی کاظمی موسوم به موسوی بود - اعتبارنامه اولیه را

تأمین کرد و قرار شد برادران با به کار انداختن این اعتبار در امور بازرگانی از سود آن هزینه های لازم را برای بخش های فرهنگی فراهم سازند.

تولید مقالات و گزارش های تحقیقی در زمینه های مختلف و مطالبی که محور آن فعالیت های ضد نظام عوامل استکبار و نیروهای معاند در خارج بود، از نخستین کارهای بخش های مربوطه بود.

معاونت بین الملل - وزارت اطلاعات - با مساعدت بعضی از افراد و نیروهای مستعد در خارج، مسئول تشکیل پایگاه هایی بود که از طریق آن بتوان شمار بیشتری از ایرانیان را از بدنه گروه های معاند و فعالیت های ضد نظام و ضد ملی جدا کرد ...»

سعید امامی در بخش دیگری از اعترافاتش در رابطه با کانون نویسندگان ایران در تبعید چنین گفته است:

«وجود تشکل هایی از این دست که به نوعی بر روند فعالیت های مجموعه هائی همسو - با آنها - در داخل تأثیر مستقیم داشت راهکارهائی متفاوتی را می طلبید که گاه می توانست به صورت تحریک افراد و مجموعه ای در داخل این تشکل - یعنی کانون نویسندگان ایران در تبعید - و زمانی از طریق به خدمت گرفتن عوامل ضعیف که در برابر مادیات و با امتیازاتی تأثیر پذیر بودند، علیه مشروعیت تشکل و ستون های اصلی آن، نتایج بسیار مهم به بار آورد ...»

شنود در بیت رهبری

و

مرگ احمد خمینی

سعید امامی به جز مورد مرگ احمد خمینی يك بار دیگر به او اشاره کرده است و آن زمانی است که می‌گوید: «بخش شنود - استراق سمع مکالمات تلفنی و گاه گفتگوهای خصوصی از طریق میکرفن‌های مخفی - به طور پیاپی گزارش‌هایی را از تماس‌ها و گفتگوهای ایشان با عوامل منتظری و پسر ... که در خارج است و همچنین فردی که از واشنگتن تلفن می‌زد و خود را نماینده ... می‌خواند به بخش

بین الملل ارسال می کرد. ما این گزارش‌ها را به طور جدی مورد بررسی قرار دادیم و توسط آقای فلاحیان خطوط اصلی آن را به اطلاع آقای هاشمی رفسنجانی رساندیم...»

سعید امامی در جای دیگری از اعترافاتش دکتر شاپور بختیار را خطرناکترین عنصری می خواند که همچون دکتر قاسملو دارای ویژگی‌های رهبری و اعتبار بین المللی است. به همین دلیل نیز از بین بردن او مورد نظر کلیت نظام بوده است. وی با لحنی بسار زشت و حقیرانه از نویسندگان و اندیشمندان ایرانی یاد می کند و در مورد یکی از چهره‌های شناخته شده که بسیار مورد آزار قرار گرفته می گوید:

«نقطه ضعف‌های او امکان فشار وارد ساختن بر او را از هر نظر فراهم می کرد. اداره -اطلاعات- گزارش‌های متعددی در رابطه با تماس‌های غیرمشروع او با همسران دو تن از همکارانش، و فریب دادن یکی از کارمندان ... در دست داشت که در زمان مقابله - رویارویی - با او عین آن‌ها به اطلاعش رسید. مکالمات طولانی تلفنی چند ساعته با ... که حاوی مطالب خلاف عفت بود زمینه مناسبی برای اعمال فشار بروی فراهم ساخت.»

در تمام مطالبی که از سعید امامی به دست من رسیده موضوع «شنود» نقش اساسی دارد. و معلوم می شود وزارت اطلاعات با تعبیه میکرفن‌های مخفی در خانه افراد و ضبط مکالمات تلفنی آن‌ها به صورت گسترده ای فعالیت‌ها و

تماس‌های دگر اندیشان و چهره‌های مخالفی چون زنده یاد داریوش فروهر و همسرش را زیر نظر داشته است اما از همه این‌ها جالب‌تر اعتراف سعید امامی به نصب میکرفن مخفی در کتابخانه آیت الله خامنه‌ای رهبر رژیم است. وی گفته است:

در نوروز ۷۷ آقای ... از بخش فنی اطلاع داد که در بازرسی از کتابخانه آقا - خامنه‌ای - چهار میکروفن پیدا شده که ممکن است ارتباط با عوامل استکبار و صهیونیسم داشته باشد. ما از آقای ... چاره‌جویی کردیم و جریان را به آقای فلاحیان گزارش دادیم. بعد معلوم شد در تابستان ۷۶ که آقا بیلاق رفتند هنگام بازرسی ماهیانه بیت و دفتر - خامنه‌ای - نصب شده بود و آقای ... نتایج شنود را مستقیماً به آقای فلاحیان و بعد از رفتن ایشان به آقای پورمحمدی می‌داد. «

مرگ احمد خمینی

سعید امامی در رابطه با مرگ مشکوک احمد خمینی مطالبی را در اعترافاتش عنوان می‌کند که به علت اهمیت آن و نیز نگرانی بلند پایگان رژیم از انتشارش بلافاصله با مهر فوق محرمانه، از متن اعترافات در پرونده قتل‌ها، خارج و به آرشیو محرمانه سازمان قضائی نیروهای مسلح منتقل می‌شود. برپایه اعترافات سعید امامی، مرگ احمد خمینی نیز توسط او و گروهش تدارک دیده شد. چون از دید امامی و فلاحیان و جمعی که وی از آنها با عنوان «مقامات بالا» یاد کرده است،

«سخنان فرزند آیت الله خمینی به شدت موجب نگرانی بود و مشاهده می‌شد این سخنان در سپاه و نیروهای انقلابی در اغلب ارگان‌ها، شك و تردیدهایی را نسبت به مشروعیت حاکمیت ایجاد کرده است»

در رابطه با احمد خمینی، سعید امامی همچنین گفته است: «از آنجا که او (احمد خمینی) قرص‌های مختلفی مصرف می‌کرد یافتن وسیله‌ای جهت ازپای درآوردن او کار سختی نبود»

وی همچنین اشاره می کند که:

« در طول سه روز بیهوشی او در بیمارستان ترتیبی داده شده بود که به هر شکل شده از خروج او از بیمارستان ممانعت شود، پس از مرگ نیز علیرغم اصرار همسر ایشان نگذاشتیم پزشك قانونی دلایل مرگ ایشان را پیگیری کند، و به همان اعلامیه تیم پزشکی بیمارستان اکتفا شد.»

به این ترتیب آشکار می شود که شایعات مربوط به قتل احمد خمینی به اشاره مقام های بالاتر، چندان بی اساس نبوده است و سخنانی که بعدها از سوی همسر و فرزند ارشد احمد خمینی یعنی خانم فاطمه سلطانی طباطبائی و سید حسن خمینی در رابطه با «اسرار مگونی» که احمد به گور برده عنوان شد، در واقع اشاره به این نکته است که کسانی نمی خواستند او در صحنه باقی بماند.

احمد خمینی اواخر عمر به دفعات از کرده خود در رابطه با طرح برکناری آیت الله منتظری با همدستی ریشه‌ری و رفسنجانی، اظهار تأسف کرده بود. وی همچنین در مصاحبه‌ای که تنها پس از مرگش به چاپ رسید فاش کرد پدرش بعد از فتح خرمشهر توسط ارتش و سپاه، قصد داشت جنگ را تمام کند اما رفسنجانی و مسئولان سپاه خواستار ادامه جنگ و ورود به خاک عراق شدند چون می گفتند هدف های پشت جبهه تحقق پیدا نکرده است (که البته منظور تثبیت قدرت خود و از میدان به در کردن همه رقبای بوده است.)

شبکه جهانی توزیع مواد مخدر

سعید امامی در اعترافاتش، ضمن اشاره به دلایل قتل فاطمه قائممقامی میهماندار زیباروی شرکت آسمان (که چند سالی با داشتن همسر و سه فرزند، معشوقه فلاحیان بود و به دستور او، امامی ترتیب کشتن او را داد) از ماجرائی تکان دهنده پرده برمی‌دارد. سخنان او در مجموع گرد این محور دور می‌زده است که :

فلاحیان از سال ۱۳۷۰ زمانی که ابعاد فعالیت‌های وزارت اطلاعات چنان گسترش یافت که دیگر بودجه محرمانه و رسمی و کمک‌های مقام معظم از صندوق وجوهات و سهم امام کفاف مستی سربازان گمنام را نمی‌داد. با يك تصویب نامه دو خطی در هیأت دولت اجازه ورود اطلاعات به کارهای

تجاری را کسب کرد. و به دنبال آن اداره کل امور اقتصادی و اوواک زیر نظر کمالی یکی از محارم فلاحیان تأسیس شد که در زمان کوتاهی دست روی نیمی از امور تجاری کشور، از پیش خرید ارزان اتومبیل و آهن و تولیدات صنعتی تا واردات بزرگ و کوچک گذاشت. ده ها شرکت زنجیره ای در ایران و خارج کشور توسط «کمالی» ایجاد شد و از سوی دیگر عوامل اطلاعات با تهدید و ارباب در ۷۰ درصد پروژه های تولیدی، ساختمانی و حتی تولید فیلم و ویدئو و نشر کتاب و روزنامه و مجله شریک شدند.

(کمالی به علت دزدی های کلان در آغاز دولت خاتمی بازداشت شد و جایش را اکبریان گرفت. موسوی نژاد نیز در اداره این بخش نقش اساسی داشت) بعد از مدتی نیز اکبریان معاون مالی وزارت اطلاعات که فعلاً در زندان است، مسئول عالی امور اقتصادی شد. نکته مهم دیگر این که فلاحیان هم زمان، با گرفتن دو سه فتوا از آخوندهای دولتی در باب این که برای مبارزه با استکبار می توان حتی توسل به مواد مخدر جست، درصد صدور مواد مخدر مکشوفه از سوی عناصر اطلاعات و نیروهای انتظامی بر می آید. برای این کار او نیاز به تأسیس شبکه ای دارد که خارج از وزارت اطلاعات عمل کند. در این جاست که با چند قاچاقچی کهنه کار بلوچ از جمله چند تن از ایل شه بخش (همان ها که جهانگردان اسپانیایی و ایتالیایی را اخیراً ربوده بودند) و شماری از

قاچاقچیان شیعه لبنانی از جمله محمد شمس نماینده شیعه پارلمان لبنان نزدیک به حزب الله که سه سال قبل به جرم قاچاق و تولید مواد مخدر از وکالت عزل و به زندان افتاد، تماس گرفته می‌شود. هم زمان فلاحیان از طریق سعید امامی تعدادی از مهمانداران و خلبانان شرکت آسمان و یکی دوشرکت هوایی دیگر را با تهدید و تطمیع وارد کار می‌کند. فلاحیان زمانی که خود در پروازی به مشهد با فاطمه قائم‌مقامی میهماندار زیبا روی شرکت آسمان روبرو می‌شود با جلب و جذب او، علاوه بر استفاده از او برای به دام انداختن مخالفان، وی را نیز وارد حلقه پیک‌های مرگ به اروپا و خاور دور و خاور میانه می‌کند. و این عده طی شش سال صدها کیلو هروئین و دیگر مواد مخدر را با فتوای قرص و محکم علمای اعلام، جهت افساد جوانان جوامع مستکبر و عمال استکبار در منطقه، به خارج می‌برند. و در محل تحویل نمایندگان فلاحیان می‌دهند که زیر پوشش دفاتر تجاری، فرهنگی، مذهبی و ... فعالیت می‌کرده‌اند.

در طول این مدت دو خلبان، چهار میهماندار مرد و ده بلوچ عضو شبکه به عقوبت اسلامی دچار می‌شوند چون ظاهراً یا طمع کار بوده‌اند و یا دهان اق داشته‌اند. دریاب فاطمه قائم‌مقامی که سعید امامی شخصاً او را به دستور فلاحیان به قتل می‌رساند ماجرا ابعاد گسترده‌ای دارد و عشق و جسارت و خیانت نیز در کار بوده است.

نقش روح الله حسینیان، که به عنوان مشاور فلاحیان در وزارت اطلاعات و همکار او در دادگاه ویژه روحانیت سال‌ها دست در دست فلاحیان و پورمحمدی و سعید امامی و مصطفی کاظمی* داشته در امر شبکه‌ی صدور مواد مخدر به خارج قطعی است. و تلاش‌های او با ایراد سخنرانی و مصاحبه جهت منحرف ساختن مسیر تحقیقات در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای و اقدامات فلاحیان، از وحشت او ناشی می‌شود.

* در رابطه با مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) معروف باید گفت که او در مقام مدیر کل امنیت داخلی تحت اسم «موسوی نژاد» گر اینکه با سعید امامی در يك خط فکری نبود اما در دو سال آخر وزارت فلاحیان چون وارد کارهای خارج از برنامه (از برنامه‌های محفلی و روابط ناشر و قاچاق و مواد مخدر و طلا و جواهر گرفته تا قتل مخالفان) شده بود، عملاً به صف امامی پیوسته بود. این نکته نیز گفتنی است که موسوی نژاد را زودتر از امامی دستگیر کردند. چون به قول معروف او خیلی زود «واداده بود» در فاصله زندانی شدن او و امامی، در خانه فلاحیان و با حضور امامی، برنامه چراغ با شرکت «روح الله حسینیان» و به کارگردانی پشت صحنه حسین شریعتمداری تدارک دیده شد. مریدان و دوستان موسوی نژاد در فارس که او ده سال مدیرکلی اطلاعاتش را عهده دار بود، سیزده تن از یهودیان را به جرم جاسوسی برای اسرائیل به اشاره فلاحیان دستگیر کردند تا به قول یکی از متهمان، راه خارج خاتمی را ببندند.

وزارت اطلاعات
پایگاه ترور

وزارت اطلاعات، پایگاه ترور و توطئه

با آشکار شدن نقش «وزارت اطلاعات» در کنار «سازمان حراست اطلاعات سپاه پاسداران» و بخشی از «دفتر رهبری» در جریان قتل‌های اخیر، و نیز پیدا شدن رد پای این سه مرکز، در ده‌ها جنایت در طول ده سال گذشته، برای نخستین بار بحث پیرامون دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم به مطبوعات، و نیز ارگان‌های مختلف از رادیو تلویزیون، تا نماز جمعه و از مجلس شورا تا مجمع تشخیص مصلحت نظام و ... کشیده شده است. (اینکه نماز جمعه را کنارتنهادهای دیگر نظام گذاشته‌ام، از این روست که باتوجه به دستگاه عریض و

طویل شورای مرکزی نماز جمعه و نقشی که ائمه جمعه در تحولات سال‌های اخیر داشته اند، عملاً این عبادت نهادینه شده، به گونهٔ يك حزب سیاسی که دارای صدها پلاتفورم در روزهای جمعه است، جزء مهمی از مسئولیت فریب توده‌ها را برعهده دارد) از بدو تشکیل وزارت اطلاعات تا چندماه پیش نه تنها، هویت مسئولان و عملکرد این وزارتخانه عریض و طویل از چشم تودهٔ مردم پوشیده بود بلکه به جز معدودی از ارکان رژیم، بقیهٔ کارگزاران رژیم اسلامی به همان اندازه از نحوهٔ فعالیت و گسترهٔ عملکرد و اسامی بلند پایگان و وابستگان این ارکان اطلاع داشتند که شهروندان عادی کشور از آن باخبر بودند.

به جز دريك مورد آن هم در آغاز تشکیل این وزارتخانه که مجلس بانامزدی «اسماعیل فردوسی‌پور» (تلفنچی مخصوص آیت‌الله خمینی در پاریس و نماینده بعدی مجلس شورای اسلامی) برای وزارت آن، به علت سوابق زندگی وی مخالفت نشان داد و به دنبال رد کردن او، شخص خمینی «ریشه‌ری» را به مجلس معرفی کرد، تعیین وزرای اطلاعات با رهبر رژیم بوده است و مجلسیان نیز دریاب او نه تنها سنوآل و گفته‌ای نداشته‌اند، بلکه همه گاه وی با اکثریت آراء مورد تأیید مجلس شورای اسلامی قرار گرفته است.

به عبارت دیگر همان طور که در رژیم گذشته نام ساواک در پرده ای از راز و رمز پنهان بود و مردم این آخری‌ها هر از

چند گاه با مقام امنیتی بی نام خوش تیپی (پرویز ثابتی) روبرو می شدند که برای آن‌ها شرح کشافی از دستاوردهای سازمان اطلاعات امنیت کشور را در مقابله با خرابکاران عنوان می ساخت، در رژیم اسلامی نیز منهای ظاهر آراسته و چهره مقبول و مطبوع مقام‌های امنیتی، بقیه مسائل به عین از روی دست ساواک کپیه پردازی شده است. و مردمی که خشم از ساواک، از عمده ترین عوامل برانگیختگی آن‌ها در سال ۱۳۵۷ بود، با کمال شگفتی خیلی زود دریافتند که به جای ساواک، صاحب چند دستگاه اطلاعاتی شده‌اند. از آنجا که آشنائی با سرشت دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم، برای یافتن دلایل ارتکاب جنایت‌های اخیر و سلسله ای از جنایت‌ها طی سال‌های روی کار آمدن جمهوری اسلامی - يك ضرورت است، من تصمیم گرفته ام، با اطلاعاتی که طی سال‌های گذشته به مرور جمع آوری کرده‌ام، به طور خلاصه در اینجا نقل کنم.

۱ - وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواک)

از بدو تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور در زمان شاه، این سازمان به ظاهر بخشی از نخست وزیری بود که رئیس آن را شاه انتخاب می کرد و او هر هفته در دو نوبت گزارش وضع عمومی امنیت کشور و کارهای ساواک را به اطلاع شاه می رساند. درباره آغار کار ساواک مطابق گفته بعضی از مسئولان نخستین این دستگاه، نباید با همان

معیارهایی به قضاوت نشست که پایان کار این دستگاه را ارزیابی کرده و می‌کنیم. در آغاز افسرانی جوان و تحصیل کرده با نظارت تیمور بختیار و پس از او مرحوم سپهبد «پاکروان» می‌کوشیدند، تشکیلاتی اطلاعاتی برای کشوری که در همسایگی شوروی و در محاصره دولت‌های نه چندان دوست قرار داشت، برپا کنند اما خیلی زود اغلب این افراد کنارزده شدند و جای آن‌ها را «عضدی»ها و «جوان»ها و «تهرانی» و «آرش»ها و ... گرفتند. در میان اسنادی که توسط رژیم بعد از انقلاب در رابطه با اعمال ساواک و درگیری‌های روحانیون با این دستگاه منتشر شده، من به نکات جالبی برخورده‌ام. برای نمونه در اغلب این اسنادها مشاهده می‌شود که نظامیان بلند پایه‌ای که با ساواک همکاری می‌کرده‌اند (و برای نمونه مرحوم تیمسار بهرامی، و تیمسار حریری که عمرش درازباد، و ...) برپایه همان تربیت نخستین نه اهل شکنجه و آزار زندانی‌ها بوده‌اند و نه عملی که منافعی اخلاق و مذهب باشد از آن‌ها سرزده است. درحالی که در میان غیرنظامیان کم نبودند کسانی که با ورود به ساواک مبانی اخلاق و شرافت انسانی را به کلی رها کردند و بعضی از آنها مثل «عضدی» و «تهرانی» و «آرش» به بیمارانی روانی که از شکنجه و کشتن لذت می‌بردند تبدیل گردیدند. بازهم بگویم در دستگاه ساواک حتماً انسان‌های شرافتمند و وطن پرستی نیز خدمت می‌کردند که چوب همکاران خود را

خوردند و هنوز هم بار گناہانی را که هرگز مرتکب نشده‌اند، بر دوش می‌کشند. من در وطن، درد‌گیری دائم با ساواک بودم و چویش را هم خورده‌ام اما در غربت با بسیاری از کسانی که هر یک به نحوی با این دستگاه همکاری می‌کرده‌اند آشنا شده‌ام و به جز سلامت نفس و آزادگی و عشق به میهن در آن‌ها چیز دیگری نیافته‌ام.

باری زنده یاد دکتر «شاپور بختیار» در برنامه‌ای که در دی ماه ۱۳۵۷ به مجلس برد انحلال ساواک را اعلام کرد و در گفتگوهائی که باهم داشتیم و شماری از آن‌ها در روزنامه «اطلاعات» در همان روزها به چاپ رسید، دکتر بختیار تأکید داشت که می‌بایست دستگاه اطلاعاتی جدیدی با همکاری افرادی تحصیل کرده و سالم از نو به وجود آورد و البته در این کار از کارکنان سالم ساواک نیز استفاده کرد. مهندس «رضا حاج مرزبان» یکی از شهدای عرصه ستیز با رژیم در آن روزها طرحی را در دست اجرا داشت که به موجب آن دوسازمان مجزا ولی در عین حال در هماهنگی با یکدیگر، برای برعهده گرفتن مسئولیت در امور امنیت ملی و امور جاسوسی و ضد جاسوسی در ارتباط با خارج، در کشور ایجاد می‌شد. با انحلال ساواک و آزادی زندانیان سیاسی توسط دکتر بختیار در فاصله‌ای کوتاه گشوده شدن درهای اوین و زندان کمیته و قصر و ده‌ها زندان در چهارگوشه ایران، مردم برای مدتی کوتاه نفسی به راحتی کشیدند. بدون آن که فکر کنند در آینده‌ای نه چندان

دور جای امنیت خانه مدرن و کامپیوتری شده شاه را با مردان و زنان اتو کشیده و خوب چهر، امنیت خانه مبارکه ولی فقیه با سربازان اغلب زشت روی گمنام امام زمان و تك و توك خواهران ترشیده زینب، خواهد گرفت

در آغاز روی کار آمدن دولت موقت، با تلاش‌های شماری از وزراء و همکاران بازرگان بخشی از ساواک که مسئولیت امور ضد جاسوسی راعهده دار بود، در دفتر نخست وزیری برپا شد. در این زمان ساختمان ساواک و آرشیو آن در اختیار «محمد غرضی» و دار و دسته اش قرار داشت که عملاً شروع به بازداشت و شکنجه مخالفانشان می کردند. ماجرای دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی در برابر سفارت فلسطین از جمله مواردی بود که مردم از آن مطلع شدند. به هر حال بر اثر بالا گرفتن اعتراض‌ها از یکسو و انتقال بخشی از مسئولیت‌های امنیت داخلی به وزارت کشور و کمیته های انقلاب در نخست وزیری نیز دفتر اطلاعات و اسناد، به مرور با همکاری بعضی از مسئولان ساواک که سوابق سیاهی نداشتند، شکل گرفت و زیر نام «سازمان اسناد ملی و اطلاعات کشور» که ما در «امید ایران» نام مختصر «واواک» را بر روی آن گذاشتیم، به کار مشغول شد. مسئولیت این سازمان به تناوب با شماری از معاونان نخست وزیر بود. همین تشکیلات با کنار رفتن بازرگان، با استخدام و جذب نیروهای انقلابی، با برجا گذاشتن سایه‌ای از خود در نخست وزیری به ساختمان ساواک منتقل شد. از این

تاریخ یعنی حدود سال‌های ۵۹ و ۶۰ تعدادی از طلبه‌ها و آخوندهای جوان وارد دستگاه اطلاعاتی شدند تا به دستور «آیت الله منتظری» برکاراین وزارتخانه و بخصوص بازجوئی‌ها نظارت کنند. همین‌ها در طول سال‌های بعد جهنمی‌ترین دستگاه اطلاعاتی منطقه را که تنها می‌توان آن را با استخبارات «صدام حسین» مقایسه کرد، به وجود آوردند بعد از حوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱ و دستگیری‌ها و کشتار مخالفان، از یکسو و ترورهای گسترده‌ای که اغلب توسط وابستگان، سازمان مجاهدین خلق صورت می‌گرفت، شماری از بلند پایگان رژیم از جمله «هاشمی رفسنجانی» ضرورت متمرکز شدن امور اطلاعاتی را در يك وزارتخانه به خمینی گوشزد کردند. اما او تا مدت‌ها به دلیل وحشت از انعکاس برپائی وزارت امنیت نزد مردم و نیز به علت مخالفت‌های آشکار «منتظری» با این امر، تن به درخواست «رفسنجانی» و بلند پایگان رژیمش نمی‌داد. اما در پی کشف چند شبکه از عوامل مجاهدین و عراق در دستگاه امنیتی رژیم، سرانجام خمینی موافقت کرد وزارت ویژه‌ای برای امور اطلاعات تشکیل شود. تدوین لایحه تشکیل این وزارتخانه بر عهده تنی چند از کارشناسان اطلاعاتی رژیم گذاشته شد که یکی از آنها «خسرو تهرانی قنبری» از معاونان سابق وزارت صنایع که هنوز هم در کار کمیته تحقیق ویژه ریاست جمهوری در امور اطلاعاتی فعالیت دارد. يك چند در پی انفجار در دفتر

شورایعالی امنیت ملی که منجر به قتل «رجائی» و «باهنر» شد، به زندان افتاده بود. «رفسنجانی»، «مهدوی کنی»، «ریشه‌ری» و «اتابکی» دادستان دادگاه‌های نظامی، «حسن روحانی» نایب رئیس مجلس و دبیر شورایعالی امنیت ملی، از جمله کسانی بودند که در تدوین لایحه تشکیل وزارت اطلاعات مشارکت داشتند. به هر حال وقتی لایحه به مجلس برده شد، سه چهار تن از نمایندگان که هنوز ترس از خدا و ملت داشتند به مخالفت با لایحه پرداختند ولی تشر خمینی آن‌ها را برجای خود نشاند و سرانجام در نخستین دوره ریاست جمهوری «سیدعلی خامنه‌ای» این لایحه به تصویب رسید. و وزارت اطلاعات و امنیت کشور (اواک) رسماً در محل سابق «ساواک» و «ساواما» تشکیل شد. و به دنبال رد نامزدی «اسماعیل فردوسی پور» از سوی مجلس، «محمد محمدی ریشه‌ری» قاضی دادگاه‌های نظامی که با توجه به قساوت قلب و سابقه طولانی در آزار و شکنجه مخالفان از جمله روحانیون مخالف ولایت فقیه، ظاهراً همه امتیازهای لازم را برای تصدی ریاست دستگاه امنیتی ولی فقیه دارا بود، زمام امور وزارت خانه تازه را برعهده گرفت. نکته‌ای که یادآوری آن در این جا ضروری است تأکید شخص خمینی بر روحانی و مجتهد بودن وزیر اطلاعات بود. به همین دلیل نیز بدون آن که قانونی در این باره وجود داشته باشد از ابتدا تا امروز وزرای اطلاعات جمهوری اسلامی پیوسته از به

اصطلاح روحانیون و مجتهدان بوده اند.

«ریشه‌ری» از همان آغاز عمده ترین مسئولیت‌های وزارت اطلاعات را به روحانیونی واگذار کرد که از نوع خودش بودند. «میرحجازی» (از مسئولان دفتر آقای خامنه‌ای که نامش در قتل‌های اخیر به میان آمده و دو بار به کمیته تحقیق، بازجویی پس داده است)، «محمدی گلپایگانی»، رئیس دفتر رهبر، پور محمدی قائم مقام «دری نجف آبادی» و از مهمترین عوامل قتل‌های اخیر، و بالاخره «علی فلاحیان» از مهمترین ارکان وزارت اطلاعات از ابتدای برپائیش بوده‌اند.

در این میان بخشی از نیروهای چپ اسلامی و به خصوص تنی چند از دانشجویان خط امام (مثل سعید حجاریان) مشاور فعلی خاتمی و مدیر مسئول روزنامه «صبح امروز» در مقام کارشناس و محقق، جذب وزارت اطلاعات شدند و بعضی از آنها تا مقام‌های مدیر کلی و معاونت بالا رفتند.

«علی ربیعی» عضو کمیته تحقیقات ویژه ریاست جمهوری و مدیر مسئولی روزنامه «کار و کارگر» و مشاور رئیس جمهوری در شورای عالی امنیت ملی، که دبیر کل «خانه کارگر» نیز هست، و شاهچراغی مدیر مسئول اسبق کیهان و هواپیمائی کشوری و عضو مرکز تحقیقات استراتژیک که در سقوط هواپیما کشته شد در کنار چهره‌های چپ اسلامی و تحصیل کرده‌های خط امامی، تشکیل دهنده نیروئی شدند که به سازمان دادن دستگاه اطلاعاتی رژیم خدمات مهمی کردند. پیش از ورود

این‌ها به وزارت اطلاعات، هرج و مرج برایین دستگاه حاکم بود و هیچگونه هماهنگی بین ارگان‌های آن وجود نداشت. در این حال با خاتمه یافتن جنگ، شمار تازه‌ای از نیروهای رزمنده از سپاه و بسیج، جذب دستگاه اطلاعات رژیم شدند که تعدادی از آن‌ها با زمینه‌های ذهنی و باورهای مذهبی خیلی زود به ابزارهای شکنجه و قتل تبدیل گردیدند. در این حال با توجه به اهمیت کسب اطلاعات در رابطه با جنگ و مسائل مرتبط به آن، بخش مهمی از فعالیت‌های وزارت اطلاعات، درارتباط تنگاتنگ بادستگاه ضد اطلاعات ستاد مشترک، و سازمان اطلاعات سپاه پاسداران قرار گرفت. همین امر باعث شد که به مرور شبکه‌ای از درون این سازمان‌ها به وجود آید که اگر بگویم عملاً اداره کشور در دست آن بود مبالغه نکرده‌ام.

«ریشه‌ری» که مسئولیت دادگاه ویژه روحانیت را نیز در دست داشت با گماشتن «علی فلاحیان» به عنوان یکی از ۸ معاون خود در وزارت اطلاعات و دادستانی دادگاه ویژه، سیطره‌ی خود را تا عمق حوزه‌ها و مساجد گسترش داد و ازسوی دیگر به اشاره احمد خمینی باهمدستی «حمیدرضا نقاشان» که اطلاعات سپاه را در دست داشت و «محمد فروزنده» (وزیر دفاع سابق و رئیس کنونی بنیاد مستضعفان) که دراطلاعات ستاد کل به همراه مهندس «مهدی چمران» برادر دکتر «مصطفی چمران» کار جمع‌آوری اطلاعات را در رابطه با

عراق و کردها بر عهده داشتند، موفق شد درگیر و دار بیماری خمینی، توطئه عزل منتظری را ترتیب دهد. منتظری فردی مزاحم و خطرناک تشخیص داده شده بود که در صورت به قدرت رسیدن، اولین کارش بیرون ریختن باند «ریشهری» از دستگاه‌های اطلاعاتی خواهد بود. در توطئه علیه «منتظری»، «ریشهری» از حمایت «رفسنجانی» و «احمد خمینی» برخوردار بود. پدر زنش «علی مشکینی» رئیس مجلس خبرگان نیز با همه نیرو در پشت سر او ایستاده بود. امروز کاملاً روشن شده است که «علی خامنه‌ای» در آن تاریخ به طور کلی در جریان توطئه این جمع نبوده است. اما بدیهی است به دنبال شعبده بازی که در خبرگان پس از مرگ آیت الله «خمینی» به صحنه آمد و او را به مقام رهبری انقلاب رساند، «سیدخامنه‌ای» نیز چاره‌ای نداشت جز این که مطیع خواست‌ها و برنامه‌های شبکه «ریشهری» باشد.

در دوران وزارت «ریشهری» تعداد کارکنان وزارت اطلاعات از هزار و سیصدتن به دوازده هزار تن رسید. و از آنجا که با گسترده تر شدن ابعاد فعالیت‌های وزارت اطلاعات، این دستگاه نیازمند کادرهای متخصص در کنار شکنجه‌گران و آدمکشان بود، نه تنها شماری از کارکنان سابق ساواک را به خدمت گرفت، بلکه با تأسیس دانشکده‌ای به نام «امام محمد باقر» که زیر نظر «فلاحیان» قرار داشت، به تربیت کادرهای متخصص در زمینه‌های تحقیق و بررسی‌های سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی، بازجویی، زبان‌شناسی، جرم‌شناسی، روان‌شناسی، کامپیوتر، گدخوانی، احزاب و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و ... پرداخت. به دنبال درگذشت خمینی و پیش از آن عزل «منتظری»، که با حضور خود می‌توانست مانعی در راه سلطه مطلق اطلاعات بر شئون کشور باشد، نظام سیاسی در ایران، در معرض يك تحول بنیادین از درون قرار گرفت و با دست وزارت اطلاعات به تصفیه و اخراج نیروهای چپ اسلامی از مجموعه نهادهای سیاسی کشور پرداخت. این تصفیه بعداً شامل نهادهای فرهنگی و اجتماعی، دانشگاه‌ها و نیز بنیادهای مختلف بر شده از انقلاب، و در مرحله آخرین، مراکز عمده اقتصادی کشور، نیز شد.

در چند ماهه نخست به قدرت رسیدن زوج سیاسی - خامنه‌ای و رفسنجانی - احمد خمینی که متوجه عواقب مشارکتش در توطئه عزل منتظری نبود، پس از آگاهی از جزئیات امر، بر اثر نشست و برخاستهایش با «مهدی کروبی» و «موسوی خوئینی‌ها»، دست به تلاش عبثی برای مقابله با رفسنجانی و بیشتر از او «ریشه‌ری» و «فلاحیان» زد، اما این تلاش‌ها به جایی نرسید و زمانی که پیک صبا، تصاویرش را همراه با پری پیکران در کنار بساط افیون به دستش رساند، امامزاده گریبان دریافت که بازی را باخته است و سرانجام نیز پس از مصاحبه‌ای که بعد از مرگش به چاپ رسید و در آن فاش ساخت که «رفسنجانی» و «محسن رضانی» و «حسن

روحانی» و «سیدباقر حکیم» عامل طولانی شدن جنگ بعد از فتح خرمشهر بوده اند و خمینی به آن‌ها گفته بود بروید جنگ را خاتمه دهید چون نمی‌گذارند شما وارد عراق شوید، با مرگی مرموز برای همیشه اسراری را با خود به گور برد (دکتر پرتوی که اخیراً در منزلش در جماران به قتل رسید پزشک احمد خمینی بود و در زمان احتضار او بر بالینش حاضر بود. قاتلان، پرونده‌ها و اوراق خصوصی «پرتوی» را نیز به سرقت بردند و به گفته یکی از بستگان خانواده خمینی، قتل «پرتوی» نیز کار همان‌هایی است که «فروهر» ها را سر به نیست کردند. چون دکتر، این آخری‌ها، در نشست‌های خصوصی مکرر از قتل «احمد خمینی» سخن به میان می‌آورد) به هر حال، در مدتی کوتاه با برقرار شدن سلطه اطلاعات بر تمام نهادها، «ریشه‌ری» برای انجام مأموریت‌های دیگری از جمله ریاست بعثه حج رهبر، از وزارت اطلاعات خارج شد. یکی دیگر از دلایل خروج او افزایش یافتن تعداد روحانیون مخالف و ضرورت مقابله با آن‌ها به صورت جدی بود. از مراجع قم، در کنار «منتظری» و «سید محمد شیرازی» «سید محمد روحانی» و برادرش «سید صادق روحانی»، «وحید خراسانی» و «میرزای تبریزی» سخت‌اسبان نگرانی رژیم بودند. صدها تن از شاگردان و دست‌پروردگان این مراجع که حاضر به قبول رهبری و مرجعیت «خامنه‌ای» نبودند، با سخنرانی، پخش اعلامیه و فعالیت‌های دیگر، چنان وحشتی در بالا ایجاد کرده بودند که

«ریشه‌ری» درنگ را جایز ندانست و برای قلع و قمع روحانیت وزارت اطلاعات را به قائم مقام خود «علی فلاحیان» واگذار کرد و خود در محکمه ویژه به تخت نشست. دوران وزارت «فلاحیان» بدون شك سیاه‌ترین دوران وزارت اطلاعات رژیم است.

در این دوران که همه عوامل «ریشه‌ری» سرکار بودند و خود او نیز از دور سررشته امور را در دست داشت، مهمترین چهره‌های اپوزیسیون در خارج به قتل رسیدند و ده‌ها تن از فعالان سیاسی و اندیشمندان و اهل قلم در کشور به مرگ‌های مرموز و یا قتل‌های فجیع از صحنه خارج شدند.

«فلاحیان» فساد مالی را که پیش از او ابعاد محدود تری در وزارت اطلاعات داشت، در گسترده‌ترین شکل در این دستگاه رواج داد.

فلاحیان که در دوران ریشه‌ری در مقام قائم مقام او، عملاً کلیه بخش‌های وزارت اطلاعات را زیر نظر داشت، با هوش بسیار و مدیریت قاطع و طبع حیل‌گر و فریبکارش، چنان کادرهای وزارت را فریفته خود کرده بود که به قولی خاطره تیمسار مقدم را در آن دسته از کارکنان «واواک» که در ساواک نیز سابقه داشتند، زنده می‌کرد. روابط تنگاتنگ او با رفسنجانی از یکسو و دوستی نزدیکش با شماری از فرماندهان سپاه از جمله علی شمخانی (وزیر سابق سپاه و بعد فرمانده نیروی دریایی و امروز وزیر دفاع رژیم) که در

خوزستان و دوران نخستین پس از انقلاب، در کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب و جنگ شکل گرفته بود، عملاً دست او را در امور به قول معروف کشوری و لشکری باز کرده بود. رفسنجانی با ریشهری صفائی نداشت. اما با فلاحیان دست در يك سفره داشت. آقای خامنه‌ی نیز از ریشهری وحشت داشت به همین دلیل نیز به محض آن که رفسنجانی پیشنهاد کرد فلاحیان وزارت اطلاعات را عهده دار شود، آقا در پذیرش پیشنهاد تردیدی نکرد. به این ترتیب شیخ علی فلاحیان، در دولت هاشمی رفسنجانی يك پله ترقی کرد و به وزارت اطلاعات و امنیت رسید. با آمدن او تغییراتی در وزارت‌خانه صورت گرفت. به این ترتیب که دوتن از معاونان به دفتر رهبری منتقل شدند. (محمدی گلپایگانی به ریاست دفتر رسید و میرحجازی عهده دار اموراطلاعاتی ویژه دفتر رهبری ومسائل مربوط به بیت آقا شد). فلاحیان، پورمحمدی را که یکی از آخوندهای معروف به بیرحمی بود، به قائم‌مقامی خود انتخاب کرد و مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) را به ریاست کل اداره امنیت داخل منصوب کرد. درعین حال درآغاز نیروهای جوان و تحصیل کرده وزارت اطلاعات را نیز پر و بال داد. منتهی اغلب آن‌ها را در مقام‌هایی گذاشت که کارهای عملیاتی مربوط به حوزه فعالیت‌هایشان نمی‌شد. (افرادى مثل سعید حجاریان، علی ربیعی و شاهچراغی که در واقع به وزارت اطلاعات آمده بودند تا به آن سر و سامانی بدهند وضابطه‌ها

را به جای روابط بنشانند، در همان هفته‌های نخست وزارت فلاحیان کنار گذاشته شدند، و با دعوت خوئینی‌ها همگی به مرکز تحقیقات استراتژیک پیوستند.

فلاحیان کار دیگری هم کرد که باعث شد وزارت اطلاعات به آلوده‌ترین و فاسدترین ارگان‌های رژیم تبدیل شود. البته این امر در دورانی که رفسنجانی به اسم بازسازی کشور يك مشت دلال و واسطه‌دزد را به خدمت گرفته بود، چندان تعجب آور نبود. اما وقتی بدانید که در دومین دوره ریاست جمهوری، سازمان بازرسی کل کشور در يك گزارش تحقیقی به رهبر جمهوری اسلامی اشاره می‌کند که وزارت اطلاعات و عواملش کنترل سه هزار شرکت و مؤسسه اقتصادی و فرهنگی را در کشور به دست گرفته‌اند، آن وقت در رابطه با میزان آلودگی‌های دستگاه امنیتی رژیم با من هم‌عقیده می‌شوید.

فلاحیان در نخستین اقدام اساسی خود پس از انجام تغییرات اداری، به مدیران وزارت اطلاعات توصیه کرد راه‌های ایجاد درآمد اضافی برای وزارت اطلاعات را مورد بررسی قرار دهند. چون برای انجام برنامه‌های گسترده اطلاعاتی، بودجه دولتی کفایت نمی‌کند. همین اشاره کافی بود تا عوامل اطلاعات به جان مردم بیافتند و سر و کله مدیران وزارت خانه در هیئت مدیره و سرپرستی مؤسسات بزرگ و کوچک کشور پیدا شود. (در این زمینه به دو مثال اشاره می‌کنم: حمیدرضا نقاشان که مدت‌ها ریاست اطلاعات سپاه را عهده دار بود و

در بسیاری از جنایات خارج از کشور دست داشت و به اشاره فلاحیان به یاران حاشیه‌ای او پیوسته بود، شبی به سراغ رئیس هیئت مدیره شرکت «کاترپیلار» رفت و او را برای هواخوری با زور هفت تیر به گوشه‌ای برد. دو روز بعد آقای نقاشان با داشتن يك سند رسمی که نشان دهنده مالکیت وی بر ۷۵ درصد از سهام شرکت می‌شد به دفتر کاترپیلار رفت و به کارکنان اطلاع داد که رئیس هیئت مدیره پیشین به علت خستگی زیاد، از این پس در مقام مشاور سرپرست جدید - یعنی خود آقای نقاشان - خدمت خواهد کرد. البته حقوق ماهی يك میلیون تومان ایشان مطابق گذشته پرداخت خواهد شد. از طریق همین شرکت و با همدستی فرزندان رفسنجانی نخستین خرید «آریاس» ها از فرانسه انجام گرفت. بعدها نقاشان به دستور آیت‌اله خامنه‌ای تحت تعقیب قرار گرفت و کاترپیلار را از او پس گرفتند و پنج میلیارد تومان و ۳۸۰ هزار دلار نیز جریمه از او ستاندند.

مثال دوم: مأموران وزارت اطلاعات به آقای فلاحیان خبر داده بودند که یکی از هتلداران سرشناس تهران، که مالک بیش از ۵ هتل در تهران و ۱۱ هتل در شهرستان‌هاست، به علت سکته قلبی در بیمارستان مهراد - که زیر نظر مستقیم وزارت اطلاعات اداره می‌شود و به همین دلیل نیز کسانی مثل مرحوم شریعتمداری و یا آقای منتظری اجازه بستری شدن در بیمارستان دیگری به جز «مهراد» را پیدا نمی‌کردند بستری

است و تنها پسرش نیز در آمریکا است. و با توجه به این که همسرش برای دیدن پسرش به آمریکا رفته است، موقع مناسبی پیش آمده تا دست روی ثروت او گذاشته شود. به دستور آقای فلاحیان بلافاصله گزارش جامعی با همکاری «رضا زواره‌ای» مدیر کل ثبت اسناد درباره دارائی‌های فرد مورد اشاره تهیه شد و بر مبنای آن سندی در یکی از محاضر تهران که سردفترش دوست نزدیک آقای فلاحیان و قوم و خویش رفسنجانی است تنظیم گردید که به موجب آن صاحب هتل بیمار، کلیه مایملک خود را منهای خانه مسکونی و سی درصد از شش دانگ یکی از هتل‌های درجه دوم خود را به يك شرکت رسمی که در همان روزها به ثبت رسیده بود به نام سازمان جهانگردی و میهمانسراها واگذار می‌کرد. مأموران به همراه سردفتر به سراغ بیمار در بیمارستان رفتند و انگشت وی را که در حال اغماء بود زیر سند زدند. فرزند و همسر با اطلاع از بیماری وی به تهران آمدند و در آغاز با توجه به نگرانی‌هایشان نسبت به حال همسر و پدر خود به سراغ هتل‌ها رفتند تا بامدیران جدید منتخب آقای فلاحیان آشنا شوند. اما از قضای روزگار، حال بیمار پس از يك ماه دست و پنجه نرم کردن با مرگ رو به بهبودی گذاشت و وی پس از شش هفته بیمارستان را ترك گفت. در این جا بود که ماجرا از پرده بیرون افتاد و او و همسرش در اعتراض به دزدی و سوء استفاده آشکار وزارت اطلاعات دست به اعتراض و شکایت زدند. و

پس از چندی دوندگی بیهوده وقتی دریافتند به طور طبیعی قادر به زنده کردن اموال خود نیستند، صاحب هتل‌ها به همراه خانواده، به سراغ فاضل لنکرانی آخوند و مرجع دولتی رژیم رفت و صد میلیون تومان به عنوان خمس اموال از دست رفته به وی داد و دو هفته بعد اموال وی به او مسترد شد. اما حالا مزاحم تازه‌ای به عنوان فاضل لنکرانی نیز بر مزاحمانش اضافه شده بود و به همین دلیل او نیز پس از چند ماه هتل‌هایش را که بیشتر از سیصد میلیارد تومان ارزشگذاری شده بود به بهای پنج میلیون دلار تحویل در آمریکا به وزارت اطلاعات واگذار کرد و به اتفاق همسر و فرزندش ایران را ترک گفت. وی هم اکنون در «سن دیه گو» زندگی می‌کند به همین دلیل نیز من از ذکر نامش معذورم. فلاحیان در اقدام دیگری طرحی را به اجرا گذاشت که به موجب آن در نقاط مختلف جهان دفاتر بازرگانی، مراکز فرهنگی، فروشگاه‌های پخش ویدیوئی و کاست، مراکز اسلامی و شرکت‌های فروش صنایع دستی ایران برپا می‌شد. این مراکز علاوه بر آن که پوشش مناسب برای مأموران وزارت اطلاعات به شمار می‌رفت، در آمد ارزی نیز برای مأموریت‌های خارج از کشور عناصر (واواک) ایجاد می‌کرد. این طرح «تکوا» - تعاونی وزارت اطلاعات - به ظاهر مثل طرح تعاونی‌های بقیه وزارت‌خانه‌ها بود، اما در عمل به يك شبکه مافیائی بازرگانی تبدیل شد که مسئولان آن هیچ مرزی را در اعمال اغلب غیرقانونی خود به

رسمیت نمی شناختند. اکبریان معاون مالی وزارت اطلاعات و قره‌چی - که هر دو در زندانند - به همراه موسویان که مدیر بین‌المللی تکوا بود، بیش از سه سال فعالیت‌های این سازمان را زیر نظر داشتند.

برای فعالیت‌های فرهنگی، دو سازمان موازی و در ارتباط مستقیم با وزارت اطلاعات وجود داشت. یکی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی زیر نظر علی محمد تسخیری معروف به ابوالمشاغل جمهوری اسلامی و دیگری سازمان گسترش فرهنگ هنر ایران که در عین حال سرپرستی دو بنیاد توسعه فرهنگی و بنیاد پژوهش‌های فرهنگی و هنری را عهده دار بود.

علی محمد تسخیری يك آخوندگیلانی‌الاصیل اخراج شده از عراق که با حزب «الدعوه» و جناح‌های حزب الله در خلیج فارس، در ارتباط مستمر بود در دفتر رهبر جمهوری اسلامی علاوه بر مسئولیت معاونت امور بین‌الملل (که به دنبال افشاگری‌های من در کیهان لندن و مطبوعات عربی درباره تسخیری و باند کربلائی‌ها، خامنه‌ای سال گذشته این منصب را به محمد حسن اختری سفیر سابق ایران در سوریه واگذار کرد)، دبیر کلی تشکیلات رابطه اهل بیت جهانی را نیز عهده دار بود (این منصب نیز تابستان گذشته به علی اکبر ولایتی وزیر خارجه سابق رژیم و مشاور عالی خامنه‌ای داده شد). و وقتی «میر سلیم» وزیر ارشاد شد، يك حکم معاونت نیز برای تسخیری صادر کرد، به این ترتیب کار انتخاب وابستگان

فرهنگی رژیم در خارج نیز از طریق تسخیری به دست وزارت اطلاعات افتاد. از سوی دیگر «میر حجازی» نیز در دفتر خامنه ای کار انتخاب نمایندگان و وکلای رهبر را در خارج و تعیین سرپرست برای مراکز اسلامی را زیر نظر داشت. و با توجه به روابط فلاحیان و او و میزان همکاری وی با وزارت اطلاعات می توان گفت نمایندگان رهبر در خارج و مسئولان مراکز اسلامی نیز همگی از سپردگان فلاحیان و عمال او بودند.

در دوران فلاحیان وزارت اطلاعات از هر نظر گسترش یافت. دانشکده امام باقر که برای تربیت کادرهای وزات خانه تأسیس شده بود با ورود کارشناسان و معلمان خارجی (از کره شمالی، چین، سوریه، کوبا و روسیه) به یکی از مهم ترین مراکز تربیت مأموران امنیتی در جهان تبدیل شد. در این حال وزارت اطلاعات از طریق ایجاد يك شورای عالی امنیتی (غیر از شورای عالی امنیت ملی که ریاستش با رئیس جمهوری است) عملاً دیگر سازمان های مسئول در مسائل امنیتی را نیز زیر نظر گرفت. در رابطه با این سازمان ها در يك گزارش مکمل مطالب ناگفته ای را عنوان خواهم کرد. (این سازمان ها عبارتند از :

حراست اطلاعات سپاه، ارتش، نیروهای انتظامی، واحد ویژه اطلاعات نیروهای قدس، دفتر ویژه اطلاعات ریاست جمهوری، حراست اطلاعات در کلیه وزارت خانه ها و مؤسسات دولتی، دفتر ویژه اطلاعات، دفتر رهبری، حراست اطلاعات نیروهای بسیج مردمی، دادگاه ویژه روحانیت).

تأمین کادرها

از بدو تشکیل وزارت اطلاعات تأمین کادرهای این وزارتخانه از سه طریق انجام می گرفت.

۱ - از طریق حوزه و مراکز روحانی، به این ترتیب که هر ساله شماری از طلبه‌های مستعد و جوان که با علوم جدید نیز آشنا بودند پس از امتحانات متعدد و دیدن دوره‌های آموزشی جلب وزارت اطلاعات می شدند.

۲ - از طریق سپاه و بسیج و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی، معمولاً افراد متعصب که دارای قابلیت‌های نظامی بالا بودند و در مأموریت‌های مختلف امتحان وفاداری خود را به نظام داده بودند، به وزارت اطلاعات جذب می شدند.

۳ - از طریق دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی، افرادی که از این طریق به همکاری دعوت می شدند، معمولاً در مقام کارشناس و محقق به کار گماشته می شدند.

البته کادرهای بالای وزارت اطلاعات که از هر سه این گروه‌ها در میانشان دیده می شد، دارای ویژگیهای دیگری نیز بودند از جمله روابط نزدیکشان با ارکان نظام و قابلیت‌های

آنها در کشتن و پرونده سازی و شکنجه کردن و به زندان انداختن کسانی که «انگ» مخالف روی آنها خورده بود.

فلاحیان با وارد کردن تعداد زیادی از تحصیل کرده های خارج به وزارت اطلاعات و نیز اعاده به خدمت ده ها تن از کارشناسان و مأموران ساواک شاه، به ظاهر برآن بود تا تشکیلات امنیتی رژیم را از يك حوزه آخوندی و پادگان سپاه، به يك سازمان مدرن و کارآمد تبدیل کند. اما در عمل، حضور افراد تازه، تنها بار هزینه های وزارت را بالا برد. چون کارها همچنان در دست پورمحمدی ها، موسوی نژادها، سعید امامی ها پورفلاح ها، اکبریان ها و ... باقی ماند. وزارت اطلاعات برای انجام عملیات پروغمرزی معمولاً با برنامه ریزی های دقیق که گاه ماه ها به طول می انجامید، در چهارچوب يك شبکه اطلاعاتی و عملیاتی گسترده دست به کار می شد. در این شبکه علاوه بر سازمان اطلاعات سپاه، وزارت خارجه وزارت پست و تلگراف و تلفن (در زمان غرضی) وزارت جهاد سازندگی، وزارت ارشاد (در زمان علی لاریجانی و میر سلیم) دفتر اطلاعات ویژه ریاست جمهوری، معاونت امور بین المللی دفتر رهبری، رادیو تلویزیون، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همکاری تنگاتنگ با وزارت اطلاعات داشتند. (برای نمونه در قتل دکتر «قاسملو» عوامل اطلاعات سپاه، در قتل دکتر بختیار عوامل وزارت پست و تلگراف، رادیو تلویزیون و وزارت خارجه در قتل دکتر شرفکندی اطلاعات سپاه و عوامل

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همچون «کاظم دارابی» و «لبنانی» های آدمکش، نقش اساسی را عهده دار بودند. معمولاً عوامل به خدمت گرفته شده ساواک در زمینه فعالیت‌های ضد جاسوسی، خاصه در رابطه با شوروی و بلوک شرق و پس از فروپاشیدن اتحاد شوروی در رابطه با روسیه و کشورهای تازه استقلال یافته و نیز در رابطه با سازمان‌های مخالف دارای جناح مسلح، مثل مجاهدین خلق و بازماندگان گروه‌های چپ در عراق و احزاب چپ، انجام وظیفه می‌کردند. نکته جالب دیگر این که یکی از مسئولیت‌های عمده وزارت اطلاعات در زمان تأسیس آن مبارزه با فساد و ارتشاء بود. اما در سال‌های اخیر وزارتخانه خود به مرکز عمده فساد تبدیل شده بود.

موضوع مهم دیگری که باید به آن اشاره کنم، بی‌اعتباری اخلاق و مذهب و مسائل مربوط به فرهنگ عمومی جامعه و خلاصه آنچه که رژیم ادعای تطبیق آن را در جامعه دارد، در عملکرد مسئولان و عوامل وزارت اطلاعات است. در طول تحقیقاتم به دفعات به مواردی از اعمال غیراخلاقی مسئولان و مأموران وزارت اطلاعات برخورده‌ام که واقعاً حتی تصورش نیز سخت است. (در يك مورد جوان کُردی را پس از هفته‌ها تجاوز به وی و خواهرش و مبتلا ساختن آن دو به بیماری‌های مقاربتی، به شمال عراق فرستاده بودند تا پسرک به داخل حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان داوطلب نفوذ کند و

یکی از سران حزب را بکشد و دخترک نیز با برقراری روابط جنسی، جوانان عضو را مبتلا سازد. نوار اعترافات این دو را دوستان حزب دمکرات کردستان به من دادند و من واقعاً بیش از هر چیز برای حال این برادر و خواهر تباه شده گریستم. در مورد «هلموت هوفر» بازرگان آلمانی نیز «وسيله خانم» دانشجو را به سراغ او فرستاده بودند که برو و به رختخوابش بکش، باقی قضیه با ما. در زمینه همین کارهای غیراخلاقی باید ده ها مورد تجاوز به عنف به دختران و پسران جوانی که به نوعی در دام اطلاعاتی ها می افتادند و معتاد کردن افراد و گذاشتن مواد مخدر در چمدان بعضی از مسافران خارج اشاره کنم.

بعد از جریان دادگاه برلین و فاش شدن سفر فلاحیان به آلمان و نقش او در قتل رهبران کرد، طبیعی بود که طرف باید کنار گذاشته می شد. اما حتی اگر میکونوس هم پیش نمی آمد خاتمی فلاحیان و باندش را کنار می گذاشت. اما آمدن دُری نجف آبادی صاحب لقب دیرنیه «قربانعلی ماست بند» هیچ چیز را عوض نکرد. جز این که او، دامادش «حسام الدین آشنا» را مسئول یکی از حوزه های معاونت کرد، بقیه عوامل «ریشه‌ری» و «فلاحیان» در کارهایشان ابقا شدند و چون دُری نجف آبادی ماشین امضا بود، عملاً همه اعمال خلاف قانون ادامه یافت. تنها نکته مثبتی که در کارنامه دُری دیده می شود، تلاش او برای کوتاه کردن دست عوامل وزارت اطلاعات از امور مالی و تجاری است. البته خاتمی در حکم او

تأکید کرده بود وزارت اطلاعات به هیچ روی نباید در کارهای مالی چه از نزدیک و چه از دور دخالتی داشته باشد. در طول وزارت «دری نجف آبادی» تعدادی از مسئولان پائین وزارت اطلاعات به علت آلودگی مالی کنار گذاشته شدند اما سیاست‌های وزارتخانه هیچ تغییری نکرد. بلکه مسئولان بلند پایه این وزارت خانه دست در دست یکدیگر امکانات وزارتخانه را برای متزلزل ساختن دولت خاتمی و ضربه زدن به او تا حد حذف فیزیکی‌اش بسیج کردند. در واقع وزارت اطلاعات دولتی بود به مراتب پرقدرت‌تر از دولت خاتمی که عملاً صاحب اختیار همه چیز و همه کس از رهبری جمهوری اسلامی تا مردم عادی بود و در جریان قتل‌های اخیر آشکار شد که چگونه بلند پایگان این وزارتخانه با همکاری فرماندهی سپاه، شماری از آخوندهای صاحب قدرت و مقامات دفتر رهبری حکم قتل صادر می‌کردند و اجرای آن را برعهده مأموران اداره عملیات و اطلاعات سپاه می‌گذاشتند. بدیهی است کنارزدن دری نجف آبادی بی آن که تغییرات بنیادین در وزارت اطلاعات صورت گیرد، نمی‌تواند به سلطهٔ جهانی این دستگاه فاسد خاتمه دهد.

وزارت اطلاعات پس از قتل‌ها

خاتمی در آغاز روی کار آمدنش با این تصور دمساز بود که می‌تواند از طریق افرادی چون مصطفی کاظمی «موسوی نژاد» مدیر کل امنیت داخلی که به ظاهر با او همدل بود و مدام برای او گزارش می‌فرستاد و اظهار شادمانی از تحولات کشور می‌کرد، وضع وزارت اطلاعات را دگرگون کند. اما قتل‌های تکان دهنده نشان داد که در این دستگاه در واقع بایستی انقلابی صورت بگیرد ...

خاتمی پس از قتل‌های زنجیره‌ای در دومین دیدارش از وزارت اطلاعات، کارنامه بخش بین‌المللی وزارت اطلاعات (مسئول تعقیب و قتل مخالفان در خارج کشور) را مورد انتقاد قرار داد به گونه‌ای که شماری از مسئولان این بخش در اعتراض به سخنان او چند روز بعد استعفا دادند. تمام تلاش

خاتمی این بود که از طریق حوزه معاونت‌ها، وزارت اطلاعات را دگرگون کند. اما با بودن پورمحمدی و عوامل فلاحیان این کار به کندی پیش می‌رود.

دستگاه وزارت اطلاعات ایران که به دنبال دگرگونی‌های ناشی از حادثه قتل‌ها که منجر به کناره‌گیری «دری نجف آبادی» و روی کار آمدن «علی یونسی» به عنوان وزیر اطلاعات شد، دوران انتقالی را می‌گذراند که طی آن غیر از چهارچوب اداری اطلاعات، نحوه عملکرد، ابعاد مسئولیت‌ها و وظایف و چگونگی ارتباط بین این وزارتخانه و دیگر نهادهای امنیتی (مثل حفاظت و حراست اطلاعات سپاه، حفاظت اطلاعات ارتش، اطلاعات فرماندهی کل قوا، سازمان ویژه اطلاعات، دادگاه ویژه روحانیت) نیز دچار تغییرات بنیادین شده است و تا امروز علاوه بر تغییر شماری از ارکان وزارت اطلاعات که از بدو تأسیس این وزارتخانه در سال ۱۳۶۲ حضوری چشمگیر و گسترده در وزارت اطلاعات داشته‌اند، نحوه روابط وزارت اطلاعات با دیگر ارگان‌ها و نهادهای نظام نیز دچار تغییر شده است، البته این نکته حائز اهمیت است که بعلاوه بودن درهای وزارت اطلاعات به روی «غیرخودی»‌ها امروز که فساد و جنایتکاری «خودی»‌ها آشکار شده است، یافتن جانشینانی قابل برای «خودی»‌ها کاری به مراتب مشکل‌تر از آن است که خاتمی و دوستانش تصور می‌کردند. برای نمونه هنگامی که به دستور «خاتمی» و با موافقت «خامنه‌ای»، «پورمحمدی» قائم‌مقام وزیر اطلاعات

به علت ارتباطش با قتل‌های اخیر کنار گذاشته شد، «علی یونسی» بعد از يك هفته ناچار شد او را برای مدت چند روز به وزارت اطلاعات دعوت کند، تا فردی که به عنوان جانشین موقت وی تعیین کرده است، برای کارهایی که در پیش دارد، راهنمایی کند. وقتی در دستگاہی نظم و ترتیبی در کار نباشد و افراد تعیین کننده سیاست‌ها و خط مشی‌ها شوند که، طبیعی است غیاب فردی مثل «پورمحمدی» که ریز وکلان مسائل وزارت‌خانه را طی مدتی قریب به ۱۵ سال زیر نظر داشته، باعث لنگی کارها می‌شود.

به هر حال همان گونه که ذکر شد، به علت ویژگی‌های وزارت اطلاعات (که از يك نظر تفاوت چندانی با ویژگی‌های ساواک سابق و دستگاہ‌های امنیتی دیگر کشورهای جهان ندارد)، تغییرات در این وزارت‌خانه با کندی بسیار صورت می‌گیرد. احتمالاً خاقی در برابر منطق «یونسی» و کسانی مثل «سرمدی» که در عین حال مورد اعتماد خاقی نیز هست، پذیرفته است که تغییرات در وزارت اطلاعات به صورت مرحله‌ای و پس از تأمین کادرهای جانشین برای به دست گرفتن مسئولیت‌های اصلی وزارت‌خانه، به جای مسئولین فاسد و آلوده پیشین، صورت بگیرد. این نکته قابل توجه است که در قانون تشکیل وزارت اطلاعات مصوب ۲۷ مرداد ۱۳۶۲، در ماده نخست این قانون در رابطه با برپائی وزارت اطلاعات آمده است:

«به منظور کسب و پرورش اطلاعات امنیتی و اطلاعات خارجی و حفاظت اطلاعات ضدجاسوسی و به دست آوردن

آگاهی های لازم از وضعیت دشمنان داخلی و خارجی جهت پیشگیری و مقابله با توطئه های آنان علیه انقلاب اسلامی کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران تشکیل می گردد.»

به عبارت دیگر وزارت اطلاعات طی سال های عمری که پشت سر گذاشته، با دخالت دراموری که قانوناً جزو وظایفش نبوده (مثل مشارکت مستقیم در عملیات تعقیب و بازداشت، شکنجه، قتل، فعالیت های بازرگانی، امور نظامی، مصادره اموال، عزل و نصب مسئولان در سطوح مختلف و ...) عملاً قانون را زیر پا نهاده است. صراحت قانون در رابطه با این امر که فعالیت های وزارت اطلاعات در مرحله عملیاتی متوقف می شود و ارگان های دیگری مثل پلیس و نیروهای انتظامی و ضابطان قضائی و گاه سپاه و ارتش عهده دار مسئولیت های عملیاتی هستند (مثل تعقیب، بازداشت، محاکمه و ...) راه هرنوع چون و چرا و بهانه جوئی را می بندد. حتی در مورد مسائلی که به امور امنیت ملی مربوط می شود و پای ارتش و سپاه و احتمالاً دولت های خارجی در میان است، تبصره يك ماده قانونی تشکیل وزارت اطلاعات گوشزد می کند:

اطلاعات نظامی با حفظ هماهنگی با وزارت اطلاعات، بر عهده ارگان های نظامی خواهد بود.»

ارگان هایی مثل «اطلاعات سپاه، رکن ۲ ارتش و نیروهای مسلح که عنوان حفاظت اطلاعات و ضداطلاعات را بر آن ها گذاشته اند ...» در تبصره ۲ همین ماده نیز آمده است:

«اطلاعات تخصصی آشکار در هر زمینه‌ای به عهده ارگان تخصصی مربوط می‌شود». در ماده ۴ قانون تشکیل وزارت اطلاعات گوشزد شده که:

«کلیه امور اجرایی امنیت داخلی بر عهده ضابطین قوه قضائیه می‌باشد. و وزارت اطلاعات قبل از عملیات، اطلاعات لازم را در اختیار ضابطین قرار خواهد داد».

نکته جالب این که در هفتم تیرماه ۱۳۶۶ به دنبال اعتراض یکی از قضات عضو شورایی قضائی نسبت به اقدام مأموران وزارت اطلاعات در بازداشت فردی که به علت درگیری با یکی از مسئولان وقت اداره امنیت داخلی به زندان افتاده بود، وزارت اطلاعات، استعلامی با امضای «ریشه‌ری» وزیر وقت اطلاعات، به اداره حقوقی دیوانعالی کشور فرستاد. در این استعلام آمده بود «آیا مأمورین وزارت اطلاعات، جزء ضابطان دادگستری به حساب می‌آیند؟ و اگر چنین نیست، آیا می‌توان دستور جلب و بازداشت متهم و دیگر اقدامات قضائی را که در حوزه اختیارات ضابطان قوه قضائیه است به آنان تفویض کرد». در پاسخ به این استعلام، اداره حقوقی در همان روز، یعنی هفتم تیرماه ۱۳۶۶ طی نامه شماره ۷/۲۵۳ به وزارت اطلاعات نوشت: مأموران وزارت اطلاعات به هیچوجه جزء ضابطان دادگستری محسوب نمی‌شوند و با توجه به قانون تشکیل آن وزارتخانه مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۶۲، نمی‌توان جلب و دستگیری و سایر اقدامات قضائی را از وزارت اطلاعات تقاضا کرد». در ماده ۱۰ قانون تأسیس وزارت اطلاعات، در

شرح وظایف این وزارتخانه طی شش بند ذکر شده است:

«کسب و جمع آوری اخبار، و تولید و تجزیه و تحلیل و طبقه بندی اطلاعات، اسناد و مدارک، آموزش به ارگانها جهت حفاظت از اطلاعات، اسناد و اشیاء مهم و ارائه خدمات اطلاعاتی و تبادل اطلاعات با کشورهای حائز صلاحیت، از جمله مهمترین مسئولیت های وزارت اطلاعات می باشد». در رابطه با نحوه عملکرد و نوع همکاری وزارت اطلاعات با دیگر ارگان های اطلاعاتی، در چند ماده از جمله مواد ۸، ۷، ۶، ۵ و ۹ به ضرورت همکاری وزارت اطلاعات با حفاظت اطلاعات سپاه و ارتش و نیروهای انتظامی و ... اشاره شده اما بلافاصله قانون گوشزد کرده است: «افراد حفاظت این ارگانها تابع فرمانده یگان خود می باشند». به عبارت دیگر وزارت اطلاعات نمی تواند آنها را بدون موافقت فرمانده مسئول، به خدمت گیرد. نکته جالب دیگری که خاتمی با استناد به آن توانست تا حدودی سلطه دولت را در وزارت اطلاعات برقرار سازد و بسیاری از مصوبه های پیشین وزارت اطلاعات را «کأن لم یکن» اعلام کند ماده ۱۱ قانون تشکیل وزارت اطلاعات است که تأکید می کند:

«سیاست های کلی و خط مشی و اهداف اطلاعاتی وزارت اطلاعات باید به تصویب هیئت وزیران که با حضور رئیس جمهوری تشکیل می شود، برسد». با این ترتیب ده ها مصوبه که بدون اطلاع هیئت دولت گاه به امر رهبر و زمانی بنا به خواست وزرای پیشین: (ریشه ری، فلاحیان، دری نجف آبادی)

با اجرا گذاشته شده، مشروعیت قانونی ندارد و توسل به آن برای توجیه اعمال گذشته وزارت اطلاعات، وجاهت حقوقی نخواهد داشت.

به هر صورت در طول ماه‌های اخیر چند اقدام عملی در جهت تطبیق قانون تشکیل وزارت اطلاعات، به صورت متوقف ساختن فعالیت‌های خارج از قانون مأموران وزارت اطلاعات، انجام گرفته است که عمده ترین آن از این قرار است:

۱ - منع کامل هرگونه فعالیت تجاری و اقتصادی توسط مسئولان و کارکنان وزارت اطلاعات.

۲ - انحلال دفاتر موازی حراست در دستگاه‌های دولتی و واگذاری مسئولیت آن‌ها به حراست این دستگاه‌ها.

۳ - انحلال بخش فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی (که در گستره آن در داخل و خارج کشور میلیاردها ریال پول بیت‌المال به جیب افرادی می رفت که به ظاهر مشغول فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی و گسترش فرهنگ و ادب و هنر و .. بودند) و واگذاری امکانات این بخش به سازمان ارتباطات و فرهنگ اسلامی که خود يك تشکیلات امنیتی دیگری است که زیر نظر رهبر و با سرپرستی «علی محمد تسخیری» فعالیت می کند.

در داخل وزارت خانه نیز تصفیه‌هایی صورت گرفته و در عین حال چگونگی ارتباط وزارت اطلاعات با دولت، دستگاه رهبری، نیروهای انتظامی و ارتش و سپاه دچار تغییراتی شده‌است که به طور عمده از این قرار است:

۱ - تغییرات در سطح مدیران

در این زمینه مهمترین تغییر در سطح معاونان بوده است. برکناری «پورمحمدی» قائم مقام وزیر، «اکبریان» معاون مالی و از مدیران «تکوا»، «پورفلاح» و «موسوی» - این موسوی غیر از مصطفی کاظمی «موسوی نژاد» است - ، به طور کلی چهره معاونت های وزارت اطلاعات را تغییر داده است.

در حال حاضر در سطح معاونت، افراد زیر دارای موقعیت تثبیت شده ای هستند: «سرمدی»، «شفیعی»، و «باقریان». «علی ربیعی» و «خسرو تهرانی» به عنوان مشاوران خاصی در امور امنیتی که نقش عمده ای در کمیته تحقیقات ویژه ریاست جمهوری در امور قتل های اخیر داشته اند، «علی بونسی» را در کار بازسازی وزارت اطلاعات یاری داده اند.

۲ - در سطح مسئولان ادارات و مدیران کل و رؤسای اطلاعات استان ها و شهرستان ها

در این سطح نیز تغییرات عمده ای صورت گرفته است که این تغییرات تا چند ماه دیگر تکمیل خواهد شد. اغلب مدیران کل استان ها و شهرهای بزرگ تغییر کرده اند. اما هنوز جانشینی برای مدیران کل در خود وزارت اطلاعات در تهران پیدا نشده است و «بونسی» می کوشد شماری از همکاران سابقش در سازمان قضائی نیروهای مسلح را برای پذیرش مسئولیت های بالای وزارت اطلاعات به این دستگاه منتقل کند.

۳ - در سطح نمایندگان وزارت اطلاعات در خارج از

کشور باید گفت که به طور کلی تشکیلات وزارت اطلاعات در خارج از کشور در شرف تغییرات اساسی است و قرار بر این است که ۵ ایستگاه اطلاعاتی درجه اول و شماری مراکز درجه دو و سه تأسیس شود. بعضی از ایستگاه‌های درجه اول در گذشته وجود داشته است، اما حدود اختیارات آن‌ها و نحوه عملکردشان تغییر خواهد کرد.

ایستگاه‌های درجه اول عبارتند از:

۱ - در آسیا: «پاکستان» بایک ایستگاه تقویتی در مانزی و چین.

۲ - در اروپا «اتریش» بایک ایستگاه تقویتی در ترکیه

۳ - در آفریقا «سودان» بایک ایستگاه تقویتی در

آفریقای جنوبی

۴ - در آمریکای شمالی و مرکزی: «کانادا» بایک

ایستگاه تقویتی در دفتر هیئت نمایندگی سازمان ملل متحد.

۵ - در خاور میانه عربی: «سوریه» بایستگاه تقویتی

در امارات متحد عربی «دبی»

در این حال در ۹۶ سفارت و کنسولگری ایران در خارج

نیز حد اقل یک و حد اکثر هشت مأمور اطلاعاتی گاه در

سطح سفیر، معاون سفیر، کنسول و دبیر اول و دوم و سوم

سفارت مشغول فعالیت هستند. در شهرهایی مثل لندن علاوه

بر مأموران رسمی اطلاعات که اغلب شناخته شده‌اند، ده‌ها

مأمور نیز در مراکز اسلامی، شرکت کالا، دفاتر مؤسسات و

مراکز فرهنگی، مالی، و تجارتي رژیم مشغول فعالیت هستند.

سازمان اطلاعات سپاه

سازمان اطلاعات سپاه پاسداران

سازمان حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران و چگونگی به وجود آمدن آن داستان مفصلی دارد که به علت اهمیت آن، من از دو روایت برای بازگوئی آن استفاده کرده‌ام. نخستین روایت از سردار سرتیپ پاسدار «غلامعلی رشید» است که از بنیانگذاران اطلاعات سپاه (به همراه حمید رضا نقاشان - احمد متوسلیان، که در لبنان توسط فالانژها ربوده و پس از تخلیه، اطلاعاتی به قتل رسید - یحیی رحیم صفوی فرمانده فعلی سپاه، محسن رضائی فرمانده قبلی، مرتضی رضائی، بروجردی، کاظمی و باقری که هر سه در جنگ کشته شدند) می‌باشد که در حال حاضر نیز معاونت اطلاعات و عملیات را در ستاد کل نیروهای مسلح برعهده دارد. و دومین روایت از

يك فرمانده پيشين نيروي دريائي است كه مدت زماني در آغاز جنگ به علت تخصصش، در ستاد اطلاعات در جبهه جنوب با مسئولان اطلاعاتي سپاه و ارتش همكاري داشته است. «غلامعلي رشيد» در هفتمين همایش سراسري دفاع مقدس، سخنراني مبسوطي ايراد كرد كه پالایش شده آن در شماره های ۲۳ و ۲۴ «فصلنامه سياست دفاعي» - كه توسط دانشگاه امام حسين وابسته به سپاه منتشر می شود - در تابستان و پائيز ۱۳۷۷ به چاپ رسیده است. او در این سخنرانی در رابطه با چگونگی تشکیل سازمان اطلاعات سپاه با اشاره به غافلگیر شدن نیروهای مسلح ایران در حمله ارتش «صدام حسين» به خاک ایران می گوید:

برای این که در فضای بحث گذشته قرار بگیریم باید چند نکته را یادآوری کنم:

۱ - نکته اول این است که ما در آغاز جنگ فاقد يك سازمان اطلاعات رزمی بودیم. بخش اطلاعات حوزه امنیتی فعال بود ولی از شروع جنگ و قبل از آن، اطلاعاتی تحت عنوان اطلاعات رزمی یا سازمانی به نام رکن ۲ یا اطلاعات عملیاتی نداشتیم. علت هم آن بود که سپاه را برای منظور دیگری ایجاد کردند و هرگز در ذهن بنیانگذار سپاه این نبود که سپاهی که در سال ۵۸ تأسیس می کنند باید در سال ۶۱ یا ۶۵ به عنوان يك ارتش در مقابل ارتش کلاسیک و منظم عراق بچنگد که نمونه آن در عملیات کربلای ۵ در «فتح فاو»،

عملیات «خیبر» و یا در عملیات «بدر» دیده شد.

۲ - نکته دوم این که «واحد اطلاعات» در جنگ به عنوان تخصصی در کنار تخصص‌های دیگر، مثل پدافند هوایی، مهندسی رزهی، توپخانه و ... و قبل از همه این‌ها به عنوان يك ضرورت حیاتی شکل گرفت. حتی شاید زودتر از واحد عملیات حرکت کرد و باز در این جا باید یاد «حسین باقری» را گرامی داشت که انصافاً با آن هوش و استعداد وافر که خداوند به ایشان داده بود، آن شبکه اطلاعاتی را در بخش اعظمی از جبهه از «دهلران» تا رأس «آبادان» به وجود آورد. با جمع آوری اطلاعات بسیار دقیق، به شناسایی دشمن، زمین و بعد هم سایر مسائل کمک وافر کرد.

۳ - نکته سوم این که «اطلاعات در جنگ» از گام‌های بسیار ابتدائی و در ابعاد تاکتیکی، حیات خود را شروع کرد. با این گونه سئوال‌ها که دشمن کجاست و دشمن چگونه پدافند می‌کند. این سئوالاتی بود که در مهرماه یا آبان ماه سال ۱۳۵۹، فرماندهان متعدد عملیاتی می‌پرسیدند که دشمن کجاست؟ و این نیازمند آن بود که عنصری به نام عنصر شناسایی با يك سلاح قنداق تاشو، يك قمقمه آب، يك مقدار غذا و با يك دوربین اعزام گردد و ببیند که آن دشمن کجاست. چون دشمن حدود يك یا دو ماه در تلاطم بود و در بعضی از محورها پیشروی زیادی کرده بود و در بعضی از محورها دیگر به طور ناهماهنگی عقب مانده بود و ما پیوسته در پی این نکته بودیم

که دشمن را پیدا کنیم؛ و برای حمله به این دشمن باید می‌دانستیم که چگونه آرایش گرفته است.

۴ - نکته چهارم این که تا ده ماه پس از جنگ، سپاه هیچ نقشی در فرماندهی و کنترل جبهه نداشت. فرماندهی، تصمیم‌گیری و کنترل جبهه‌ها در جنگ در اختیار برادران ارتش بود و شخص «بنی صدر» به عنوان فرمانده کل قوا حضور داشت. این بدان معنی نبود که ما نیرو نداشتیم، یعنی از «پاوه» و «جوانرود» تا رأس «آبادن» اگر آمار گرفته می‌شد، حدود ۳۰ گردان غیر سازمانی در خط مقدم وجود داشت که در کنار برادران ارتش یا مستقل یا میان آن‌ها علیه دشمن کار می‌کردند و به دفاع مشغول بودند. ولی اطلاعات در این ۱۰ ماه به خود ما متکی بود، عمده این اطلاعات از این شبکه اطلاعاتی که سپاه خود ایجاد کرده بود، می‌آمد و در اهواز، در پایگاه «گلف» یا پایگاه «منتظران شهادت» در حضور شهیدباقری جمع بندی می‌شد و در سطح بالاتر به یک ایده نظامی تبدیل می‌گردید. بعد از این ۱۰ ماه که ارتباطات با ارتش وسیعتر شد و حدود یک سال و نیم تا دو سال به طور مشترک فعالیت می‌کردیم، اطلاعات ما مقداری هم از ارتش کمک گرفت. ولی تا این جا در داخل خاک خودمان صورت می‌گرفت. زیرا ارتش روی زمین اطلاعات نسبتاً خوبی داشت و از قبل از جنگ، معابر را شناسائی کرده بود. و روی عوارض زمین، بررسی‌های کامل منطقه‌ای داشت و از

بخش‌های مختلف جبهه، در حول و حوش مرز در درون خاک خودی، اطلاعات خوبی داشت که ما از آن‌ها استفاده می‌کردیم. اما بعد از فتح خرمشهر، یعنی از نیمه سال ۶۲ به بعد به ویژه بعد از عملیات «خیبر» ما دوباره مستقل شدیم که تا پایان جنگ می‌بینیم سپاه مستقل می‌جنگد. این استقلال به اطلاعات هم سرایت پیدا می‌کرد. در این مرحله اطلاعات سپاه متکی به خودش بود و دیگر در درون خاک عراق هم می‌جنگید. در این برهه، پیروزی‌های درخشان سپاه مثل «الفجر ۸» و «کربلای ۵» و «فجر ۱۰» واقعاً بیان‌کننده قدرت سازمان اطلاعات رزمی سپاه است، چون اتکای عمده ما روی اطلاعات بوده است و فرماندهی که می‌خواست تصمیم‌گیری کند، عمدتاً روی اطلاعاتی بود که به ایشان می‌دادند، تصمیم‌گیری می‌کرد. علت موفقیت‌های ما به همراه همدیگر تا فتح خرمشهر و یا در عملیات‌های مستقلی مثل فتح «فاو» و «کربلای ۵» به شناخت عمیق از زمین دشمن باز برمی‌گردد.»

«غلامعلی رشید» با اشاره به نقش ویژه اطلاعات و ضداطلاعات در حوزه نظامی و غیر نظامی می‌گوید:

«اطلاعات، به اطلاعات نظامی و غیر نظامی قابل تقسیم بندی است. در حوزه نظامی، ما هم بعد تاکتیکی داریم و هم بعد استراتژیک و در حوزه کار غیرنظامی هم به همین ترتیب. در این مرحله اگر به گذشته نگاه کنیم، و در هر دو حوزه موفقیت‌های خیلی بزرگی به دست آورده ایم. نخست در حوزه

امنیتی بود که حدود يك سال یا شش ماه قبل از جنگ آغاز گردید و تا يك سال پس از جنگ ادامه داشت و سپس تحویل برادران وزارت اطلاعات گردید. دوم اطلاعات در حوزه کار نظامی در جنگ است که ۸ سال ادامه داشت. اگر بخواهیم حوزه اول، یعنی حوزه امنیتی، از گذشته ارزیابی داشته باشیم، می توانیم به جرأت بگوئیم که در برخورد با تمام جریانات سیاسی - نظامی محارب و گروه های ضدانقلاب اعم از منافقین، حزب توده، فرقان و چریک های فدائی خلق و ... موفق بوده ایم. و این نشانگر قدرت اطلاعات نظام است که اگر بخواهیم گذشته را ارزیابی کنیم باید ببینیم که این موفقیت چگونه حاصل شد. باید گفت که عامل اول، جدیت در صحنه عمل، همراه با تعهد، دقت، خلاقیت، ودغدغه دائمی که در برادران مسئول اطلاعاتی بود، سبب شد که ما در رویارویی با مخالفان، بر آن ها چیره شویم.

عامل دوم، شناخت عمیق از گروهک ها و کار اطلاعاتی بود که از جنس فعالیت های اطلاعاتی خود گروه ها صورت گرفت. چون مسئولان اطلاعات در آن ایام، خودشان از شخصیت های مبارزی بودند که با این گونه فعالیت های اطلاعاتی، قبل از انقلاب آشنائی کامل داشتند. یعنی به خوبی می دانستند که این ها چه فتونی برای کار خودشان دارند؛ چگونه قرار می گذارند، قرارهای دائمی، و موقتی روزانه آن ها چیست و می دانند خانه تیمی آن ها چه نوعی است و

چگونه عضوگیری می‌کنند، وسائل ارتباطی و ترددی آنها چیست. این برادران توانستند همه این‌ها را کشف کنند، زیرا خود سال‌ها در این حوزه امنیتی زندگی کرده بودند و این امر موجب گردید در يك روند نسبتاً طولانی و در يك فرصت مناسب از شروع جنگ تا يك سال بعد، و دورانی که منافقین به فاز نظامی وارد شدند، تمامی گروه‌ها را با شکست‌های فاحشی روبرو سازند.

عامل سوم موفقیت ما این بود که در تعیین مرزبندی گروه‌ها با انقلاب و ضرورت برخورد با آنها يك وحدت نظر داشتیم که هیچ تردیدی در این مرزبندی وجود نداشت و در نتیجه بر قدرت عمل ما برای تصمیم‌گیری در تمام سطوح این حالت و این عامل می‌افزود.

اما در حوزه نظامی؛ کار اطلاعاتی در زمان جنگ، فراز و نشیب‌های زیادی داشته و در نتیجه ارزیابی آنها هم مقداری مشکل است. در این بحث فرض ما بر این است که اگر در ارزیابی اطلاعات برای تعیین و برآورد اطلاعات، اقدام مناسب و بموقعی صورت نگیرد، زمان لازم برای پیشگیری و مقابله با يك تهاجم کلاسیک و سازمان یافته را از دست خواهیم داد. یعنی زمانی که تهدید در شرایطی و تحت مکانیزمی تبدیل به جنگ می‌شود. چون تهدید همیشه مثل يك پدیده زنده وجود دارد و واحدهای اطلاعاتی و سیستم‌های اطلاعاتی به طور دائم باید این تهدید را تحت نظر داشته باشند و هنگامی

که تشدید پیدا می‌کند یا کاهش می‌یابد و از آن ارزیابی واقعی به دست می‌آورند. زیرا تهدید یکباره تبدیل به جنگ نمی‌شود. تهدید از جانب ترکیه، عراق، خلیج فارس، افغانستان ... در همه جا در اندازه‌های مختلف وجود دارد! مهم این است که سیستم اطلاعاتی ما بتواند آن چنان ارزیابی دقیقی داشته باشد که بتواند پیش بینی کند که سیستم تهدید چه هنگام تبدیل به جنگ می‌شود، که بتوان اقدامات پیشگیری و بازدارندگی را انجام داد. اگر این کار را نکنیم، زمان بازدارندگی و پیشگیری را از دست می‌دهیم و همین عقب ماندگی پیشین موجب می‌شود که در مقابله نتوانیم پایداری کنیم و چون دشمن از ما يك قدم جلوتر است، باید هزینه سنگینی برای آن پردازیم که در جنگ پرداختیم. به دلیل آن که ما به يك ارزیابی صحیح اطلاعاتی از عراق قبل از جنگ نرسیده بودیم، بخش اعظمی از خاک کشورمان به اشغال درآمد. براساس این فرض، مراحل حساس جنگ را با طرح سنوآل هائی مورد بررسی قرار خواهیم داد. می‌خواهم با طرح این پرسش‌ها سهم اطلاعات را روشن کنیم:

سئوال اول: چرا ما نتوانستیم وقوع تهاجم عراق را

مطابق آنچه که انجام گرفت پیش بینی کنیم؟

- چون ۶ ماه قبل از جنگ تحرکات ارتش عراق آرام آرام

شروع شده بود و نتایج این تحرکات قابل ارزیابی و پیش بینی بود. اگر يك سیستم اطلاعاتی کارآمدی وجود داشت و به طور

سرزنده و سامان یافته و سالمی، وقایع را زیر نظر می‌گرفت و ارزیابی می‌کرد، می‌توانست حکم کند که ارتش عراق در حال آماده شدن برای تهاجم است. چون عراقی‌ها در حقیقت ۶ ماه قبل از جنگ همه چیز را محك زدند و ارزیابی کردند و دلیل این که دست به حمله زدند این بود که فهمیدند سیستم سیاسی - نظامی ما نمی‌تواند تصمیم بگیرد و یکی از عوامل این ضعف بر می‌گشت به ضعف سیستم اطلاعاتی ما که نمی‌توانست وضعیت ارتش عراق را درك کند. مثلاً در فروردین ماه یا مرداد سال ۵۹ اظهارنظرهایی بر اساس شم اطلاعاتی صورت می‌گرفت، ولی آن‌ها کافی نبود. برادرانی که در شهرهای مرزی زندگی می‌کردند و مسئولیت داشتند، مثل شهید بروجردی، شمخانی و شهید جهان آرا و ... از تحرکات مرزی عراق برداشت‌هایی داشتند، اما متکی بر سیستم اطلاعاتی نبود و براساس حدس‌ها و گمان‌ها. می‌گفتیم که ارتش عراق می‌خواهد حمله کند. حالا این حرف‌ها چقدر در سطح سیاسی و اجرائی کشور خریدار داشت، بماند که از سطح استان فراتر نمی‌رفت و حتی اگر به تهران می‌رسید، نیز می‌گفتند که این نظر «بروجردی» یا دیگران است. در خاطرات سردار «رحیم صفوی» فرمانده محترم کل سپاه این نمونه وجود دارد. مثلاً درجائی می‌گوید که «دوماه قبل از جنگ در باختران با «بنی صدر» و فرماندهان ارتش و شهید بروجردی و شهید کاظمی جلسه ای داشتیم. این دو شهید

گفتند که ارتش عراق بزودی حمله خواهد کرد، یکی از فرماندهان ارتش در بالاترین سطح که نمی‌خواهم نامش را ببرم گفت: ارتش عراق کی باشد که بخواهد به ایران حمله کند و اصلاً نظر آن‌ها را نپذیرفتند»

بحث در این نیست که ممکن است فرماندهان ارتش به این نتیجه رسیده باشند که برای آرامش مردم بگویند که اصلاً جنگی روی نمی‌دهد، شاید بر این حرف ایرادی نباشد و در بُعد داخلی بتوان آن را به نوعی تحلیل و ارزیابی کرد. اما بالاخره درون سیستم ارتش، افسران باید توضیح کافی با ادله کافی ارائه بدهند. برادران ارتشی در کتاب‌هایشان مثل کتاب «نقش ارتش در ۸ سال جنگ مقدس» نوشته اند که ما در نوزدهم شهریورماه سال ۱۳۵۹ به یقین رسیدیم که ارتش عراق می‌خواهد به ایران حمله کند. یعنی ۱۲ روز قبل از جنگ، که این دیگر هنگامی بود که زمان پیشگیری را از دست داده بودیم و در مقابله هم قطعاً کم می‌آوردیم. بررسی این مسئله از این جهت مهم است که ممکن است این ضعف کم و بیش هنوز وجود داشته باشد، برادرانی که در ستادکل هستند، در يك طرح تحقیقاتی به این نتیجه رسیدند که باید روی این موضوع کار بکنند. ما برای برآورد تهدیدات يك الگو نداشتیم این گزارش خدمت مقام معظم رهبری هم تقدیم شد. و در آن آوردیم که دو فرض در این موضوع متصور است. فرض اول این است که قبل از انقلاب، آمریکائیاها به دلیل این که

تهدیدات را از درون سیستم ارتش آمریکا و خارج از سیستم ارتش ما بررسی و تعیین می کردند، از همان ابتدا روش بررسی و تهدیدات و ترسیم دورنما و برآورد يك تهدید را در سیستم آموزشی و اجرایی ارتش ما قرار ندادند.

فرض دوم، این که گفتیم تفکر و عملکرد ارتش قبل از انقلاب به دلیل اتکای زیادش به ارتش آمریکا، در تجزیه و تحلیل و پاسخ نهائی به تهدیدات، سبب شده است که هیچگاه در درون ارتش تلاش و اقدام جدی و اساسی برای شناسائی تهدیدات و بررسی نحوه تبدیل يك تهدید به جنگ صورت نگیرد و حداقل یکی از این دو فرض باید باشد. در این جا سوال اول را توضیح می دهیم:

با پیروزی انقلاب اسلامی سیستم اطلاعاتی ما از کار افتاد و ما نتوانستیم با يك کار اطلاعاتی به جمع بندی و نتیجه گیری روشنی برسیم. البته عناصر نفوذی در سیستم ما هم در این ایام مؤثر بودند. حتی با شَم سیاسی هم نتوانستیم به این نتیجه برسیم. بالاخره شخصی به نام «بنی صدر» که عنوان فرمانده کل قوا و رئیس جمهوری این مملکت و نیز ریاست شورای عالی دفاع را داشته است، با این همه مسئولیت ها می آید و در مصاحبه ای قبل از جنگ می گوید:

«جنگ اتفاق نمی افتد. دلیل آن این است که باید موازنه قوا به هم بخورد تا شرایط وقوع جنگ به وجود بیاید.»
در این جا باید گفت که چه پدیده ای مهمتر و مؤثر تر از

انقلاب اسلامی باید در منطقه اتفاق بیفتد که موازنه قوا به هم بخورد؟ پدیده‌ای از این قوی‌تر؟ وقوع انقلاب اسلامی یعنی برهم زدن موازنه قوا در منطقه خلیج فارس که جنگ حتماً اتفاق می‌افتاد. این شمّ سیاسی رئیس جمهوری مملکت بود. به هر حال این عارضه سبب شد که ما در مرحله پیشگیری یا بازدارندگی موفق عمل نکنیم و در مرحله مقاومت هم به رغم همه تلاش عزیزان سپاهی و بسیجی و عناصر حزب‌اللهی و ارتش و سایر نیروهای مردمی، بخش مهمی از مناطق مرزی ما به اشغال دشمن درآمد. بنا بر این عدم برآورد اطلاعاتی و پیشگیری و بازدارندگی منجر به پرداخت هزینه سنگین اشغال شد ...»

«غلامعلی رشید» سپس بدون اشاره به کارشکنی‌های فرماندهان سپاه در کار ارتش و دخالت‌های آخوندهائی که به عنوان نمایندگان امام و رؤسای عقیدتی سیاسی بیش از آن که در اندیشه جنگ باشند، در فکر برپائی روضه خوانی و نماز شهادت بودند، به «بنی صدر» می‌تازد و او و فرماندهان ارتش را عامل شکست‌های نخستین در جنگ و ناکامی عملیات نظامی برای باز پس گیری مناطق اشغالی قلمداد می‌کند و سپس با بزرگ جلوه دادن نقش سپاه و دستگاه اطلاعاتش، در پیروزی‌های مرحله شکست محاصره آبادان می‌گوید:

در این مرحله واقعاً دشمن و هم زمین را به خوبی می‌شناختیم، زیرا در خاک خودمان بودیم و زمین آن را به

خوبی شناسائی کرده بودیم.

سئوال چهارم: چرا فتح خرمشهر به يك پیروزی استراتژیک تبدیل نشد و پیروزی نظامی به نتیجه قطعی نرسید؟ در این جا نیز باید سهم اطلاعات را در این عدم موفقیت بررسی کنیم.

اولاً: تصمیم گیری در عملیات رمضان با تأخیر انجام شد، یعنی بلافاصله با آن سرعتی که ما «بیت المقدس» را به «فتح المبین» پیوند دادیم نتوانستیم عملیات‌های مرحله بعد مانند رمضان را آغاز کنیم. شاید اگر به همان سرعت، ما به حرکت خودمان ادامه می دادیم، در انجام آن عملیات موفقیت بیشتری کسب می کردیم.

ثانیاً: فضای فکری مسئولان نظامی برای چند ماه به لبنان معطوف شد. در آن موقع اسرائیلی‌ها به لبنان حمله کردند و تا بیروت پیش آمدند و تمام توجه ما جلب آنجا شد و يك هیئت سیاسی نظامی به لبنان اعزام گردید. من به همراه «سردار رضائی» و آقای «ولایتی» و دیگران رفتیم لبنان و «حاج احمد متوسلیان» را همراه خودمان بردیم و قرار شد که ایشان به منظور انجام امور محوله، آنجا بماند.

بنا بر این برآورد اطلاعاتی ما از تغییرات دشمن درست نبود، تأخیری که پیش آمد، اجازه نداد که تصمیم گیری برای طرح ریزی نظامی براساس داده‌های اطلاعاتی تنظیم شود. لذا در مقایسه با پیروزی‌های گذشته، «رمضان» را هم مثل

«فتح‌المبین» ارزیابی کردیم. سیستم اطلاعاتی ما این جا نتوانست در ظرف یکی دو هفته اطلاعات لازم را از دشمن به دست آورد که به يك ایده صحیح نظامی تبدیل گردد و در همان زمان، صدام در مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد که ایرانی‌ها پس از عملیات رمضان حتماً تاکتیک خود را عوض خواهند کرد و ما حتی این کا را هم نکردیم. ما چندین عملیات، از جمله والفجر مقدماتی و یکم، مسلم بن عقیل، محرم، والفجر ۲ و ۳ را با همین تاکتیک انجام دادیم و بعدها در نیمه ۶۲ به بعد و در عملیات خیبر به این نتیجه رسیدیم که باید تاکتیک‌ها را عوض کرد و من این عقب ماندگی را حاصل عقب ماندگی اطلاعاتی می‌دانم که ما نتوانستیم این تاکتیک‌ها را عوض کنیم.

سوال پنجم : چرا در پایان جنگ تحرکات عراق را

درست پیش بینی و ارزیابی نکرده بودیم و به خصوص نتوانستیم تهاجم عراقی‌ها را مطابق آنچه که انجام گرفت مثل آغاز جنگ پیش بینی کنیم. بالاخره این واقعیت مسلمی است. برادرانی که در آذرماه سال ۶۶ می‌گفتند که دشمن به «فاو» حمله می‌کند، در این بحثی نبود نکته در این جا بود که باید درک می‌کردیم که ارتش عراق می‌خواهد از «فاو» شروع و به کجا ختم کند؟ شاید درست مثل وضعیت عراقی‌ها بود بعد از رفتن «بنی صدر» و ایجاد وحدت بین سپاه و ارتش و حمله مشترک به ارتش عراق. عراقی‌ها ممکن است اطلاعاتی به

دستشان رسیده باشد که ایرانی‌ها می‌خواهند به شرق آبادان حمله کنند و وقتی هم عملیات انجام گرفت، ارتش عراقی ارزیابی درستی از موضوع نداشت و صدام در مصاحبه‌ای گفت که ما ۲ پل داشتیم و پل‌ها چون پوسیده بودند گفتیم عقب نشینی تاکتیکی بکنند و باور نمی‌کرد این موجی که شروع شده تا فتح خرمشهر پیش خواهد رفت. این موضوع را ارزیابی نکرده بود و دچار غافلگیری استراتژیک شد و هیچ‌جا نتوانست در مقابل عملیات تاب بیاورد. زیرا آن روحیه سلحشوری بسیجی که به جبهه آمده بود اصلاً همه چیز را دگرگون کرده بود. عراقی‌ها در حقیقت در سال ۶۷ از همین تاکتیک استفاده کردند. می‌دانستیم که دشمن می‌خواهد به «فاو» حمله کند ولی این اطلاعات کافی نبود. دشمن یک استراتژی داشت و با آن استراتژی، کار کرد و موفق شد. اما دلایل این موفقیت چه بود؟ به نظر می‌رسد که ابتکار عملیات آفندی که در دست ما بود و این به یک عادت سالانه تبدیل شده بود، سالی یک عملیات انجام می‌گرفت و حدود ۱۰ ماه تا عملیات بعدی فاصله می‌افتاد که ارتش عراق این را کشف کرد و فهمید که معضل ما و آسیب‌پذیری‌ها در کجاست. منابع اطلاعاتی آن روز نتوانستند در یک نقطه با کار کارشناسانه دشمن را ارزیابی کنند.

آمریکائی‌ها بعد از تصویب قطعنامه ۵۹۸ در تیرماه سال ۶۶ از طرف شورای امنیت سازمان ملل آمدند در خلیج

فارس که پرسش اصلی این بود که این‌ها برای چه منظوری آمده‌اند و مگر بنا نبود که صدام برکنار گردد. پیچیدگی موضوع برای همان ایجاد سردرگمی کرده بود.

نکته بعدی، ما قدرت ناشی از انباشت سلاح و گسترش سازمان رزمی عراق را خوب ارزیابی نکرده بودیم که اگر این سازمان به حرکت در بیاید ما چه خواهیم کرد؟ ارتش عراق می‌توانست در آن واحد ۳۰۰ گردان را به حرکت در بیاورد و این به معنا بود؟ ما با ۱۲۰ گردان آفند می‌کنیم و بعد از يك سال، عراق بیش از ۲ برابر این نیرو را بسیج می‌کند. باید این ارزیابی را می‌داشتیم و باید تغییر استراتژی ارتش عراق را از پدافند و آفند که قطعاً به کمک مستشاری روس‌ها انجام گرفته بود، درك می‌کردیم. هزینه این غفلت استراتژیک موجب شد که تمام مناطق تصرف شده را که در طول ۶ سال به دست آورده بودیم، و حدود ۶۰۰۰ کیلومتر از خاک عراق در اختیار ما بود، در سال ۶۷ و در عرض سه ماه از دست برود.

بنا براین، این يك واقعیت مسلم است که کار اطلاعاتی صحیح منجر به افزایش قدرت تصمیم‌گیری خواهد شد و در فرآیند نهایی و خواسته و منافع جمهوری اسلامی ایران را در عرصه سیاست خارجی و داخلی تأمین خواهد کرد و يك نکته تلخ دیگر این که ما اگر اطلاعات صحیح و دقیقی به مسئولان نظام و دولتمردان بدهیم، آن‌ها که شجاع هم هستند و می‌توانند تصمیم بگیرند، ضعف سیستم اطلاعات است؛

یعنی سیستم اطلاعاتی ماست که باید درست کار کند و نقش اطلاعات را روشن بکنیم. امروز بعضی ایراد می‌گیرند که ماهیت سیاستگذاری ما قدری از انقلابی، تهاجمی و نهضتی به تدافعی و توجه به منافع ملی به جای مصالح اسلامی تبدیل شده است، این ایرادی ندارد و ایراد این است که ما متناسب با این سیاست، این سیستم را سازماندهی نمی‌کنیم. کسی که بحث منافع ملی را مطرح می‌کند، باید به این سیستم اطلاعاتی میدان داد تا متناسب با این طرح، حرکت بکند. مثلاً تبادل اطلاعات امر مهمی است که اگر چه با ریسک‌های زیادی همراه است سودهای زیادی هم در آن وجود دارد، بیانییم برای تأمین منافع امنیتی در این حوزه فعالیت کنیم. ظهور برخی پدیده‌ها را پیش بینی نکرده‌ایم و در حال پرداخت هزینه آن هستیم. سیاست آمریکا و اسرائیل را در خاور میانه، آسیای میانه، قفقاز، در شمال عراق و در خود ترکیه درک نکردیم و قطعاً هزینه آن را خواهیم پرداخت، ما تحولات اجتماعی داخل کشور را نتوانستیم پیش بینی کنیم. بعد ناچار می‌شویم با پدیده‌های قابل پیش بینی، به عنوان پدیده‌های غافلگیرکننده روبرو شویم

سؤال آخر این که چه باید کرد؟

ساماندهی نظام اطلاعاتی برای انجام کار اطلاعاتی به معنای حقیقی آن باید در دستور کار سازمان‌های اطلاعاتی قرار بگیرد. یعنی ما باید نظام اطلاعاتی درستی داشته باشیم

و داشتن يك نظام اطلاعاتی درست و سالم، قدرت ما را برای پیشگیری، بازدارندگی و برای مقابله افزایش می‌دهد.

همانطور که در ابتدای این فصل یادآور شدم. در شرح چگونگی برپائی و نوع وظایف سازمان اطلاعات سپاه پاسداران از دو روایت بهره گرفته‌ام: نخستین روایت را که شرح رسمی «غلامعلی رشید» بود ملاحظه کردید. روایت دوم را یکی از فرماندهان پیشین نیروی دریائی که کار اطلاعاتی مهمی در طول جنگ به ویژه در مرحله فتح «فاو» و «مجنون» برعهده داشته بازگو کرده است و بنا به خواست خود وی از ذکر نام او خودداری کرده‌ام. این فرمانده سابق نیروی ویژه اطلاعات در ستاد عملیات مشترك هوا و دریا در طول جنگ می‌گوید:

«روزی که جمعی جاهل و گروهی مجذوب با حمله به ستاد کل ارتش و مراکز نظامی و پایگاه‌های هوایی و دریائی کشور، برای نشان دادن قهر انقلابی، و ایمان مذهبی و بعضاً حزبی خود به غارت و درهم شکستن و آتش زدن این مراکز پرداختند، شاید کمتر کسی گمان می‌کرد در فاصله ای کمتر از يك سال با شروع تعرضات مرزی عراق از یکسو و ورود ارتش سرخ به افغانستان و تلاش‌های سازمان اطلاعات نظامی پاکستان برای ایجاد آشوب و اغتشاش در بلوچستان و اخبار نگران کننده ای که از ترکیه و بعضی از کشورهای حاشیه

خلیج فارس می‌رسید، مقامات رژیم التماس کنان به دنبال افسران بلند پایه اطلاعاتی و متخصصان امور اطلاعات و ضداطلاعات بیفتند و هزاران برگه اسنادی را که در ساواک و ستاد کل، مثل زیاله در کیسه کرده بودند و در یکی از اتاق‌های کمیته مرکزی در ساختمان مجلس شورا، در اختیار «باقری کنی» (برادر مهدوی کنی) گذاشته بودند، آن هم برای آن که مبادا اسناد وابستگی بعضی از آخوندها به ساواک به دست غیر بیفتد، بار دیگر به ضداطلاعات ارتش و «ساواما» جانشین «ساواک» بازگردانند تا اسناد طبقه بندی شده در رابطه با عراق، از آن‌ها جدا شود.

در سه چهارماه آغاز سال ۵۹، یک تیم ورزیده اطلاعاتی از ارتش، کار ارزیابی اسناد طبقه بندی شده را به پایان رساند و پس از آن با کار شبانه روزی پرسنل فداکار نیروی زمینی و چند مأموریت محرمانه، نیروی هوایی و دریایی، اطلاعات مربوط به آرایش نیروهای عراقی تکمیل شد و ارتش ایران عملاً این را پیدا کرد تا در برابر هرنوع حمله ناگهانی عراق، به سرعت واکنش نشان دهد و دشمن را سر جای خود بنشانند. اما حادثه‌ای باعث برهم خوردن وضع شد و بار دیگر ارتش را در معرض ناجوانمردانه ترین حملاتی قرار داد که کمر نیروی زمینی و هوایی ما را شکست و به عراق امکان داد در نخستین مرحله تجاوزش بخش وسیعی از زمین‌های خوزستان را متصرف شود و طی دو ماه هفت لشکر شامل سه

لشکر زرهی و دو لشکر مکانیزه و دو لشکر پیاده را در منطقه خرمشهر، غرب کارون و حوزه حفاظتی آبادان مستقر سازد و از «هویزه» تا «دزفول» و «سوسنگرد» را در کنترل خود درآورد. ماجرا از آنجا آغاز شد که «محمدغرضی» که در آغاز انقلاب ساواک را تسخیر کرده بود، در مقام استاندار خوزستان، بامتهم ساختن لشکر نمونه ۹۲ زرهی اهواز به شرکت در طرح کودتای «نورّه» به منحل کردن این لشکر اقدام کرد و شمار زیادی از فرماندهان لشکر را بازداشت و یا برکنار ساخت. صدها تانک و وسیله زرهی، خمپاره انداز، توپخانه سنگین و توپهای ضد هوایی از مناطق عملیاتی به انبارهای راه آهن و مراکز حفاظت شده توسط کمیته‌ها انتقال یافت. عراقی‌ها توسط عوامل خود و شاید شخص آقای «غرضی» در جریان همه این تحولات بودند و زمانی حمله خود را آغاز کردند که حتی يك تانک در برابرشان نبود.

با چنین وضعی جنگ آغاز شد و برخلاف ادعای «غلامعلی رشید» این «بنی صدر» بود که با نجات دادن خلبان‌ها و افسران بلند پایه دستگیر شده در خوزستان بار دیگر اداره جنگ را به ارتشی‌ها واگذار کرد و به زنده یاد سرلشکر «ولی‌الله فلاحی» امکان داد، بادانش نظامی و شایستگی‌های فرماندهی‌اش، خیلی سریع هم از نظر عملیاتی و هم از نظر اطلاعاتی، انسجام لازم را بین واحدهای رزمنده و ستادهای پشتیبانی به وجود آورد.

در این میان بکه تازی ارتش در کار اطلاعات و انتخاب ساعت عملیات و منطقه آن از سوی ستادهای عملیاتی ارتش باعث شد کسانی مثل «محسن رضائی» و «کلاهدوز» و «رفیق دوست» و «رحیم صفوی» و «ایزدی» که حالا سری توی سرها درآورده بودند، بکوشند با کمک دار و دسته «حزب الدعوة» و مجلس «اعلا» و عده‌ای گرد عراقی که دوسره بار می‌کردند، به پشت جبهه دشمن نفوذ کنند و اطلاعاتی گرد بیاورند که این ماجرا آنقدر در عمل مضحک از کار درآمد که خیلی زود بهم خورد و به دستور مرحوم «تیمسار فلاحی» به آن خاتمه داده شد. برای نمونه روضه خوانی را از نزدیکان «آصفی» رئیس حزب الدعوة» به بصره فرستاد بودند تا از روحیه نیروهای عراقی، اطلاعات جمع آوری کنند. عراقی‌ها او را گرفتند و بعد از مدتی مأمورش کردند تا برای ما اطلاعات دست اول بیاورد. از جمله این که صدام هر شب برای سربازانش خانم می‌فرستد و هفته‌ای یک بطری و سکی به سربازان و یک بطری شامپاین به افسران هدیه می‌دهد.

این اطلاعات را که «رضائی» در جلسات محرمانه با آب و تاب نقل می‌کرد، ما به عنوان «جوك» برای هم نقل می‌کردیم. یکبار هم خبر آوردند که عراقی‌ها در صددند که دو تن از خواننده به اصطلاح طاغوتی ایران را از آمریکا به جبهه بیاورند تا کنسرت بدهند و صدایشان را با بلندگوهای قوی به طرف ما پخش کنند تا روحیه سربازان اسلام را خراب

سازند. یکی از فرماندهان وقت در ستاد «خاتم الانبیاء» می‌گفت برویم بلیط بخریم که در لژ بنشینیم تا با صدای این خوانندگان حسابی حال کنیم.

دستگاه اطلاعات سپاه در آغاز چنین عمل می‌کرد. اما به مرور این دستگاه جهمی که در جنگ باعث آبروریزی بود کار شکار مخالفان و آزادیخواهان را در داخل و خارج کشور بر عهده گرفت و ده‌ها بلکه صدها تن از جمله مرحوم دکتر «مصطفی چمران» و تیمسار «ولی‌الله فلاحی» و سرهنگ «نامجو» را در کنار مردانی چون «قاسملو» و «برومند» و «بختیار» به قتل رساند.

افسر عالی‌رتبه نیروی دریایی ایران که در مراحل جنگ ایران و عراق به عنوان یک کارشناس برجسته امور اطلاعات نظامی و ضد اطلاعات، ناچار به همکاری با مسئولان اطلاعات سپاه شده بود، در دنباله سخنانش به نویسنده با اشاره به قدرت گرفتن اطلاعات سپاه در آخرین مراحل جنگ اظهار داشت: یک ستاد مرکزی اطلاعات در تهران قرار داشت که به مرور به ایجاد نمایندگی‌هایی در مراکز استان‌ها و سپس در شهرهای مرزی و مناطق حساس کشور مثل مناطق عشایر نشین دست بزند.

البته در طول جبهه جنگ نیز عوامل این سازمان علاوه بر داشتن مسئولیت‌های کلیدی در ستادهای عملیاتی و قرارگاه‌ها و خطوط پشت جبهه، در بسیاری از موارد عملاً

خط دهنده اصلی گزینش منطقه عملیات، ساعت حمله و تاکتیک رزمی بودند. برای نمونه مثلاً وقتی نیروهای زنده هوانیروز و تفنگداران دریائی و کوماندهوهای کارآموده نیروی دریائی موفق شدند دریک رشته عملیات حیرت انگیز شبه جزیره «فاو» را به تصرف در آورند و راه آبی عراق را به کلی سد کنند، برای ما مسلم شده بود که حفظ «فاو» برای مدت درازی امکان پذیر نیست. به طور کلی از نظر موقعیت ارضی و آب و هوا و مشکلات وسیع در کارامداد رسانی به نیروهای مستقر در این شبه جزیره نه به مصلحت ایران بود که تعداد زیادی نیرو در «فاو» مستقر کند و نه از نظر جو سیاسی منطقه و جهان ادامه اشغال «فاو» قابل قبول می نمود. شمار زیادی از افسران جوان بلند پایه ارتش از جمله «علی صیاد شیرازی» (که اخیراً توسط مجاهدین خلق ترور شد) و سرتیپ «جمالی زالی» و سرلشکر «علی شهبازی» (فرمانده کل فعلی ارتش) با استناد به گزارش های دقیقی که از افسران اطلاعات نیروی دریائی و زمینی تهیه کرده بودند، پس از فتح «فاو» به فرماندهی سیاسی کشور توصیه کردند با استفاده از بحرانی که در داخل فرماندهی سیاسی و نظامی عراق به وجود آمده (وضعی درست مشابه روزهای پس از فتح خرمشهر و شکست خفت بار یازده لشکر زرهی و پیاده و مکانیزه عراق) بهترین شرایط برای خاتمه دادن به جنگ با کسب امتیازات بسیار بالا فراهم شده است. حتی بعضی از فرماندهان سپاه از جمله همین

«یحیی رحیم صفوی» که حالا فرمانده کل سپاه است با این نظر موافق بودند که : «فاو برگ برنده ما در میز مذاکره است» رفسنجانی در دیداری از جبهه به طور مشروح از نقطه نظر مسئولان اطلاعاتی ارتش مطلع شد و به ظاهر از خواست آن‌ها مبنی بر خاتمه دادن جنگ با سرعت هرچه بیشتر حمایت کرد. اما چند هفته پس از بازگشت او به تهران، يك گزارش اطلاعات سپاه مبنی بر این که «از طریق فاو می‌توان بصره را محاصره کرد و شمشیر مرگ را بر بالاسر کویته‌ها نگاه داشت تا به صدام کمک نکنند.» باعث شد تا شورایی عالی دفاع به ریاست خامنه‌ای رئیس جمهوری و حضورهاشمی رفسنجانی با وجود مخالفت شدید سرلشکر «قاسم علی ظهیرنژاد» و فرماندهان وقت نیروهای زمینی، دریائی و هوائی، طرح جایگزینی سپاه را در فاو به تصویب برساند. و طی کمتر از يك ماه نیروهای کارآموده و آگاه ارتشی جای خود را به دوسه هزار بسیجی و افراد سپاه پاسداران بدهند و بعد از آن، پخش مراسم نماز جمعه از صدا و سیما آغاز شد و نمایش تصاویری از «فاو» که حکایت از گذاشتن اسامی فارسی بر خیابان و مسجد و کوچه آن داشت و عملاً به «صدام حسین» امکان داد تا با استفاده از حماقت مسئولان اطلاعات سپاه و خیانت مسئولان سیاسی کشور، عرب‌های خلیج فارس را از تلاش‌های ایران برای اشغال «خاک عرب» و الحاق آن به خود، سخت به وحشت بیندازد. توده‌های عرب نیز از این که

می‌دیدند شیعه‌ها در مسجد «فاو» خطبه به فارسی می‌خوانند و «حاج صادق آهنگران» (که آن روزها هنوز درجه سرتیپی نگرفته بود) خلفا را لعن می‌کند و از سپاهیان انقلابی ناب محمدی در «فاو» «بیش باد» می‌گیرد سخت آزرده خاطر شدند و بعضاً مثل اردنی‌ها و یمنی‌ها و مصری‌ها و سودانی‌ها برای کمک به برادران عراقی، داوطلبانه راهی عراق گردیدند. در واقع ادامه اشغال «فاو» جنگی را که با همه تلاش‌های صدام حسین و تبلیغاتش، تا آن روز به جنگ عرب و عجم تبدیل نشده بود، به نبردی ملی از نظر عرب‌ها مبدل ساخت. حالا دیگر این ایرانی‌ها بودند که بخشی از خاک عرب را در اشغال داشتند. به هر حال پذیرش توجیهات اطلاعات سپاه برای استقرار در «فاو» و تلاش برای رخنه در جبهه جنوبی عراق از طریق این شبه جزیره و از دست دادن فرصت طلایی برای صلح با در دست داشتن دو برگ برنده «فاو» و جزایر «مجنون» بهای گزافی داشت که يك قلم آن کشتار بیش از ۲۰۰۰ تن از نیروهای سپاه در فاو توسط عراقی‌ها از هوا و زمین و زخمی شدن تعداد زیادی از افراد بسیج و شیمیائی شدن (یعنی در معرض سلاح‌های شیمیائی قرار گرفتن) نزدیک به هزار تن از مدافعان «فاو» بود.

و وقتی ما «فاو» و «مجنون» و بخش عراقی «هویزه» را از دست دادیم، در حالی که عراقی‌ها بار دیگر جان گرفته و برای ورود مجدد به خوزستان آماده می‌شدند با هشدار

شدیدالرحمن فرماندهان نظامی به رفسنجانی مبنی بر این که خطوط دفاعی به علت نبودن سلاح و آشفته‌گی در امر امداد رسانی به سرعت فرو خواهد ریخت سرانجام جام زهر به خمینی داده شد و او با سر کشیدن آن همانطور که خودش اقرار کرد بقای نظامش را با آبروی خود معامله کرد. با خاتمه جنگ انتظار می‌رفت مسئولان سپاه که از جمله مهمترین عوامل شکست‌های تلخ سال پایانی جنگ بودند، حداقل برکنار شوند. اما چنین نشد. بلکه شماری از این‌ها مقام‌های بالاتری را احراز کردند که درباره آن‌ها زمان دیگری سخن خواهیم گفت. یکی از نکات قابل تأمل در نحوه عملکرد اطلاعات سپاه در جبهه‌ها، تکیه بیش از حد این دستگاه بر روی وابستگان مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و «حزب الدعوة» بود. سرتیپ «محمد رضا نقدی» (فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی امنیتی - حانا -) که از معاودین عراقی است عده‌ای از عرب زبان‌ها را دور خود جمع کرده بود و این‌ها اخباری را که از رادیوهای عرب زبان از جمله رادیو بغداد و یا روزنامه‌های اپوزیسیون می‌گرفتند به عنوان اطلاعات دست اول از داخل عراق با آب و تاب به نقدی می‌دادند و او آن‌ها را در پرونده‌های بسیار محرمانه به ستاد کل و شورای عالی دفاع می‌فرستاد و مدت‌ها کار اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش خنثی کردن این نوع اطلاعات بی ارزش و جلوگیری از تأثیرگذاری آن، روی تصمیمات مهم مثل تعیین ساعت و محل

عملیات رزمی بود. سازمان ضداطلاعات ستادکل ارتش موفق شد از طریق عوامل خود در عراق که از دوران شاه برای ایران کار می‌کردند، با تعدادی از جاسوسان عراقی در سپاه «بدر» مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که با اطلاعات سپاه همکاری می‌کردند شناسائی کند. اما به جز معدودی از این افراد که دستگیر و اعدام شدند و بقیه با حمایت «باقر حکیم» و همکارانش و نیز با گزارش مسئولان اطلاعات سپاه مبنی بر این که «این‌ها نماز شب می‌خوانند و به امام خمینی عشق می‌ورزند و دعای کمیل را از حفظ هستند و اگر هم گول خورده باشند توبه کرده اند و آمادهٔ جانبازی در راه آرمان‌های مقدس ولی فقیه هستند» به کار خود یعنی خیرچینی و جاسوسی برای عراق ادامه دادند. سقوط «مجنون» دقیقاً به علت خیانت‌های این جمع صورت گرفت

...

بعد از جنگ، اطلاعات سپاه حضور گسترده تری در پایتخت و شهرهای بزرگ پیدا کرد و نیروهای قدس به عنوان بازوی عملیاتی این سازمان، به فرماندهی کسانی مثل «احمد وحیدی» این بار به جای نفوذ به خاک دشمن و ضربه زدن به وی، مسئولیت سر به نیست کردن مخالفان را در داخل و خارج ایران بر عهده گرفت. یکی از مناطقی که اطلاعات سپاه به صورت گسترده در آن استقرار یافت و هنوز هم علیرغم همهٔ تغییرات و تحولات عملاً در این منطقه فعال مایشاء است،

کردستان می‌باشد. کسامی مثل سرتیپ پاسدار صحرارودی (قاتل زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو دروین) در کردستان به چنان اعمالی دست زده و می‌زنند که واقعاً روی مغول‌ها را سفید کرده‌اند.

مأمور اطلاعات سپاه به هیچکس حساب پس نمی‌دهد. حتی در مواردی که علیه آن‌ها شکایاتی مبنی بر تجاوز به دختران خرد سال و نوجوانان شده، علیرغم وجود مدارک قاطع مبنی بر ارتکاب جرم، تنها به انتقال آن‌ها به نقطه ای دیگر بسنده کرده‌اند.

مسئولان سازمان اطلاعات سپاه از «حمیدرضانقاشان» تا مرتضی رضائی (که از بستگان محسن رضائی فرمانده سابق سپاه و دبیر فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام) هرکدام پس از کنار گذاشته شدن از فرماندهی، با روی آوردن به تجارت، با استفاده از نفوذ و موقعیت خود، خیلی زود به صف میلیاردرهای نظام پیوسته‌اند. «نقاشان» مدیر عامل شرکت «کاترپیلار» را ربود و شبانه او را زیر فشار هفت تیر وادار کرد سند واگذاری شرکتش را به «نقاشان» امضاء کند. سردفتری را نیز از آشنایان خود به دفترش آورده بود که کار انتقال رسمیت داشته باشد. امروز «نقاشان» سیزده شرکت مهم را در اختیار دارد و درآمد ماهیانه اش بیش از پنج میلیارد تومان است. کاترپیلار را البته از او گرفته‌اند «مرتضی رضائی» نیز به علت موفقیت‌هایش در امر کشتن «دکتر عبدالرحمان برومند»

و «دکتر شاپور بختیار» که (توسط وابستگان سپاه قدس به قتل رسیدند) ارتقاء درجه گرفت و بعد از مدتی به جهاد خودکفائی سپاه رفت که ناندانی بسیار خوبی برای او بود.

سازمان اطلاعات سپاه در سال های اخیر دست در دست يك بخش عمده از وزارت اطلاعات که زیر نظر عوامل «ریشهری» اداره می شود، در اغلب جنایاتی که قربانیان آن اهل نظر و اندیشه بوده اند مشارکت فعالانه داشته است.

باروی کارآمدن خاتمی این همکاری گسترده تر شد. به طور کلی «پورمحمدی» قائم مقام سابق وزارت اطلاعات و «سعید امامی» معاون پیشین «فلاحیان» و «مصطفی کاظمی» مدیرکل وزارت اطلاعات و مسئول بخش بازرگانی این وزارتخانه و «میرحجازی» مسئول اطلاعات دفتر رهبر، که مربع مرگ را تشکیل می دادند هنگامی که هدفی را مشخص می کردند که باید از میان برداشته شود (مثل فروهرها، مختاری، پوینده، شریف و دکتر تفضلی، احمد میرعلاتی، غفار حسینی، زالزاده و ...) مأموریت اجرای حکم قتل را به شرکایشان در اطلاعات سپاه راگذار می کردند. در اطلاعات سپاه، يك گروه ۱۸۰ نفره از افراد سپاه قدس به عنوان «نیروی ذوالفقار» عاملان اجرای مأموریت های محرمانه می باشند. افراد این گروه اغلب دارای هیكلی تنومند، قدی بلند (همانند قاتلان بختیار) و چهره هائی به ظاهر مردانه اند. این افراد دوره های چریکی، ورزش های رزمی (کاراته، تکواندو و جودو) را در کره شمالی طی

کرده‌اند و در لشکر ۶۶ نیروهای مخصوص سپاه مدتی خدمت کرده‌اند.

سبعیت و درنده خوئی افراد این گروه باعث شده بعضی‌ها عنوان «زنده خواران» را که در عصر صفویه به جمعی اطلاق می‌شد که به دستور مرشد کامل صفوی مخالفان آن‌ها را زنده زنده می‌خوردند، به آن‌ها بدهند. از نظر مالی این افراد همه نوع امکاناتی را در اختیار دارند. در مأموریت‌های خارج، ارز خارجی بدون حساب در اختیار آن‌است و چندسال پیش به دستور «محسن رفیق‌دوست» بنیاد مستضعفان، یکصد اتومبیل به واحدهای ویژه «ذوالفقار» هدیه داد.

افراد واحدهای ویژه با آن که زیاد نیستند اما به علت وحشیگری بی حساب، چنان رعب و وحشتی در دل بسیاری از مسئولان ایجاد کرده‌اند که هیچکس حتی نام این واحد را به زبان نمی‌آورد و در هیچ جا سخنی از آن‌ها به میان نمی‌آید.

ضمائم

شماره ۱

نامه علیرضا نوری زاده به هوشنگ وزیری سردبیر کیهان
لندن چاپ شده در ستون «يك هفته با خبر» شماره ۷۶۳ کیهان
پنجشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۷۸ برابر با اول ژوئیه ۱۹۹۹

هوشنگ وزیری عزیز

درایران چون عرصه رقابتی وجود داشت، اگر ما در
«اطلاعات» به قول آن روزها خبری را به «کیهان» می زدیم
(یعنی زودتر از کیهان و به طور اختصاصی چاپ می کردیم) و
یابرعکس خبری را می خوردیم و یا شما درآیندگان به هر دوی
مامی زدید این امرانعکاس فراوانی چه در سطح خوانندگان و
چه در میان نخبگان و مدیران و مسئولان جامعه داشت. در
خارج البته وضع متفاوت است و ما حتی اگر هر هفته خبری
دست اول داشتیم که حتی روزنامه های خارجی باهمه امکانات
به آن دست نیافته باشند انعکاس ماجرا فراتر از بحث و
گفتگوهای خودمان در جامعه تبعیدی فراتر نمی رفت. کیهان
لندن اما درسال های اخیر، این قاعده را شکست، و علاوه بر

آن که با چاپ خبرها و گزارش‌های اوضاع داخل، به صورت منبعی موثق برای نشریات و رادیو تلویزیون‌های معتبر بین‌المللی، مورد استناد قرار گرفت، این توفیق را پیدا کرد که در مقاطعی، رژیم حاکم را به واکنش‌های شتاب زده و زمانی به تجدید نظر در اموری وا دارد که اگر کیهان به کشف آن مبادرت نکرده بود چه بسا، نظیر دیگر رویدادهای وطنمان به سادگی از روی آن می‌گذشتیم.

در کشورهای غربی، اگر روزنامه‌ای پرده از رازی بردارد و خبری را از دل حکومت بیرون بکشد، مدت‌ها به این پرده دری خود می‌بالد. پنج سال است روزنامه معتبر «گاردین» هر روز به نوعی درباره ماجرای «جاناتان اتکین» وزیر سابق دولت تاجر و جان میجر که دوست سعودی‌ها بود و هم اکنون به جرم قسم دروغ در زندان است سخن می‌گوید. چون این کارگاردین بود که پرده از روابط ویژه اتکین و امیر محمد پسرپادشاه سعودی برداشت. ما اما در کیهان هیچگاه به خودتبالیده‌ایم که رازی را از درون رژیم فاش کرده‌ایم که این را وظیفه و جزئی از مسئولیت خود به عنوان يك روزنامه مستقل چاپ خارج می‌دانیم. اما ماجرای خودکشی «سعید امامی» عامل قتل‌های اخیر موضوعی نیست که بتوان از آن به سادگی گذشت. چرا که در ماجرای قتل‌ها ما طعنه‌های بسیار شنیدیم و خواندیم. آنچه ما درباره قتل‌ها نوشتیم هفته‌ها و ماه‌ها بعد یکان یکان، از پرده بیرون افتاد.

۱ - از نوار مکالمه قاتلان فروهرها با پورمحمدی قائممقام وزیر اطلاعات وقت نوشتیم. ما را باور نکردند. اما نماینده دماوند و فیروزکوه، با اقرار به وجود این نوارها اعتراض کرد که کدام دست نامحرمی است که این نوارها را به دست دشمنان انقلاب در خارج داده است.

از من هم اسم برد که در کیهان و الشرق الاوسط درباره نوارها نوشته بودم و بار دیگر این هفته این حرف‌ها را تکرار کرد. (تیترا اول جبهه ارگان انصار حزب الله).

۲ - کلی اسم آدم معروف و مجهول را به عنوان عاملان قتل‌ها اسم بردند، اعلامیه‌ها صادر شد و ... ما از ابتدا نوشتیم سعید امامی (که به نام اسلامی هم شهرت داشت) عامل اصلی ماجراست. جریان آشنائی او با فلاحیان در آمریکا، آمدنش به ایران، نقش او در وزارت اطلاعات و قتل‌های مخالفان در خارج و داخل و سرانجام حکایت قتل فاطمه قائممقامی میهماندار زیبای شرکت هواپیمائی آسمان معشوقه فلاحیان توسط امامی نیز به تفصیل در کیهان به چاپ رسید. و بسیاری از رادیوهای فارسی زبان خارج کشور گزارش‌های کیهان را در زمینه قتل‌ها به اطلاع هموطنانمان در داخل کشور رساندند. جریان جنون گرفتن ناگهانی سعید امامی را برای نخستین بار کیهان ما نوشت و بعد از آن بود (آن هم سه هفته پیش) که در داخل نیز دو روزنامه بدون ذکر نام امامی به جنون

عامل قتل‌ها اشاره کردند.

۳ - این کیهان لندن بود که باعث شد مردم ایران از نقش پورمحمدی و فلاحیان و میرحجازی در قتل‌ها باخبر شوند. و همین امر عاملی برای عزل آن‌ها از مقامات کلیدی در دفتر رهبری و وزارت اطلاعات بود.

۴ - اینک همه سعید امامی را می‌شناسند اما به جز کیهان و دو سه نشریه عرب زبان جای دیگری نام او تا روز یکشنبه هفته پیش که محمد نیازی به خودکشی‌اش اشاره کرد، ذکری نشده است.

۵ - نیازی مدعی شد، امامی با ماده پاک‌کننده مو (واجبی) در حمام خودکشی کرده است. قاتل دکتر سامی هم در حمام خودکشی کرده بود. و این می‌رساند سربازان گمنام امام زمان اطلاعات سپاه و امنیت‌خانه مبارکه ولی فقیه علاقه زیادی به حمام دارند و دوستان خود را که زبان باز کرده و اسرار هویدا می‌کنند در حمام عقوبت می‌کنند.

این‌ها را نوشتم که حداقل به یاد بعضی بیاورم که جایگاه کیهان لندن کجاست. نشریه‌ای که توانسته است تا این حد در تحولات داخل تأثیر بگذارد و در عین حال اجازه ندهد آب خوش از گلوی غاضبان حاکمیت ملی، پائین برود، هرگز از نیش و کنایه و بی‌مهری‌ها نباید آزرده شود...

اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح

روز چهارشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۷۸

چندماه پس از آن که من در گزارش‌های مفصل از هویت سعیدامامی در کیهان لندن، روزگار نو، الوطن (روزنامه بین‌المللی کویتی چاپ لندن) و مصاحبه‌های رادیویی پرده برداشتم و سه هفته پس از آن که تصویر او را در کیهان لندن والوطن به چاپ رساندم و در تلویزیون ایرانیان نیز این تصویر به تماشا گذاشته شد، سازمان قضائی نیروهای مسلح اطلاعیه‌ای منتشر کرد و روز بعد تصویری از سعید امامی را به روزنامه‌ها داد. متن اطلاعیه به شرح زیر بود:

۱- پیرو اوامر مقام معظم رهبری و تأکید ریاست جمهوری در رسیدگی دقیق به این پرونده مهم و ملی و شناسائی تمامی ریشه‌های این فتنه خطرناک، گروهی متشکل از مجرب‌ترین و متخصص‌ترین مأمورین امنیتی تحت نظر مقامات قضائی دادسرای نظامی تهران کار رسیدگی به این پرونده را بر عهده گرفته و طی تحقیقات گسترده و اقدامات قانونی که تا کنون

باقوت و قاطعیت ادامه داشته است آمرین و مسببین و عوامل داخلی قتل‌ها شناسائی و مشخص گردیده‌اند.

۲ - با توجه به اینکه این جنایات فراتر از وقوع چند قتل بوده و اساسا در راستای توطئه‌های شوم علیه نظام طراحی و به اجرا درآمده است لذا تحقیقات و بررسی‌های همه جانبه پیرامون ریشه‌ها و ابعاد مختلف این توطئه بادقت و حساسیت بالا همچنان ادامه دارد و طولانی شدن رسیدگی به این پرونده نیز بدین لحاظ می‌باشد که انشاءالله پس از اتمام تحقیقات نتایج حاصله به عرض هموطنان عزیز خواهد رسید.

۳ - عاملین این قتل‌های فجیع با هدف ایجاد بحران و نا امنی در جامعه و کشاندن جریانات سیاسی کشور و نیروهای انقلاب به رویارویی و درگیری تمام عیار و خشن اقدام به برنامه ریزی نمود و از حدود پنج ماه قبل از اولین قتل براساس طرح سعید امامی دست به کار شناسائی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می‌شوند و در این رابطه مدارکی به دست آمده است که نشان می‌دهد علاوه بر مقتولین افراد دیگری نیز هدف شوم عملیات بعدی آنها قرار داشته‌اند و پس از این مرحله، ترور عناصر معروف جریانات سیاسی خودی از دو جناح فعال کشور در دستور کار آنها قرار داشته است.

ارتکاب این قتل‌ها به شیوه‌ای طراحی شده بود که با جلوه‌های خشونت همراه باشد و در برنامه ریزی جهت از بین بردن اکثر سوژه‌ها درصدد آن بوده‌اند تا آنها را در یک نشست

یا جمع عمومی با انفجار یا بستن به رگبار به قتل برسانند که به دلایل اجرایی از انجام این امر منصرف و جهت قتل افراد مورد نظر روش تك زنی اما به صورت وحشیانه و فجیع را به اجرا در می آورند. با این انگیزه که در هر حال آحاد مردم آن را تقبیح نموده و ضمن تحريك عواطف و احساسات، تداعی کننده وجود ناامنی حتی برای زن‌ها در منزلشان باشد و در راستای اجرای يك توطئه از قبل طراحی شده با بهره گیری از روش‌های تبلیغاتی و روانی چهره نظام را از داخل و خارج مخدوش نمایند.

در همین ارتباط سعید امامی در بخشی از اعترافات خود ضمن آن که دخالت در قتل‌ها را پذیرفته و اعترافات دیگران را در این زمینه تأیید کرده است عنوان داشته :

«تحلیل من این بود که با توجه به درگیری‌هایی که در جو سیاسی و فرهنگی کشور پیش آمده چند قتل با سر و صدا با جلوه‌های بد مثل ضربات کارد متعدد در مورد خانواده فروهر و یا مفقود شدن نویسندگان و بعد پیدا شدن جنازه می‌تواند در داخل و خارج کشور مورد بهره برداری قرار گیرد» و یکی از متهمین اصلی در بخشی از اعترافات خودش عنوان داشته: «انگیزه این که عناصر کانون و افراد به قتل رسیده را به قتل برسانید. این بود که محافل و مراکز حقوق بشری تقاضای آمدن به ایران را خواهند نمود و ایران نیز مخالفت خواهد کرد و از نظر بین‌المللی ایران در انزوا قرار خواهد

گرفت» متهم مزبور در ادامه افزوده است: «وارد این قتل‌ها شدم و انگیزه فوق که از تحلیل‌های سعید امامی بود مورد پذیرش من نیز قرار گرفت و اهداف نزدیک کشته شدن چند نفر نویسنده و فروهر و همسرش ایجاد زمینه برخورد بین مسئولین و اهداف دور نیز در بن بست بین‌المللی قرار گرفتن ایران بود که بالطبع شکسته شدن قداست رهبری در جامعه را به دنبال خواهد داشت.» و در ادامه اعترافات خود اظهار داشته :

«منطقی را که سایر افراد دست اندرکار داشتند خارج از همان دیدگاهانی که سعید امامی ارائه می‌داد نبود و آقای ... نیز همچون من و آقای ... دیدگاه‌های سعید امامی را پذیرفته و بر اساس آن نظر اقدام به ورود به این عملیات‌ها نمود و هدفی خیرخواهانه در کار نبود مگر همین منطق غلط و انحرافی که موجب ایجاد ...

۴ - بر اساس اعترافات موجود در پرونده از جمله اعترافات سعید امامی، متهمین ابتدا قرار بوده است با زمینه سازی‌های تبلیغی و روانی و اقدامات تکمیلی پنهان و آشکار و بهره‌گیری از فضای ایجاد شده علیه سپاه در برخی مطبوعات، مجری قتل‌ها نزد افکار عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قلمداد گردد و در صورتی که این طرح جواب نداد و یا احتمالاً عوامل شناسائی شدند امر قتل‌ها وزیر اطلاعات معرفی شود چرا که برای مطبوعات و افکار عمومی علی‌الظاهر قابل پذیرش

نیست چنین اقدامی در وزارت اطلاعات صورت پذیرفته باشد و مسئولین در جریان نباشد و در این زمینه تحلیلشان این بوده است که هر دو صورت که انتساب موضوع به سپاه و چه به مسئولین وزارت اطلاعات انجام قتل‌ها کار حکومت و نظام تلقی خواهد شد. در همین ارتباط و پس از وقوع قتل‌ها، متهمین و از جمله سعید امامی طی ملاقات‌هایی که با برخی از مسئولین داشته‌اند تلاش می‌نمایند چنین القاء کنند که انجام این قتل‌ها کار عوامل سپاه بوده است که در بازجویی‌های خود به این موضوع اشاره نموده‌اند. در همین راستا سعید امامی در اولین روز بازداشت و در پاسخ به اولین سؤال دادستان نظامی وقت تهران مبنی بر این که تحلیل شما در مورد عامل این قتل‌ها چیست؟ اظهار داشته :

«من فکر می‌کنم این قتل‌ها کار بچه‌های سپاه باشد»

در عین حال پیرو دستور مقام معظم رهبری و به دنبال پیگیری ریاست محترم جمهوری در شناسایی عوامل قتل‌ها و نیز تحلیل ظرف نگرانه مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه روز قدس سال ۱۳۷۷ پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای که باعث مسئله دارشدن برخی از رده‌های پائین و اجرایی وزارت اطلاعات در این جریان گردید و مسئولین وزارت اطلاعات را بر آن داشت تا نسبت به پیگیری موضوع اقدام کنند و از طرفی طرح اولیه متهمین جهت انتساب قتل‌ها به سپاه با ناکامی مواجه گشت، دوتن از عوامل اصلی این جریان با فضا سازی‌های

خاص و در اقدامی تعرضی سعی می نمایند موضوع را به وزیر اطلاعات منتسب نمایند و ایشان را امر قتلها معرفی کنند و در این رابطه حتی این افراد: آقایان مصطفی کاظمی و مهرداد علیخانی که از متهمین اصلی این پرونده می باشند در جلسه ای حضوری آقای دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات را تهدید می کنند که اگر اقدامی برای خلاصی آنها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان امر قتلها معرفی خواهند کرد که وزیر وقت بلافاصله این برخورد را به مسئولین عالیرتبه نظام گزارش و موضوع را تا دستگیری متهمین پیگیری می نماید و با تشکیل کمیته پیگیری قتلها به دستور ریاست محترم جمهوری و اقدامات موثر اتخاذ شده از سوی وزیر وقت اطلاعات و تدابیر مقامات عالیرتبه نظام، این توطئه شوم افشاء و به شناسائی و دستگیری طراحان اصلی و مجریان این جنایات منجر می گردد.

بر همین اساس هرچند متهمین در روزهای اول بازداشت عنوان می کردند قتلها به دستور مسئولین مافوق آنها در وزارت انجام پذیرفته است و آنها تلاش فراوان کردند تا نقش سعید امامی در دخالت در انجام قتلها را بپوشانند لیکن با پیشرفت تحقیقات و روشن شدن مسایل و اعترافات که متهمین داشتند، بی اساس بود و هدف آنها از طرح این ادعا که در راستای متهم نمودن وزیر اطلاعات و نهایتاً مسئولین عالیرتبه نظام بوده مشخص گردید. عاملین اصلی این جنایات

در اعترافات صریح خود در این خصوص اعلام داشته‌اند: «به منظور ایجاد فضای مناسب جهت متهم نمودن وزیر اطلاعات طی چند مرحله قبل و بعد از قتل‌ها به اتفاق به ملاقات وزیر رفتیم بدون آن که مسئله قتل‌ها مطرح گردد پیرامون مسائل دیگری صحبت کردیم و طرحمان این بود که بعداً بیائیم و بگوئیم ما این قتل‌ها را به درخواست وزیر انجام داده‌ایم و این جلسات هم در همین ارتباط بوده است.»

همچنین حسب اعترافات صریح موجود در پرونده، متهمین در نظر داشته‌اند در راستای فضا سازی و جوسازی‌های مورد نظر خود نزد مسئولین وزارت اطلاعات و به خصوص نزد وزیر وقت، به نحوی سخنی یا نوشته‌ای در تأیید اقدامات جنایت آمیز خود به دست آورند تا بتوانند در زمان مناسب و شرایط مقتضی با افشاء آن‌ها قتل‌ها را به يك فتنه داخلی تبدیل نمایند که این تلاش‌ها با شکست کامل مواجه می‌شود و حتی در پی نویس یکی از گزارشات تند علیه یکی از سوژه‌ها که بعداً توسط همین گروه به قتل می‌رسد وزیر وقت اطلاعات نوشته است:

«مراقب باشید این سوژه‌ها بزرگ نشوند این‌ها خیلی علاقه به بزرگ شدن دارند.»

۵ - در این پرونده جمعاً ۲۳ نفر به عنوان متهم تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که در خصوص آن‌ها قرار تأمین قانونی صادر شده است. تعدادی از این افراد کسانی هستند که در

اوایل تحقیق به عنوان مظنون توسط مقامات رسیدگی کننده دستگیر شده بودند که پس از انجام تحقیقات مشخص گردید در جریان قتل‌ها دخالتی نداشته اند یا نقش آن‌ها در این جریانات کم رنگ بوده است که پس از انجام تحقیقات لازم با قرار تأمین متناسب قانونی آزاد شده‌اند. در ضمن متهمین و عوامل اصلی پرونده به جز یکی از متهمین که مبادرت به خودکشی نموده است در بازداشت به سر می‌برند و تحقیقات از آن‌ها همچنان ادامه دارد.

نکته مهمی که در خصوص شخصیت متهمین اصلی این پرونده و طراحان این جنایات وجود دارد این است که مدت‌ها طول کشید تا با تحقیقات گسترده و کشف حقایق، چهره واقعی آن‌ها که متظاهر به گرایش‌های سیاسی مختلف بودند برای مسئولین پرونده روشن شود، چرا که صرف نظر از چگونگی ورود و گزینش این افراد و ارتقائشان در وزارت اطلاعات (که از لحاظ مدیریتی موضوعی قابل بحث و بررسی است)، آن‌ها موفق شده بودند خود را به عنوان عناصری مؤمن و متعهد جا بزنند و تصورات اولیه این بود که این‌ها با انگیزه دلسوزانه ولی بایک تحلیل غلط دست به این اقدامات زده‌اند. بعد از گذشت شش ماه از تحقیقات معلوم شد که نظام اسلامی چه خسارت بزرگ و ضربه جبران ناپذیری را از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می‌کرده آن‌ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل

اعتماد نبوده‌اند.

۶ - متعاقب بازداشت آقای سعیدامامی در ۷۷/۱۱/۵ که نقش هدایتگری و برنامه ریزی این توطئه را برعهده داشته است و پیشرفت تحقیقات و روشن شدن بسیاری از مسائل پرونده و به دست آمدن برخی سرنخ‌ها در خصوص ارتباط وی با بیگانگان، نامبرده که دریافتی بود مسئولین پرونده چهره واقعی او را شناخته‌اند و احساس می‌کرد هیچگونه راه فراری از چنگ عدالت اسلامی ندارد بارها درصدد خودکشی برآمد و از زمان اولین اقدام وی به خودکشی در تاریخ ۷۸/۲/۱۳ تا زمان مرگش شش بار دست به خودکشی زد که توسط مأمورین مراقب نجات پیدا کرده است و گزارش کلیه موارد آن در پرونده مضبوط می‌باشد و مسئولین نظام در جریان اقدام به خودکشی‌های متعدد نامبرده قرارداداشته و موضوع آخرین اقدام وی برای خودکشی در تاریخ ۷۸/۳/۲۶ نیز در همان روز به مسئولین از جمله شخص آقای رئیس جمهور محترم اطلاع داد و مراقبت‌های ویژه پزشکان متخصص در طی ۷۲ ساعت به لحاظ شدت جراحات داخلی و تأثیر سموم داروی مصرف شده وی در تاریخ ۷۸/۳/۲۹ فوت می‌نماید و جسد مشارالیه توسط مسئولین بیمارستان جهت انجام تشریفات قانونی تحویل پزشکی قانونی می‌شود.

در این رابطه با عنایت به این که مراجع قضائی طبق ماده ۸۲ قانون آئین دادرسی کیفری مکلفند در خصوص علت مرگ

از پزشکی قانونی بخواهند لذا از پزشکی قانونی درخواست گردید تا با کالبد شکافی و انجام تحقیقات آزمایشگاهی علت مرگ مشارالیه را تعیین و اعلام نماید.

پزشکی قانونی نیز پس از انجام بررسی های لازم صراحتاً علت مرگ را اختلال تنفسی متعاقب خوردن داروی نظافت و مسمومیت با سم آرسنیک موجود در آن اعلام نمود.

در عین حال با توجه به شبهاتی که پیرامون قضیه مطرح گردید، دادسرای نظامی تهران ضمن انجام پاره ای تحقیقات مجدداً از پزشکی قانونی تقاضا نمود در خصوص میزان آرسنیک داروهای نظافت موجود در بازار و میزان اثربخشی آن در مرگ انسان بررسی های دقیق علمی به عمل آورده و نتیجه را اعلام نماید. پزشکی قانونی نیز در پاسخ اعلام داشت: چهار نمونه مختلف از داروی نظافت موجود در بازار با دو روش آزمایشگاهی مورد بررسی قرار گرفت نتیجه آزمایش کیفی از نظر وجود ماده سمی آرسنیک در هر چهار مورد مثبت و در آزمایش کمی، میزان سم به دست آمده نمی تواند به صورت حاد و فوری باعث مرگ انسان شود، ولی از آنجا که سم آرسنیک در داروی نظافت همراه با مواد آهکی و املاح محرک دیگری است که همگی خاصیت سوزندگی شدید مخاط مری، معده و دستگاه گوارش هستند عوارض مذکور همراه با ایجاد اختلال در عملکرد سایر سیستم های بدن به ویژه دستگاه تنفسی، موجبات مرگ ناشی از خوردن داروی نظافت را فراهم

می سازد. در این گزارش با تأکید بر گزارش اولیه معاینه جسد اعلام شده است که به صورت وسیع و بارز در کالبد شکافی و آزمایش آسیب شناسی رؤیت شده و نتیجه آزمایش سم شناسی ارسنیک نیز در بررسی معده و احشاء مثبت قوی بوده است که مجموع علائم مذکور و مشاهدات بالینی مندرج در پرونده بیمارستانی ذریبط حاکی از خوردن داروی نظافت می باشد.

لذا با عنایت به مراتب فوق هیچگونه شبهه‌ای در خصوص خودکشی سعید امامی وجود نداشته و خصوصاً با توجه به گزارش پزشکی قانونی، پرونده بالینی متهم و محتویات و گزارشات موجود در پرونده بازداشتگاه متهم، انجام معاینه محل احضار و انجام تحقیقات از کلیه مأمورین پیرامون قضیه خودکشی سعید امامی به وسیله خوردن داروی نظافت قطعی و مسلم است.

ضمناً در خصوص سهل انگاری مأمور مراقب و مسئولین بازداشتگاه در مورد مراقبت از سعید امامی و این که داروی نظافت در اختیار وی گذاشته‌اند، ضمن تنبیه انضباطی متخلفین، موضوع در یکی از شعب دادرسی نظامی تهران تحت بررسی قرار گرفته و اقدامات لازم جهت برخورد قانونی با متخلفین به عمل آمده است که نتیجه آن متعاقباً به اطلاع خواهد رسید.

۷ - در پایان ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد:

الف: این سازمان تلاش دارد تا حد امکان اطلاعات

مربوط به پرونده را در فرصت‌های مناسب به استحضار عموم برساند لیکن برخی جزئیات و ارائه بخش‌هایی از مطالب و اطلاعات موجود در پرونده به دو دلیل امکان پذیر نیست. اول آن که تحقیقات دادرسی تمام نشده است و طرح برخی مسائل به ادامه تحقیقات نطمه وارد می‌آورد و دوم این که با توجه به ابعاد مختلف پرونده بخشی از اطلاعات آن به مسائل امنیتی و مصالح کشور ارتباط پیدا کرده است که طرح آن موجب خدشه به امنیت کشور خواهد شد. لذا شرعاً و قانوناً مجاز به افشای آن نخواهیم بود و مسلماً توقع و انتظار مردم فهیم ایران نیز افشای اطلاعاتی که دشمن بتواند از آن در جهت ضربه زدن به امنیت ملی کشور بهره برداری کند برملا گردد نمی‌باشد. ضمناً در مورد مطالبی که تا کنون اعلام شده است مستندات قانونی وجود دارد که انشاءالله در زمان مقتضی به اطلاع مردم بزرگوار ایران خواهد رسید.

ب: در شرایطی که به منظور ریشه یابی فتنه و توطئه دشمنان، جامعه ما بیش از هر زمانی نیاز به آرامش دارد و رسیدگی به این نوع پرونده‌ها که از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است ایجاب می‌نماید که اعتماد عمومی نسبت به مراجع قانونی و رسمی تقویت شود و به مشکلات موجود دستگاه‌ها و مسئولین رسیدگی کننده توجه شود. متأسفانه برخی افراد غیرمسئول با تحلیل‌ها و اظهارنظرهای غیرمستند، غیرمنطقی و خلاف واقع خود در خصوص این پرونده و متهمین

آن، ضمن ایجاد جنجال و تردید و ابهام آفرینی در جامعه اقدام به زیر سؤال بردن تحقیقات انجام شده و مقامات مسئول رسیدگی می نمایند. لازم است به این افراد یادآوری شود که می بایست پاسخگوی اظهارنظرها و موضع گیری های خود باشند و البته مرجع قضائی نیز پاسخگوی اعمال و اقدامات خود در مقابل مراجع قانونی خواهد بود و مسئولین رسیدگی کننده به این پرونده با تسلط کاملی که بر موضوع و برکار خویش دارند مصمم هستند با توفیقات و عنایات الهی با تکیه بر پشتیبانی مسئولین کشور و مردم بدون هیچگونه اثر پذیری از جوسازی ها و جنجال ها به وظیفه سنگین و الهی و ملی خود عمل نموده و پیگیری این پرونده را با قاطعیت ادامه دهند تا آخرین نفر از این فتنه گران و جنایتکاران را به دست عدالت بسپارند.

ج: این پرونده ملی به دلیل اهمیت و حساسیتی که دارد توجه افکار عمومی داخل و خارج کشور را به خود جلب نموده و از موارد نادر در تاریخ قضائی ایران می باشد که به این اندازه مورد توجه قرار گرفته است و علاوه بر نظارت مراجع قانونی، مسئولین عالیرتبه نظام، مردم و مطبوعات نیز با حساسیت بالائی آن را دنبال می کنند.

سازمان قضائی نیروهای مسلح به عنوان مرجع رسیدگی کننده به این پرونده ملی از این نظارت گسترده به خصوص نقش مثبتی که مطبوعات در پیگیری پرونده داشته اند استقبال

می‌نماید و موکداً اعلام می‌دارد این پرونده ملی و فراجناحی است و اصولاً علیه نظام و جناح‌های درون نظام طراحی و به اجراء درآمده است و جناحی کردن آن در راستای اهداف طراحان این توطئه شوم و برخلاف واقع و مصالح ملی است و شایسته می‌باشد همه افراد، گروه‌های سیاسی و مطبوعات کشور با ایجاد فضای لازم، مسئولین رسیدگی کننده را کمک کنند تا ریشه‌های این فتنه به یاری خداوند متعال شناسائی و نابود شود و سایه نا امنی در کشور که ضرر آن متوجه تمامی گروه‌های سیاسی و مردم است برطرف گردد. در خاتمه اعلام می‌شود مطالب مهم و جدید دیگری نیز در تحقیقات به دست آمده است که انشاءالله در زمان مناسب که انتشار آن خللی به روند تحقیقات وارد نسازد به اطلاع عموم خواهد رسید.

روابط عمومی سازمان قضائی نیروهای مسلح

مجله یالشارات الحسین

شماره ۶۱ شهریور ۷۸ می نویسد:

علیرضا نوری زاده ضد انقلاب معروف و فراری در گفتگویی با رادیو فرانسه مدعی شد که حدود ۳ هفته بعد از قتل فروهر و همسرش اطلاعاتی درمورد نقش سعید امامی به دستش رسید و بعد از مدتی نزدیک به ۲۳ صفحه از اعترافات سعید امامی را دریافت کردم که نشان می داد حدود ۱۰۰ ساعت بازجویی شده است.

نوری زاده که سالها از کشور فراری می باشد، معلوم نیست با کدام عامل نفوذی در دستگاه های اجرائی مرتبط است که به محرمانه ترین اطلاعات دسترسی دارد.

در هنگامی که نامه فرماندهان ارشد سپاه به رئیس جمهور منتشر شد، وی ادعا کرد از پاسخی که رئیس جمهور به این نامه داده است خبر دارد!

کیهان تهران:

کیهان لندن از کجا نام سعید امامی را چند ماه پیش
فاش کرد؟

کیهان تهران، روزنامه‌ای که دیدگاه‌های تند روترین
جناح محافظه کار حکومت را بیان می‌کند، در مطلبی که روز
شنبه پنجم تیرماه در رابطه با قتل‌ها و مسئله خودکشی سعید
امامی (اسلامی) منتشر کرد، پای کیهان لندن و دکتر علیرضا
نوری‌زاده را هم درمسئله قتل‌ها به میان کشید و نوشت:

کمیته تحقیق قتل‌ها، باید از نوری‌زاده تحقیق کند و
بپرسد چگونه از چند ماه قبل از نام سعید اسلامی در رابطه
با قتل‌ها آگاهی داشته و جریان را در کیهان چاپ لندن نوشته
است

کیهان تهران آشکارا خشم خود را از این که حدود پنج
ماه پیش در کیهان لندن توسط دکتر نوری‌زاده پرده از اسرار
قتل‌ها و نقش سعید امامی معاون وزارت اطلاعات برداشته
شد نشان داد و خواستار آن شد که کمیته تحقیق قتل‌ها به
این مسئله رسیدگی کنند.

کیهان همچنین شدیداً به روزنامه های دگراندیش به ویژه «خرداد» حمله کرد و نقش آن هارا در برخورد با مسئله قتل ها مورد انتقاد قرار داد. روزنامه خرداد پیشتر نوشته بود مسئولین روزنامه کیهان (تهران) در جریان قتل های سیاسی به خاطر چاپ و مطالب بی شمار علیه نویسندگان و مخالفان سیاسی در حقیقت نقش پشتیبانی تبلیغاتی از سعید امامی یاند او را داشته اند.

کیهان تهران نوشت: دکتر ابراهیم یزدی هم باید مورد تحقیق قرار گیرد که از کجا می دانسته سردبیران چند روزنامه تهران از جمله کیهان مرتبا با سعید اسلامی جلسه داشته اند. این روزنامه همچنین نوشت باید معلوم شود میان رادیوهای آمریکا، اسرائیل، بی بی سی و فرانسه با روزنامه خرداد چه رابطه ای وجود دارد.

کیهان لندن شماره ۷۶۳

پنجشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۷۸

برابر با اول ژوئیه ۱۹۹۹

دفاعیات عبدالله نوری

و

قتل‌های زنجیره‌ای

عبدالله نوری و قتل‌های زنجیره‌ای

عبدالله نوری چهره‌ی برجسته‌ی جناح اصلاح‌گرایان، و یار و مشاور خاتمی که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای در کنار سعید حجاریان، اکبر گنجی، عمادالدین باقی، عباس عبدی، ماشاءالله شمس‌الواعظین، حمیدرضا جلائی پور و ... با شجاعت قابل‌تقدیری پیگیر پرونده جنایات وزارت اطلاعات در سال‌های پس از مرگ خمینی شد و در چند مورد با افشاگری‌هایش، مانع از آن گردید که علی‌فلاحیان و شرکایش مسیر تحقیقات پیرامون قتل‌ها را منحرف کنند. در جریان محاکمه‌اش در دادگاه ویژه روحانیت مطالبی را در رابطه با قتل‌ها و توطئه‌های تکان‌دهنده باندهای قدرت در دستگاه‌های امنیتی رژیم مطرح کرد که کمتر شخصیتی آن‌هم در جمع

مستولان نظام، تا کنون شهامت ابراز آن را داشته است.
من مقاله‌ی ماه آبان (نوامبر) خود را در روزگارانو چاپ
پاریس، به بحث درباره‌ی دفاعیات نوری و رازگشائی‌های او
اختصاص دادم. و هم زمان چاپ این مقاله را در سلسله
ضمائم این کتاب لازم دیدم.

عبدالله نوری در داگاه بلخ «ولی فقیه»

سرانجام عبدالله نوری مردی که از فردای دوم خرداد و پس از گذراندن چند ماه تجربه جنگیدن با دار و دسته مؤتلفه اسلامی و جامعه روحانیت و ذوب شدگان در ولایت، در مجلس شورای اسلامی، مردانه تر از بقیه یاران خاکی، پا به میدان گذاشته بود و برای برپائی جامعه مدنی و اعاده حاکمیت به ملتی که ۱۸ سال در فریب بزرگ جامعه توحیدی و عدالت اجتماعی و آزادی اسلامی گرفتار شده بودند هم از میز وزارت کشور دست شست و هم ریاست شورای شهر تهران را رها کرد. در ساعت يك و نیم عصر روز شنبه ششم آذرماه ۱۳۷۸ برابر با ۲۷ نوامبر ۱۹۹۹ از دروازه زندان اوین عبور کرد و به بندی رفت که پیش از او، رفقای محسن کدیور و غلامحسین کرباسچی، که نوری در دفاع از او جانانه تر از دیگران تلاش کرده و بهائی گزاف نیز بابت این دفاع پرداخته بود، در آن جا گرفته بودند.

حکایت عبدالله نوری حسین آبادی فرزند حاج محمدعلی متولد ۱۳۲۷ بدون تردید یکی از ماجراهای شنیدنی دوران سلطه ملایان بر ایران است. نوری نیز مثل استادش شیخ حسین علی منتظری حاضر نبود برای حفظ ریاست کرسی وزعامت، از آنچه عنوان اصول و به قول فرنگی‌ها «پرنسیب» در باورهایش جا گرفته بود بگذرد به منتظری گفته بودند چرا سه ماه دندان روی جگر نگذاشتی تا خاموشی خمینی و به دست گرفتن قدرت بنیان رژیم را دگرگون کنی، و آیا بهتر نبود تقیه می‌کردی و جلوی این همه مصیبت و بدبختی را برای خودت و مردم ایران بر اثر حاکمیت یافتن بساز و بفروش‌های سیاسی و آلوده دامان مدعی عصمت دینی، می‌گرفتی؟ منتظری در پاسخ (به روحانی صالح و البته موقع شناسی که این سؤال را مطرح کرده بود) گفته بود: «دینم اجازه نمی‌داد، سکوت کنم. شرفم نمی‌گذاشت تقیه کنم. شب‌ها خوابم نمی‌برد و فریاد مادران داغ‌دیده و زنان شوهر کشته و بچه‌های بی پدر در گوشم زنگ می‌زد. یک رکعت نماز درست نمی‌توانستم بخوانم. تصویر پیکرهای سوراخ سوراخ شده از گلوله در برابرم بود.» عبدالله نوری نیز در آخرین عباراتش در پایان دفاعیاتش در دادگاه ویژه روحانیت چنین می‌گوید:

«یکصد و شصت سال پیش با حضور امیرکبیر در حاکمیت ایران دولتمرد ژاپنی «میجی» اصلاحات را در کشورش آغاز کرد. هر دو کشور وضعی مشابه داشتند اصلاحات امیر کبیر

و میجی نیز با یکدیگر شباهت‌های فراوانی داشت اما در ژاپن میجی ماند و اصلاحات او ژاپن را که از نظر معادن و امکانات و تاریخ و فرهنگ و تمدن، بر ملت ایران برتری نداشت به يك ملت ثروتمند مقتدر و سربلند تبدیل کرد، ولی در ایران با از بین بردن جریان اصلاحاتی که با امیرکبیر آغاز شد ملتی که روزی مهد علم و تمدن بود به يك زائده جهانی تبدیل گردید.

اکنون فرصت دیگری پیش آمده است و ملت هوشمند ایران بر خلاف پیش بینی‌های سیاستمداران و اندیشمندان ایرانی و حتی جهان، در آستانه هزاره سوم بارخداد دوم خرداد فرصت دیگری را برای بقا خلق کرد ... ایران سرزمین ارتباط و تعقل است و نه آنزوا و تشنج، فرهنگ اصیل ایرانی با تساهل و تنوع و مدارا سرشته است نه تنگ نظری و خشونت، غاد واقعگرایی و پویایی است و نه مثال جزمیت و تحجیر. بگذاریم ایرانی بودن تداعی کننده عقلانیت و فرزاندگی باشد و همزیستی مسالمت آمیز مذاهب و فرهنگ‌ها را به یاد آورد و همچنان سرزمین ابوریحان و زکریای رازی و ابن سینا و عمر خیام و خواجه نصیرها شناخته شود. ... این جانب هیچ هراسی نسبت به تصمیم شما ندارم و چه شکوهمند است که خداوند فدیه، آزادی خواهی و اسلام خواهی را به زیباترین وجه از این عبد امیدوار پذیرا باشد ... الهی آن که تو را یافت چه چیز از دست داد و آن که از تو فاصله گرفت چه به دست آورد ... پروردگارا بر تو اعتماد دارم و اتکال این بنده

کمترین را فقط و فقط به خود مقرر فرما و امید مرا از همگان قطع فرما که این مخلوقات تو همه و همه سراسر نیازند و محتاج ...»

نوری در همان ماه‌های نخست وزارتش، وقتی به دانشجویان اجازه برپائی تظاهرات داد و گفت پارك لاله را هاید پارك ایران خواهد کرد و دفاع از کرباسچی رهبری تظاهرات اعتراضی مردم را بر عهده گرفت، تکلیف خود را با وجدانش روشن کرده بود.

بعضی از این خواب رفتگان و سحر شده‌های خارج نشین (چه از نوع مسحور ولایت بت اعظم مجاهد در بغداد و چه از طائفه هفت تا و نصفی کمونیست‌های عاشق عموجان انور و دائی جان استالین و چه البته از تیره واماندگان در قهوه خانه نوستالژیک تمدن بزرگ) با ذکر این که بلی این آقای نوری همان کسی است که سال‌ها مسئولیت‌های بزرگ در رژیم داشت و چنین و چنان کرد و امروز نیز در دعوای ساختگی نقش حسین مظلوم را بازی می‌کند، کوشیدند و هنوز هم تلاش می‌کنند، از قدر و منزلت نوری بکاهند. در پاسخ به این‌ها تنها می‌توان گفت میرزاتقی خان امیر کبیر نیز در دوران امیرنظامی‌اش تافته‌ای جدا بافته از دیگر اقرانش نبود و دیگر مصلحان و آزادیگان جامعه ما در دو قرن اخیر سرمان نازل نشده بودند. مصدق دیرسالی وزارت و امارت در حکومت‌های مستبد داشت. اما وقتی ریاست وزرائی شاه را

پذیرفت شخصیت ذاتی و جنم خود را نشان داد. در دوران شاه دولتمردان آزاده و صالح کم نبودند همانطور که بعد از انقلاب نیز آزادگانی که سر از اطاعت خمینی پیچیدند و بعد از او نیز به مقابله با ورثه‌اش پرداختند، تعدادشان کم نیست مگر فروهر وزیر کار نخستین کابینه انقلاب نبود؟

باری به اعتقاد من عبدالله نوری که روزنامه‌اش «خرداد» شجاعانه ترین ادعایمانه‌ها را علیه حاکمیت در جریان قتل‌های زنجیره ای و حوادث دانشگاهی صادر کرد، به ندای انقلاب درویش پاسخ داد و به جای آن که مهره‌ای در میان پیچ و مهره‌های ولایت استبداد باشد به رهروی بدل شد که خیلی زود در صف اصلاح طلبان، از همه جلو افتاد و ملیون‌ها انسان ایرانی به حرکات و گفتار و رفتارش چشم دوختند. این که خرداد تنها در شهر قم با تیراژ بیست و هفت هزار نسخه در روز تیراژی برابر با تمامی روزنامه‌های جناح راست، در پایتخت مرجعیت و حوزه پیدا کرده بود، آیا خود دلیل قاطعی بر این حقیقت نیست که هزاران طلبه جوان در قم که حالا کامپیوتر نیز در دست‌شان قرار دارد به نوری به عنوان يك «مارتین لوتر» شیعه می‌نگرند، شاید محسن کدیور رفیق همسفر نوری در گذر از معبر ارتجاع و استبداد، از نوری در زمینه‌های اندیشه دینی و فقه‌ای، بلندپایه تر باشد، اما شجاعت و صراحت شگفتی‌آور نوری حداقل در چشم هزاران طلبه و روحانی به شك رسیده، او را در جایگاه ویژه‌ای قرار

داده است که تا کنون کمتر روحانی بعد از سیدحسن مدرس به آن دست یافته است. کدیور همه گاه به عنوان يك متفکر و اندیشه ورز بلندپایه، در کار اصلاح دین و مذهب، از کناره میدان سیاست عبور می کرد (و نمی دانم بعد از آزادی اش که قاعدتاً باید چند ماه دیگر باشد، همچنان برکناره خواهد رفت، و یا آن که مثل نوری به جدال با ولایت جر پا به میدان خواهد گذاشت).

اما نوری از همان آغاز در وسط میدان بود. و همین امر موقعیت او را در میان مجموعه روحانیون مترقی و مصلح متمایز کرده است. درعین حال نوری با روشنفکران ایرانی همصدا شده بود و همراه آنها قلب استبداد و ارتجاع را نشانه می رفت.

محاکنه عبدالله نوری که با کیس فرخواست کاملاً سیاسی ای «نکونام» دادستان دادگاه ویژه روحانیت آغاز شد، در واقع تلاشی حساب شده از سوی جناح راست برای فلج کردن اصلاح گرایان و شخص خاقی بود که وقتی مجلس، دست راست او یعنی عبدالله نوری را با رأی عدم اعتماد قطع کرد، بلافاصله نوری را به معاونت خود برگزید و با آن که نوری به توصیه خود خاقی با شرکت در انتخابات انجمن شهر، ریاست انجمن شهر پایتخت را در دست گرفت، همچنان به عنوان مشاور غیر رسمی او را در کنار خود داشت. به خاک انداختن نوری از دید جناح اصلاح گرا يك ضرورت بود چون با بودن

او در صف نامزدهای انتخاباتی جناح اصلاح گرا حتی شورای نگهبان قادر نبود او را فاقد صلاحیت اعلام کند چون عضویت وی در مجمع تشخیص مصلحت نظام که اعضایش همگی منتخب رهبر هستند به منزله کارت ورود نوری به انتخابات بود. در چنین صورتی او قطعاً به صورت وکیل اول تهران از صندوق بیرون می آمد و بعد هم ریاست مجلس از آن او می شد و در چنین صورتی وجود دو اصلاح گرای هم عهد (خاتمی و نوری) در رأس قوه مجریه و مقننه و يك نيمه اصلاح گرای خداترس در رأس قوه قضائیه (محمود هاشمی شاهرودی) می توانست برای محافظه کاران دست راستی خیلی خطرناک باشد. آنچه مسلم است تغییر صورت مسئله پس از شروع دفاعیات نوری است. به این ترتیب که پس از یکی دو جلسه دادگاه، این شخص خامنه ای بود که از پشت پرده به عنوان مدعی العموم با نوری به جدال برخاسته بود. شنیدم به نوری پیغام داده بود شما کوتاه بیایید و بحث رهبری را مطرح نکنید. مسئله شما نیز با يك حکم تعزیری و جریمه حل می شود. (مثل مورد خوئینی ها) اما این بار این دست راستی های تنها نبودند که می خواستند همانطور که خوئینی ها را از صحنه خارج کردند، نوری را نیز از بازی بیرون کنند. بلکه این بار رهبر جمهوری اسلامی و به اعتباری کل نظام (منهای خاتمی و مجموعه همراه او) با نوری طرف بود. چرا که او در دادگاه کل نظام را محاکمه می کرد. در واقع از اولین ساعات دادگاه

آشکار شد که نوری در مقام دادستان به نمایندگی از سوی ملت و «سلیمی» و «نکونام» قاضی دادستان دادگاه در مقام وکلای مدافع حاکمیت رویاروی هم قرار گرفته‌اند. پیش از پرداختن به جریان زندانی شدن نوری و بازتاب این امر در جامعه و پیش بینی‌های ما در رابطه با رویدادهای احتمالی آینده، اجازه بدهید سری به دادگاه نوری بزنیم و به طور فشرده ببینیم او در برابر اتهامات نماینده حاکمیت چه‌ها گفته است.

نوری بخش اول سخنان خود را با اشاره به غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت آغاز کرد. از دید او این دادگاه يك بار و به طور موقت، توسط خمینی و برای حفظ آبروی روحانیون خطاکار ایجاد شد و پس از مرگ او و جاهت قانونی خود را از دست داد.

و زمانی که رئیس دادگاه ادعا کرد رهبر رژیم این دادگاه را تأیید کرده است، نوری پاسخ داد قانون اساسی چنین اختیاری را به رهبر نداده است و اگر خمینی کارهای فراقانونی کرد او يك استثنا بود چون مشروعیت خود را از انقلاب و ملت مرجعیتش گرفته بود، حال آن که خامنه‌ای مدیری منتخب است که از سوی خبرگان برگزیده شده و اختیاراتش محدود به آن چیزی است که قانون اساسی تعیین کرده است و بنا براین نمی‌تواند فراقانون عمل کند. نوری سپس در سخنانی که به يك ادعای نامعنا علیه حاکمیت ولایت فقیه می‌مانست در پاسخ

سلیمی که او را به نفاق و همصدائی با مجاهدین و دشمنان نظام متهم کرده بود چنین گفت:

«جناب آقای سلیمی با خروج از طریق اخلاقی قضائی، ضمن مقایسه موضوع با اعمال منافقین می‌گویند: «حالا که خود متهم شده‌اید و پرونده شما در حال رسیدگی است و با جوسازی‌ها و ایجاد جو نا امنی در بیرون نتوانسته‌اید جلوی پیشگیری رسیدگی به این دادگاه را بگیرید، حالا با طرح این گونه مسائل می‌خواهید مانع رسیدگی به این پرونده و اتهامات خودتان بشوید» متأسفانه باید بگویم که این گونه جملات که نشانه فرهنگ قانون‌گریزی هستند نه اظهارات و اقدامات این جانب. هرمتهم حق دارد در نخستین جلسه دادگاه ایرادات قانونی را که به جریان تحقیقات و دادرسی و صلاحیت دارد مطرح کند. حال چنانچه متهمی از این حق خود استفاده کرد و در نهایت احترام با بیان استدلالی و علمی به طرح ایراد عدم صلاحیت دادگاه پرداخت، آیا به جای استدلال علمی باید يك چنین رفتاری با وی شود؟ آیا اگر کسی سر تسلیم در برابر شما فرود آورد و آنچه را که به او، از روا و ناروا گفتید همه را شنید و پذیرفت دم نزد. آیا قانونی رفتار کرده است.

در زمینه قانون‌ها و صلاحیت‌ها، یکی از شقوق بحث راجع به حدود اختیارات ولایت فقیه در قانون اساسی است که آیا این نهاد محصور به قانون اساسی است و یا موقعیتی مافوق قانون اساسی دارد؟ آیا طرح این بحث جرم است؟ آیا

اگر کسی معتقد باشد که حدود اختیارات ولی فقیه تنها مقید به موارد قانونی است و بیش از این اختیاری ندارد، مرتکب جرم یا گناهی شده است؟ در کدام قانون یا فتوایی چنین اعلام شده است؟ این نکته نیز شایسته توجه است که در سابقه قانون گذاری ایران و جهان، موردی وجود ندارد که قانون گذاران امری را که به طور بنیانی برخلاف قانون اساسی موجودیت یافته است، تأیید و امضاء کرده باشند.

به موجب اصل يك صدو پنجاه و نهم قانون اساسی، هم تشکیل دادگاه‌ها و هم تعیین صلاحیت آن‌ها منوط به حکم قانون است. بنا براین لازم است در قانون هم افتتاح يك مرجع قضائی تصریح گردد، هم حدود صلاحیت آن و طبعاً راه و روش دادرسی‌اش ... درحالی که چنین امری در مورد دادگاه ویژه روحانیت به عمل نیامده و حدود صلاحیت و آئین رسیدگی آن به هیچ وجه مشخص نگردیده است و ابعاد ایرادات قانونی به آن به اندازه‌ای وسیع است که هیچ تحلیل حقوقی قادر به پاسخگویی به آن نیست و من تعجب می‌کنم وقتی شما بدون رعایت قوانین و اصول حقوقی، هر ناروایی را به من نسبت داده‌اید، چطور از من انتظار دارید که از بیان نظرات خود صرفنظر کنم.

فارغ از مباحث راجع به قانونی بودن دادگاه و دادرسی ویژه روحانیت، آن مواردی هم که در پاسخ به ایرادات من راجع به هیئت منصفه بیان شد همچنان مخدوش و مردود است.

به موجب اصل ۱۶۸ قانون اساسی تعیین شرایط و نحوه کار هیئت منصفه با قانون است. لایحه قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب نیز مقررات راجع به هیئت منصفه را تعیین کرده است. در حالی که هیئت منصفه حاضر در این دادگاه مطابق قانون تشکیل نشده و چون اعضای آن، از اقشار مختلف نمی باشد نمی تواند نماینده افکار عمومی به حساب بیاید. جای تعجب است که آقای نکونام مدعی است اعضای هیئت منصفه از اقشار مختلف اند. لطفاً مشخص فرمائید کدام يك از آقایان اقشاری مانند کارگران، کشاورزان، کارمندان پزشکان، بازرگانان، زنان و ... هستند البته آقای نکونام با توضیحی که داده اند، مشخص کردند که اقشار مردم را چه کسانی می دانند: استاد دانشگاه، نماینده ولی فقیه، نماینده رهبری، نماینده امام، نماینده مجلس، مسئول روزنامه و قاضی ...

در جرائم مطبوعاتی، تعیین مجرمیت متهم و استحقاق تخفیف وی برعهده هیئت منصفه‌ای که نماینده افکار عمومی باشد و در این مورد قاضی ناچار است که از تصمیم هیئت منصفه تبعیت کند. بنا بر این حتی اگر قائل به قانونی بودن این دادگاه ویژه باشیم، هیئت منصفه‌ای که قانونی نیست، صلاحیت اخذ تصمیم ندارد و لذا چون حضور هیئت منصفه قانونی شرط صلاحیت ذاتی هر دادگاه در رسیدگی به جرایم مطبوعاتی است و در این دادگاه هیئت منصفه قانونی وجود

ندارد، اولاً دادگاه همچنان برای رسیدگی به پرونده اتهامی این جانب به عنوان مدیر مسئول خرداد فاقد صلاحیت ذاتی است و ثانیاً هیئت منصفه انتصابی دادگاه به دلیل قانونی نبودن صلاحیت اخذ تصمیم در مورد این جانب را ندارد. اصل ۱۶۸ که در جرایم سیاسی و مطبوعاتی هیئت منصفه را لازم دانسته چون عمدتاً این نوع جرائم منازع میان گروه‌های سیاسی و یا مطبوعاتی با حکومت است و قانونگذار نخواسته در این منازعه، حکومت فعال‌میشاء باشد حال اگر هیئت منصفه منصوب حکومت و یا بدتر از آن خود دستگاه قضائی باشد هیئت منصفه فرمایشی، غمایش بسیار مضحکی خواهد بود.

در مورد ابلاغ‌های حضرت امام خمینی به دادستان‌های قبلی این تشکیلات توجه شما را به تاریخ این ابلاغ‌ها جلب می‌کنم که در ۶۶/۲/۲۵ صادر شده‌اند. حال آن که نامه ایشان خطاب به نمایندگان مجلس در تاریخ ۶۷/۹/۷ صادر گردیده و در آن به بازگشت همه به قانون اساسی تصریح شده است. در واقع نظری را که ایشان در نامه ۶۷/۹/۷ در خصوص عمل همه (از جمله شخص خودشان) طبق قانون اساسی ابراز داشته‌اند، حاکی از این است که ایشان شیوه‌های خلاف قانون اساسی را استثنائی و موقت دانسته‌اند و اراده ایشان بر استقرار دائمی کردن امری مانند دادگاه ویژه روحانیت، به عنوان نهادی خلاف قانون اساسی نبوده است. اما بعدها و به ویژه با تصویب آئین نامه دادرسی و دادگاه ویژه روحانیت، این

مشکلات به صورت دائمی درآمده است. اگر فرمایشات حضرت امام ملاء عمل امروز باشد، تأکید ایشان بر انجام امور مطابق با قانون اساسی، با وضعیتی که در این دادسرا و دادگاه پدید آمده است، مغایرت دارد و دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت قانونی نبوده و صلاحیت رسیدگی به جرایم مطبوعاتی از جمله پرونده اتهامی این جانب را ندارد.

آقای نکونام در عبارتی از سخنان خود موضوع غایبندگی‌های امام را مطرح کرده‌اند. در اینجا لازم می‌دانم نکته‌ای را که حداقل به لحاظ نظری قابل بحث است عنوان کنم. اگر چه معتقد هستم یکی از کسانی که در انقلاب اسلامی ما بیشترین حساسیت را در عمل به قانون و اجرای آن داشته، حضرت امام بوده‌اند، اما علمای جامعه‌شناسی که در خصوص انقلاب‌ها نظریه پردازی کرده‌اند، بر اساس مطالعه انقلاب‌های جهانی يك چنین جمع بندی دارند که هر انقلابی سه چهره دارد:

۱ - ایدئولوگ انقلاب

۲ - رهبری انقلاب

۳ - مدیران انقلاب

ایدئولوگ انقلاب کسی است که جهان بینی و استراتژی جنبش را ترسیم می‌کند و رهبرانقلاب ضمن بیان هدف‌ها و روش‌های تحقیق آن استراتژی جنبش را به سمت پیروزی به پیش می‌رانند.

این دو چهره ممکن است مانند انقلاب هند در دو نفر یعنی «گاندی» و «نهری» تجلی کند و ممکن است در انقلابی این دو تن در يك تن تجلی داشته باشد و فردی هم ایدئولوگ و هم رهبر انقلاب شناخته شود. نکته مهم این است که رهبر انقلاب کسی است که انقلاب بی نام او شناخته نمی‌شود، و اساساً جنبش انقلابی و پیروزی آن بدون او متصور نیست. او جزء ذات انقلاب است. اما آنان که پس از او بر مسند رهبری می‌نشینند مدیران انقلاب هستند. زیرا تاریخ جنبش انقلابی تا پیروزی آن را، می‌توان بدون آن‌ها تصور کرد، اما انقلاب که پیروز می‌شود و نظام سیاسی تأسیس می‌گردد، رهبران بعدی به تعبیر دقیق‌تر مدیریت انقلاب را بر عهده دارند، بر همین اساس ما امام را بنیانگذار انقلاب می‌دانیم.

این تفاوت گذاری دارای پیامدهای مهمی است و تفاوت‌های مهمی را نشان می‌دهد. رهبر انقلاب کسی است که مشروعیت خود را نه از نظام سیاسی و قانون، بلکه از خود انقلاب گرفته است. شأن رهبر انقلاب شأنی فراتر از نظام سیاسی و واجد اختیار تأسیسی است. او کسی است که نظام را تأسیس می‌کند و چه بسا در دوره انقلاب نهادهای فرعی آن را هم تأسیس کند. اما مدیران انقلاب بانهبران نظام سیاسی مشروعیت خود را از نظام و قوانین آن می‌گیرند.

لذا اختیارات ویژه و فرا قانونی رهبری انقلاب توجیه بردار بوده و ناشی از طبیعت جریان انقلابی است گو اینکه در

ایران، حضرت امام خمینی از همان ابتدا با اصرار بر تدوین قانون اساسی می‌خواستند نظام سیاسی را هرچه سریع‌تر قانونمند کنند.

اکنون اگر نگاهی به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بیفکنیم می‌بینیم که:

۱- حضرت امام بر اساس قانون اساسی رهبر نشده بود. بلکه رهبری ایشان چون ذات انقلاب بود. اما مقام رهبری فعلی بر اساس قانون اساسی رهبر شده‌اند.

۲- امام آفریننده انقلاب و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی است اما مقام رهبری مدیر این نظام و انقلاب است.

۳- ولایت فقیه گرچه در کتب فقهی مطرح بوده اما نظریه سیاسی - حکومتی ولایت فقیه به شکلی که در قانون اساسی آمده نشأت گرفته از امام بود و رهبری شخص امام در میان جامعه نشأت گرفته از ولایت فقیه نبود. و به عبارت دیگر جامعه از امام به ولایت فقیه رسید و نه از ولایت فقیه به امام. چرا که در آن دوران بحثی به نام ولایت فقیه کمتر در جامعه مطرح بود و اگر بحثی هم مطرح شده بود تنها همان بحث درسی حضرت امام در نجف اشرف بود و باز هم این امام بود که بحث ولایت فقیه را گستراند.

درچنین شرایطی می‌توان حق ویژه‌ای را جهت دوران انقلاب و شرایط بحرانی آن برای رهبری و مؤسس انقلاب قائل بود اگر چه امام همیشه دغدغه همین معنا را داشت و لذا در

مورخه ۶۷/۹/۷ و پس از پایان جنگ و فارغ شدن از حالت فوق العاده، خواستند همه بر طبق قانون اساسی عمل کنیم. حال اگر کسی این بحث را مطرح کند باید در پاسخ او گفته شود که موج آفرینی می کنی؟»

نکته جالب این که نوری در سخنانش زیرآب هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت را می زند. چرا که اکثریت این اعضا نه تنها از کارگذاران جناح راست، بلکه از کسانی هستند که در پرونده قتل های زنجیره ای متهم به همکاری با فلاحیان و سعید امامی بوده اند. و از آن ها به ویژه روح الله حسینیان، مدیر کل اسناد اسلامی و معاون ریشهری در دادگاه ویژه و مدیر کل وزارت اطلاعات و پور محمدی قائم مقام فلاحیان در وزارت اطلاعات، از دشمنان قسم خورده خاتمی و نوری هستند. مسیح مهاجری سردبیر جمهوری اسلامی و ابوترابی یکی از استیضاح کنندگان مهاجرانی و نوری در مجلس و دعاگو از آفتابه داران حضرت رهبر نیز تکلیفشان معلوم است. در سومین جلسه دادگاه، نوری به اتهامات دادستان در رابطه با نوشته های روزنامه خرداد در مورد قتل های زنجیره ای پاسخ می دهد که به اعتقاد من این بخش از گفته های او از تکان دهنده ترین مطالبی است که در رابطه با قتل ها عنوان شده است. به ویژه آن که نوری شرحی نیز از رفتار رژیم با اهل اندیشه می دهد که شنیدنی است. اینک این شما و سخنان نوری.

«در کیفرخواست آمده است: «عبدالله نوری باید پاسخ دهد چه کسی از روشنفکران را مزدور می‌داند؟ آیا نشر اکاذیب و حتی ایجاد نا امنی در جامعه نیست؟»

پاسخ من روشن و صریح است. حتما باید به یاد دارید که پروژه تهاجم فرهنگی با برنامه هویت به راه افتاد تا از روشنفکران چنین تصویری را به نمایش بگذارد. مگر از رسانه، ۶۰ میلیونی طی ۶ ماه، این سیمای خاص از روشنفکران به تصویر کشیده نشد؛ که «غرب زدگی و غرب باوری عمده‌ترین ویژگی عناصر مختلف طیف شبیه روشنفکری داخل و خارج محسوب می‌شود.»

که «روشنفکری در ایران از همان ابتدا بینان و وابسته متولد شده است.» که «در طیف شبه روشنفکران معاصر، هر چند عناصر و جریان‌های مختلفی به چشم می‌خورند که «هر يك از دیدگاهی خاص مشغول فعالیت هستند، اما تعمق در زمینه‌های اصلی تفکرات این جریان‌ها نشان می‌دهد که لیبرالیسم فصل مشترك مبانی فکری آنها را تشکیل می‌دهد.»

که «روند پیچیده تحقق اهداف تهاجم فرهنگی غرب، روشنفکران وابسته نقش عمده و اساسی را برعهده گرفته‌اند... روح غالب این جریان خودباختگی در برابر بیگانگان بوده است.»

که «در استراتژی نهایی غرب برای مقابله با نظام

اسلامی، یعنی تهاجم فرهنگی، روشنفکران وابسته نقشی خاص برعهده دارند. نقشی که بر مبنای تحلیل کلی سردمداران نظام حاکم از عملکرد روشنفکری وابسته طرح ریزی شده است. در این روند، سازماندهی عناصر غرب زده و یا غرب گرا، از اولین مسائلی است که توجه استراتژیست‌های نظام حاکم را به خود جلب کرده است. این هدف از طرق مختلفی دنبال شد که تماس‌های پنهانی، ترغیب‌های علنی و کمک‌های مالی، از مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود. در زمینه تماس‌های پنهان، خط مشخصی که در سال‌های اخیر دنبال شده است هدایت روشنفکران وابسته داخلی به تشکیل محافل است که ظاهری سیاسی ندارند و در قالب‌های ادبی، فرهنگی و مسائلی از این دست برپا می‌شوند.

که «وابستگی روشنفکران وابسته به دشمنان اسلام و ایران به ویژه آمریکا و صهیونیست‌ها نیازی به تحلیل ندارد و بر مبنای اطلاعات به راحتی قابل لمس و درک است».

که «در عمل این بخش از عناصر به ظاهر فرهنگی، جاده صاف کن امپریالیسم می‌شوند و با رسوخ باورهای لیبرالی و اومانیستی به ذهن جامعه، در کم رنگ شدن ارزش‌های اسلامی و ملی و در نهایت استحاله فرهنگی ملت ایفای وظیفه می‌کنند. در سال‌های اخیر به موازات توجه خاص مجامع شبه روشنفکری به دانشگاه‌ها، گرفتن امتیاز چاپ نشریه و روزنامه به عنوان یکی از بسترهای اصلی تحقق این هدف، در دستور

کار محافل روشنفکران غرب گرا قرار گرفته است.»

که «بررسی مستند سناریوی اجرایی تهاجم فرهنگی، روشن می‌سازد که در این روند، سه طیف مختلف و در برخی از وجوه کاملاً متفاوت، در تحقق اهداف این سناریو مشغول فعالیتند. دسته اول معدود کسانی هستند که عامل آگاه و عنصر هوشیار تحقق اهداف دشمنان فرهنگ این مرز و بوم به شمار می‌روند و عامدانه در ارتباط‌های سازمانی و یا کاملاً مشکوک، به ایفای نقش‌های محول شده به آنان مشغولند. عمده ترین تلاش کاملاً پنهان این گونه افراد، سازماندهی خط نفوذ در مراکز و محافل مختلف به ویژه مراکز علمی - فرهنگی است.»

همه این عباراتی که نقل شده عیناً از برنامه هویت بود که به صورت سریال از تلویزیون پخش شده است. در همان برنامه از مرحوم دکتر «زرین کوب» به عنوان «فراماسونی مزدور» یاد شده بود. در حالی که کیست که بتواند نقش تحقیقات استاد زرین کوب را که از مفاخر ادبیات و تاریخ این مرز و بوم است بر آثار مرحوم شهید مطهری انکار کند. بخش معظمی از استدلال‌های مرحوم مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام، مأخوذ از آثار مرحوم زرین کوب «کارنامه اسلام و بامداد اسلام» است.»

اما در برنامه هویت چه سیمایی از آن استاد فرزانه تصویر شده؟ آیا به جز ملکوک کردن شخصیت یکی از مهم‌ترین

پژوهشگران معاصر و دلسرد کردن خیل محققانی منجر شده که عاقبت تلاش و فعالیت علمی را معادل با جاسوس شمرده شدنشان می‌بینید، آیا این گونه برداشت‌ها ثمر دیگری به بار آورده است.

پاورقی یکی از روزنامه‌های عصر در سال‌های اخیر چه تعداد نویسندگان و روشنفکر را مزدور اعلام کرده است؟ علاوه بر این مگر چندی پیش يك روزنامه عصر با چاپ تصویری، همه روزنامه صبح را که روشنفکران مذهبی مدیریت آن را دارند، در يك تصویر به عنوان «مثلث صهیونیسم» معرفی نکرده بود؟

در همین دوران، روشنفکران مرتباً مورد تهدید قرار گرفته‌اند و با همین زمینه سازی‌ها چندتن از آنان نیز به قتل رسیده‌اند. شاید گمان رود که این سخنان درباره روشنفکران لائیک گفته شده است و حال آنکه تصویری که از روشنفکران مذهبی نیز ارائه شده چندان زیباتر نیست. به این عبارات که از برنامه هویت نقل می‌شود، توجه کنید:

«التقاط دینی اصولاً حاصل تلاش جمعی از شبه روشنفکران این سرزمین برای ایجاد رفرم میانی و معیارهای دینی است ... به استناد اظهارات آشکار و پنهان برخی عناصر اصلی تهاجم فرهنگی غرب، می‌توان این فرضیه را به عنوان يك نظریه اثبات شده مطرح کرد که رفرمیست‌های مذهبی از ارکان طرح غرب، برای استحاله ملت ایران و تشکیل حکومت

مورد نظر در ایران محسوب می‌شوند. حکومتی که تلاش می‌شود ماهیت ملی گرا و غرب گرا داشته باشد».

«رفرمیسم یا تجدید نظر در اصول و مبانی اسلامی، نسود پیچیده ای از این واقعیت است. رفرمیسم مذهبی در جوهر خود به عدول از اصول اسلام ناب تن در می‌دهد و به دلیل ناتوانی در دستیابی به جوهر و حقیقت دین با احساس خود کم بینی در برابر دیدگاه لیبرالیستی و اومانیستی، عملاً برداشت‌های منحرفی را در قالب تئوری‌های به ظاهر اسلامی ترویج می‌کند. رفرمیسم در تحلیل نهائی، جدائی دین از سیاست را مورد پذیرش قرار می‌دهد و خواسته یا ناخواسته عملاً در تحقق هدف عمده سناریست‌های تهاجم فرهنگی و کانون‌های قدرت جهانی مشغول فعالیت است».

آیا بر در و دیوار برخی شهرها، دکتر شریعتی تکفیر نشده است. در حالی که نقش مرحوم شریعتی در روشنگری نسل جوان و پیشبرد انقلاب اسلامی امری نیست که بتوان آن را رد کرد (کما اینکه تمامی مقام‌های ارشد نظام و مسئولان کشور در مقاطع مختلف از وی تجلیل کرده‌اند) آیا کسانی که شریعتی را مزدور و جاسوس و خائن خواندند، در جامعه وجود ندارند؟ مگر همین دو، سه سال پیش يك کتاب جنجالی در اثبات مزدور، جاسوس، ساواکی و خائن بودن شریعتی چاپ نشد؟ این در حالی است که مرحوم شهید بهشتی درباره وی می‌گوید او نقش مؤثری در هدایت جوانان و دانشگاہیان به

اسلام و انقلاب داشته است.

آیا در همین پرونده يك روحانی، متهم به غصب زدگی و عناد با اسلام نشده است؟ آیا یکی از مراجع تقلید را «پلید» نخوانده‌اند و مرجع تقلید دیگری را مرتبط با «انگلیس» معرفی نکرده‌اند؟ آیا انگلیسی خواندن مرجع تقلید نشر اکاذیب نیست؟ آیا در انواع تریبون‌های عمومی هرکس که با افکار يك جناح مخالفت کرده یا به نقد حکومت پرداخته، مزدور خارجی شناخته نشده است؟ چه کسانی نویسندگان و مطبوعاتی‌ها را دریافت کنندگان بودجه ۲۰ میلیون دلاری آمریکا و بلکه بودجه های پنهان سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا خوانده‌اند؟

مگر در همین اواخر یکی از اهل اخلاق و ادب، خرداد را روزنامه کثیف نخواندند و دیگری نگفت: که «روزنامه خرداد! راست بگو! اسلام، خدا، امام و ولی فقیه را قبول ندارم».

البته همه آگاهند که طی دهه گذشته، کاروان خردستیزان چه بلاتی بر سر روشنفکران و نویسندگان این دیار درآوردند. در مطبوعات خاص بدترین اهانت‌ها نسبت به روشنفکران ابراز می‌شد و گروه‌های فشار و چماقداران در دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی، اساتید و روشنفکران را مضروب و مرعوب می‌کردند. ظلم و ستمی که گاه بر اهل علم و خرد و روشنفکران و دانشگاهیان این دیار روا داشته‌اند، برای روحانیت آزاده و

پیرو امام غیر قابل توجیه است و من به عنوان يك روحانی و کسی که سالها در نظام جمهوری اسلامی مسئول بوده، اعلام می‌کنم که روحانیت هیچ نسبتی با روشنفکر ستیزان ندارد و روشنفکران را مغز و چراغ جامعه می‌داند. روشنفکران فارغ از موافقت یا مخالفت با آرایشان، چراغ حقیقت را روشن نگاه می‌دارند و با نقد خود نظام سیاسی را تقویت می‌کنند و طراز معرفت عقلایی را در جامعه ارتقاء می‌بخشند. روشنفکران با نقد خود به نوعی آسیب شناسی اجتماعی دست می‌یازند. روشنفکران هر جامعه از سرمایه‌های معنوی آن جامعه محسوب می‌شوند. در هر نظامی که روشنفکران را مخل امنیت می‌شمارند و آنان را با عباراتی مانند مزدور، جاسوس، فراماسونر، تهدید و تحریم می‌کنند و یا به سانسور آثار و آرایشان مبادرت می‌ورزند تنها نتیجه دستاوردش، هدم سرمایه‌های معنوی اجتماع و تضعیف و آسیب جدی همان نظام سیاسی خواهد بود. نمونه رسوای این سیایت در نظام سوسیالیستی شوروی در عصر استالینی در مخالفت با روشنفکران و متهم کردن آنان به مزدوری امپریالیسم مشهود و بارز است.

همچنین در اوج جنگ سرد، در آمریکا با سیاست سناتور مک‌کارتی، روشنفکران، متهم به مزدوری نظام کمونیستی شدند. در هر دو کشور با مزدور متهم شمردن روشنفکران، طرد و مراقبت از آن‌ها در دستور کار سیاست‌های امنیت ملی قرار داده شد. اما تاریخ، این دو واقعه را به عنوان ننگی

ملی برای دو کشور ضبط و ثبت کرده است.
 فرهنگ ایرانی - اسلامی مدیون فعالیت‌های فکری
 روشنفکران و بالاخص روشنفکران دینی همراه با نسل تواندیش
 روحانیان است. روشنفکران دینی در دودسته اخیر خیل عظیمی
 از جوانان را از طرق فرهنگی و با روش‌های مسالمت‌آمیز و
 مهربانانه به دین رحمت، دعوت کرده‌اند.

اما این که در کیفرخواست آمده: «چه کسی لات‌ها و
 ولگردها را انقلابی می‌داند؟» باید بگویم همان‌ها که متأسفانه
 با سوءاستفاده از نام مقدس حزب‌الله، چهره‌ای انقلابی به خود
 می‌گرفتند و نه تنها دانشگاهیان، که حتی روحانیت را در
 شهرها از جمله اصفهان و قم و تهران مورد حمله قرار می‌دادند،
 در نماز جمعه اخلاص ایجاد می‌کردند، به مجامع و اجتماعات حمله
 می‌بردند. کتابفروشی‌ها را آتش می‌زدند، و بعدها مع‌الاسف،
 در برخی محاکم، برخی از آن‌ها به جرائم اخلاقی و غیر اخلاقی
 محکوم گردیدند. اگر از نظر برخی، آنهایی که به طرف امام
 جمعه محترم اصفهان لنگه کفش و میله آهنی پرتاب کرده‌اند،
 افراد انقلابی خوانده نمی‌شوند؟

تنظیم کننده کیفرخواست انتشاریک یادداشت در روزنامه
 «خرداد» را عامل «ایجاد ناامنی و اغتشاش در یک جامعه»
 قلمداد می‌کند. پرسش این است که آیا انتشار یک یادداشت
 طنزآلود یک چهارم صفحه‌ی روزنامه باعث آشوب و ناامنی
 جامعه می‌شود؟

مقاله یاد شده، همان گونه که در ابتدای آن آمده است، نقدی است بر اظهارات فرمانده سابق سپاه پاسداران که طی آن قتل‌های زنجیره‌ای را به صهیونیسم و خارجیان نسبت داده است. این مقاله به طور کلی درصدد نفی و نقد این تصور است که تمام مشکلات داخلی، ریشه در خارج و توطئه‌های خارجی دارد، و چنین دیدگاهی جز آن که واقعیات را از چشمان ما پنهان کند نتیجه‌ای نخواهد داشت. «توهم توطئه» مشکلی است که سال‌ها به غفلتشان کشانده است.

اگر با فقه و حقوق، آشنائی داریم این عبارات چه جرمی به حساب می‌آیند؟ این عبارات کدام موضوع محرمانه را شامل می‌شوند؟ آیا باید جرم مرا ثابت کنند یا من بی‌گناهی خود را؟ آیا در مسلك تنظيم کننده کیفرخواست اصل بر مجرمیت است و آنچه باید اثبات شود بی‌گناهی است؟

در مورد یادداشت معرفی اعضای تشکیلات جنایت‌های سیاسی (صفحه ۷ کیفرخواست) در یادداشت مذکور تلاش‌های یکی از اعضای هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت، در خصوص قلب واقعیات و منحرف ساختن پرونده قضایی آدم کشانی که جان مردم را با سوءاستفاده از قدرت خود به سخره گرفته بودند، مورد بررسی قرار گرفته است.

این یادداشت پس از پخش برنامه «چراغ» از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی و اظهارات میهمان آن برنامه که به اعتراض عمومی منجر شد، تحریر و چاپ شده است. تلاش‌های

آن برنامه و آن گوینده و دوستانشان این بوده است که موضوع قتل‌های زنجیره‌ای را به هواداران جناب آقای رئیس جمهور و دوستان ایشان نسبت دهند و ضمن نادیده گرفتن تحقیقات قضایی و واقعیت‌های انکار ناپذیر برای گم کردن راه، نعل وارونه بزنند.

تنظیم کننده کیفرخواست با حذف قسمت‌هایی مهم از این یادداشت، تمهیدی کرده است که شنوندگان و خوانندگان کیفرخواست تصور کنند چه نام‌هایی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای در «خرداد» آمده است. متن کامل عباراتی را که با حذف‌هایی در کیفرخواست نقل شده است لازم می‌دانم در این جا قرائت کنم.

«تبلیغات چی‌های جناح راست افراطی، ابتدا مسئله را توطئه‌ای علیه وزارت اطلاعات تلقی کردند و به حال اغما رفتند. ولی پس از يك هفته، هفته رفته رفته از حال اغما بیرون آمدند و با همکاری هویت سازان صدا و سیما، برنامه جدیدی را طراحی کردند: عامل جنایات اخیر چپ‌های طرفدار خاتمی در وزارت اطلاعات‌اند.

به زعم آقایان، سازمان مسئول قتل دگر اندیشان دارای سه بخش است: کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان، کمیته حکم شرعی و جوخه‌های مرگ، با روشن شدن این که جنایات اخیر کارچپ‌های طرفدار خاتمی بوده است، اینک باید سه بخش سازمان پروژه را به طور شفاف به شهروندان اعلام کرد:

۱ - کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان : سعید حجاریان، خسرو تهرانی، محسن امین زاده، عباس عبدی، مصطفی تاج زاده.

۲ - کمیته حکم شرعی: آیات عظام و حجج الاسلام حسینعلی منتظری، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، طاهری اصفهانی، عبدالله نوری.

۳ - جوخه های مرگ: اعضای بازداشت شده وزارت اطلاعات.

درواقع این یادداشت، اهداف طرفداران سعید امامی برای خارج ساختن مسیر تحقیقات قتل‌های زنجیره‌ای را مطرح ساخته و نقد کرده است. با این حال، تنظیم کننده کیفرخواست در صفحه ۸ آن می‌گوید: «ایشان (یعنی عبدالله نوری) در صدد تخریب چهره‌هایی که نام برده‌اند هستند». مکاشفه غریبی است شتاب وی در جمع آری هر نوع سند و مدرک ناروا و نامربوطی علیه این جانب، ایشان را به انواع تناقض‌گویی‌ها کشانده است. در حالی که در کیفرخواست صادره یکی از اتهامات این جانب ترویج سیاسی حضرت آیت الله منتظری عنوان شده است در این بخش از کیفرخواست، اتهام بنده سعی در تخریب چهره‌هایی نظیر آیت الله منتظری ذکر شده است. جالب تر آن که من در جهت تخریب چهره خود نیز هستم.

تنظیم کننده کیفرخواست می‌نویسد: «ریاست محترم دادگاه و هیئت محترم منصفه شما خوب می‌دانید که اثرات

مخرب چنین مطالبی در جامعه چه خواهد بود، ایشان یا درصدد تخریب همین چهره هایی که اسم برده اند، هستند و یا واقعاً کسانی را می شناسند که چنین اقداماتی را انجام داده اند و آن را کتمان می کنند».

در کیفرخواست بر نکته مهمی انگشت گذاشته شده است اما متأسفانه به جای محاکمه قاتلان و عاملان و برنامه ریزان و حکم دهندگان، عبدالله نوری محاکمه می شود و آن که مقتولان را ناصبی و مرتد خواند و قسم جلاله خورد که «آخر ما خودمان والله يك زمان قاتل بودیم». اینک به جای افکار عمومی، بر کرسی هیئت منصفه تکیه می زند. آیا مردم حق ندارند سؤال کنند به راستی چه کسی پشت این افراد است که نه تنها وقتی دادسرای نظامی آن ها را احضار می کند تمکین نمی کنند، بلکه دادگاه ویژه هم به جای محاکمه آن ها، نوری را محاکمه می کند. دادگاه ملت ایران درباره این محاکمه چگونه قضاوت خواهد کرد وقتی ببیند مدافع ویا همکار سعید امامی به عنوان اعضای هیئت منصفه درباره افشا کننده چهره واقعی قاتلان به عنوان متهم به قضاوت بنشینند.

نامبرده در سخنرانی ورامین می گوید:

«حتی می خواستند که عامل قتل ها را به رهبری نسبت

دهند. همین روزنامه ها که شب می نشینند و هماهنگی

می کنند و شما می بینید، مطلبی که سلام دارد با مطلبی که

خرداد و صبح امروز، دارند يك مطلب است با چند اسم ...

آن‌ها گفتند که عامل قتل‌ها کسی است که هم دارای قدرت است و هم دارای تصمیم. خوب این فرد کیست؟ شاید می‌گفتند که این مرد یکی از علمای قم است. خوب علمای قم که قدرت ندارند، ممکن بود می‌گفتند که يك وزير يا وكيل يا ... اما چه کسی در این کشور دارای فتوی و قدرت پاهم است؟» شما هم خوب می‌دانید اثرات مخرب چنین مطالبی در جامعه چه خواهد بود. آنچه در روزنامه‌های مستقل بر آن تأکید کرده‌اند بسیار شفاف و روشن است. پاسخگونی وزیر اسبق اطلاعات که هم قدرت داشته است و هم می‌توانسته است با توجه به شرایط اجتهاد وزیر اطلاعات، تصمیم گیر باشد. خرداد طی ده‌ها یادداشت صراحتاً خواستار پاسخگویی وزیر اطلاعات وقت شده است نه کس دیگری و لذا عوض کردن صورت مسئله توسط برخی و پیگیری آن توسط تنظیم‌کننده کیفرخواست واقعیت‌ها را تغییر نخواهد داد. از نظر ما وزیر اطلاعات وقت به خاطر قتل‌هایی که در زمان ایشان صورت گرفته است و امنیت ملی را به خطر انداخته است، باید پاسخگو باشد.

درباره این نکته کیفرخواست که می‌گوید عبدالله نوری :
 «واقعاً کسانی را می‌شناسد که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن را کتمان می‌کنند». می‌گویم : بلی، در این رابطه اطلاعاتی به من داده شده منتها برای رعایت مصالح ملی آن را برملا نمی‌کنم اگر دادستان محترم نظامی اجازه

دهد، برخی اطلاعات را در جلسات بعدی ذکر خواهم کرد.
 تنظیم کننده کیفرخواست مدعی است که: «آقای نوری پس از قتل‌های اسف بار که به همت مسئولان، عاملان آن شناسائی و دستگیر شدند به جای کمک به مسئله ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوء استفاده نموده و در راستای اهداف جناحی خود به اختلافات جناحی دامن می‌زند».
 در مورد این بخش از کیفرخواست نکاتی را متذکر می‌شوم: اول اگر همت و کوشش مطبوعات و پشتیبانی قاطع آن‌ها از حرکت ریاست محترم جمهور جهت کشف این باند تبه‌کار نبود شاید هیچگاه نقش وزارت اطلاعاتی افشا نمی‌شد، قتل‌ها به يك مسئله ملی تبدیل نمی‌گردید.

آیا طرح اولیه آن نبود که هیچگاه نقش برخی از پرسنل وزارت اطلاعات در قتل‌ها بر ملا نشود؟ آیا کسانی پس از فاش شدن نقش برخی از پرسنل وزارت اطلاعات، سعی نداشتند تا مسئله در سطح چند تن از پرسنل عادی محدود بماند؟

آیا پیگیری مطبوعات در دستگیری چند مدیر کل و معاون امنیتی سابق وزارت اطلاعات (سعید امامی) تأثیر نداشت؟ و آیا تمام کوشش فعلی برخی افراد و جریان‌ها صرف آن نمی‌شود که مسئله از سعید امامی بالاتر نرود و پیگیری قتل‌ها محدود به چهار قتل پائیز ۱۳۷۷ باقی بماند؟

اما به رغم این گرایش مخرب، در کنار تحقیقات قضائی

مطبوعات نیز با عمل به وظیفه خطیر خود در آشکار سازی حقایق اقدام کردند و با مطرح کردن قتل های زنجیره ای سال گذشته و پیش کشیدن پای فرماندهان و مسئولان سعیدامامی و محفل اطلاعاتی عمق فاجعه را نشان دادند و از مسئولان خواستند تا با نگاه به «گذشته» در کشف حقیقت و افشای چهره آمران، استوار و مصمم گام بردارند.

باید یادآوری کنم که سازمان قضائی نیروهای مسلح در اطلاعاتیه ای که در مرداد ماه گذشته منتشر کرد، صریحاً از «نقش مثبتی که مطبوعات در پیگیری پرونده قتل ها داشته اند استقبال کرده است» ولی تنظیم کننده کیفرخواست گویی پیگیری قتل ها توسط مطبوعات را مخل امنیت و آرامش جامعه می داند. پرسش این است که مگر دادستان نظامی و دادگاه ویژه دو هدف مختلف را دنبال می کنند که یکی از نقش مثبت مطبوعات در کشف جنایات تشکر می کند اما دیگری از این امر دچا نگرانی می شود. خرداد به عنوان اولین روزنامه ای که قتل ها را برملا کرد، همچنان به آن خواهد پرداخت و تا کشف کامل حقیقت آن را پی خواهند گرفت، مگر آن که خرداد بسته شود که در آن صورت، دیگر مطبوعات آن را پی خواهند گرفت. شما مطمئن باشید که از این به بعد هیچ کس قادر نخواهد بود دست به جنایت بزند و خاطرش خوش باشد که مسئله پنهان خواهد ماند. تا روزنامه های مستقل وجود داشته باشند، چنین امری غیرممکن خواهد بود مگر این که تمام

مطبوعات بسته شود.

برای مطبوعات کشف حقیقت فارغ از گرایشات جناحی مطرح است. هر کسی از هر گروهی با هر گرایش فکری دست به جنایت زده باشد از نظر ما محکوم است. وابستگی به چپ و راست و میانه، جنایت را مجاز و مشروع نمی کند. جنایت جنایت است در هر لباسی، با هر اسمی و در هر پست و مقامی. و اما يك عضو هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت (یعنی حسینیان) مدعی است که سعید امامی و دیگر اعضای محفل اطلاعاتی از نیروهای مذهبی و متدین بوده اند. پرواضح است که افراد مذهبی برای اعمال عادی خود نیاز به حجت شرعی دارند چه رسد به اجرای حکم اعدام و کشتن نویسندگان. مگر همین فرد در آخرین سخنرانی خود مدعی نشد که محفلی ها حکم قتل ها را از یکی از اعضای مجمع روحانیون مبارز می گرفتند. نیز نگفت که «ما در بعضی از کارهایشان در این قبیل قتل ها با این ها مشورت می کردیم. چرا نمی آیند این آقا را احضارش بکنند و با او برخورد بکنند و ته و توی این مطلب را در بیاورند؟»

وقتی عضو هیئت منصفه دادگاه ویژه، هم حکم ارتداد و ناصبی بودن صادر می کند و هم تأیید می کند که قتل ها با حکم صورت گرفته است. چرا جستجوی مطبوعات برای کشف حکم دهنده، جرم محسوب می شود؟

مگر نه این است که بزرگ ترین جرم سیدمهدی هاشمی

صدور دستور و یا شرکت در قتل است و پس از گذشت دوازده سال از اعدام وی بسیاری از وقایع بعدی توسط برخی از جمله قتل نویسندگان و سیاسیون همچنان به او و همفکرانش منتسب می‌شود. اگر ماجرای قتل‌های قبل و بعد از انقلاب باند سید مهدی هاشمی، پس از گذشت قریب ۲۰ سال همچنان مورد بحث و گفتگو است و درباره پیامدهای آن سخن می‌رود، چگونه است که درباره ده‌ها قتلی که در این دوره‌ی چند ساله صورت گرفته، نباید بحث و گفتگو کرد و عوامل اصلی آن‌ها را به مردم معرفی ساخت.

این جانب به همان اندازه که در جریان پرونده سید مهدی هاشمی حساسیت داشته و معتقد به پیگیری آن جهت استیفای حقوق نقض شده شهروندان ایرانی بوده‌ام و معتقد هستم که از غده‌های چرکینی است که چنانچه حل نشود می‌تواند خطراتی جدی برای نظام و انقلاب داشته باشد و در برخورد با آن جریان و کشف رسوایی آن‌ها نقش داشته‌ام، امروز هم معتقدم باید غده‌های چرکینی که به نظام آسیب زده و می‌زنند و با انجام قتل‌های زنجیره‌ای حیثیت نظام و انقلاب را خدشه دار کرده‌اند، رسوا شوند و در دادگاه به محاکمه درآیند.

پرسشی که اینک اذهان نخبگان را گرفتار خود کرده این است که چگونه در طی سالیان گذشته، گروهی از روشنفکران به قتل رسیدند و تمام قتل‌ها با سکوت مسئولین به عنوان مرگ «مرگ مشکوک» نادیده گرفته شد. هیچ اراده‌ای برای

تعقیب قاتلان و محفل نشینان وجود نداشت؟ مگر امیر مؤمنان علی (ع) در ارتباط با ربودن خلخال، دستبند و گردن بند و گوشواره از زن اهل ذمه ای که مورد حمله قرار گرفته بود نفرمود: چنانچه مسلمانی از شنیدن این حادثه از حزن و اندوه بپردد بر او ملامتی نیست بلکه اگر جان سپارد سزاوار است» مگر ما مدعی پیروی از او نیستیم؟ حال چگونه انسان‌های مظلومی را که به خاطر عقایدشان مثله می‌کنند و از کسی فریادی بر نمی‌خیزد؟ آیا اگر فردی از سردرد فریاد برآورد مجرم است؟

مگر حاکمیت مسئول حفظ جان انسان‌ها نیست؟ پس چرا حسین برازنده، احمد تفضلی، احمد میرعلاتی، ابراهیم زال زاده، سعیدی سیرجانی، پیروز دوانی، مجید شریف، غفار حسینی، منوچهر صانعی و فیروزه کلانتری و عده ای از دانشگاہیان و روحانیون اهل تسنن و یا برخی از کشیش‌های مسیحی به نام میکائیلیان و دیباج به قتل رسیده‌اند و برخی با کارد تکه تکه و پس از بسته بندی در فریزر جاسازی شده‌اند و قاتلان آن‌ها به مردم معرفی نشده‌اند؟ تا شهروندان به عمق جنایاتی که بر این کشور رفته است، آگاه شوند؟ این گونه اعمال چه هزینه‌ای برای حاکمیت نظام و اسلام داشته است؟ چگونه است که در حکومت اسلامی بانوئی سالمند را با بیش از ۲۵ ضربه کارد سلاخی می‌کنند (نوه دکتر مصدق) ولی وقتی روزنامه‌ای به این مسائل می‌پردازد نا امنی به وجود

می آید نمی گوید «گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار» چه کسانی می خواستند گروهی از نویسندگان دگراندیش را که از نظر فکری مثل ما نمی اندیشند، به قعر دره بیفکنند و چرا آن همه جرم و جنایت در حق جان افراد و نفوس انسانها روا داشته اند؟ و در نهایت به آبرو و حیثیت کشور ضربه ای سهمگین وارد آورده اند؟

چرا در حالی که همه نگاهها و نظرها معطوف به يك نقطه خاص بود، هیچکس جرئت آن را نداشت تا حتی پرسشی در جلسات خصوصی درباره قتلها مطرح کند؟ و چرا اینک که کوس رسوائی محفل نشینان در همه جا به گوش می رسد، هیچ کس مسئولیتی بر عهده نمی گیرد و با جاسوس و منحرف اعلام کردن سعید امامی صورت مسئله در حال پاک شدن است و اگر روزنامه ای نکته ای در این راستا بنویسد مدیر مسئولش به پای میز محاکمه کشیده می شود؟ من اعلام می کنم تا قدرت بیان و کلام دارم از حقوق اساسی مردم و مظلومان دفاع خواهم کرد.

تنظیم کننده کیفرخواست می نویسد:

وقتی مجموع مطالب روزنامه خرداد ملاحظه می شود توطئه و عناد از او استشمام می شود؟ و هیچ راهی برای حمل بر صحت جز سوء نیت دیده نمی شود.»

به راستی باید پرسید وقتی از مطالب يك روزنامه به راحتی بوی توطئه استشمام می شود، چگونه دادستان دادگاه

ویژه روحانیت که سال‌ها نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات بود (محسنی اژه‌ای) از هیچ يك از فعالیت‌های سعید امامی و باند وی و همراهان فکری و عملی وی بوی، توطئه استشمام نمی‌کرد؟ عنادی در آن‌ها نمی‌دید؟ اما از نوشته‌های يك روزنامه که در جهت افشاگری قاتلان و دفاع از مظلومان مطلب می‌نویسد، بوی توطئه استشمام می‌شود؟ اگرچه یکی از غرائب روزگار که از دادگاه ویژه روحانیت در سوابق قضائی دنیا به یادگار خواهد ماند، «استشمام توطئه» می‌باشد. توطئه عملی مخفیانه است برای مقاصد پنهان و اثبات آن نیازمند دلائل و مدارک است و با تقویت شامه نمی‌توان به کشف آن نائل شد، آن هم در مطالب علنی و شفاف يك روزنامه.

تنظیم کننده متن کیفر خواست، مدعی است :

«آقای نوری پس از قتل‌های اسف بار ... به جای کمک به مسئله و ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوء استفاده کرده و در راستای اهداف جناحی خود به اختلافات دامن می‌زند»

در این جا می‌پرسم خرداد، چه باید انجام می‌داد؟ آیا مطلوب تنظیم کننده کیفر خواست این است که خرداد در مورد قتل‌ها چیزی نمی‌نوشت و مرتکبین قتل‌ها و اندیشه‌ی آنان و نقشه‌های شومشان را بیان نمی‌کرد؟ آنچه خرداد انجام داده است تبیین برخی زوایای ناپیدای این پروژه شوم است. خرداد، امنیت

و آرامش کسانی را برهم زده است که با توسل به شیرانه ترین و منحط ترین شیوه‌ها و دست زدن به مجرمانه ترین اعمال و قتل افراد بیگناه، بنیان‌های نظام و ملت را نشانه رفته‌اند. امنیت و آرامش جامعه وقتی تأمین می‌شود که امنیت تبه‌کاران از بین برود. وقتی خرداد به امنیت تبه‌کاران تعرض می‌کند چرا شما بر می‌آشوبید و امنیت و آرامش را از بین رفته می‌بینید؟ خرداد، آرامش و امنیت محفل نشینان را برهم زد تا بندگان خدا در آرامش و امنیت زندگی کنند. وقتی در دهه گذشته نیروهای منتقد، اصلاح طلب و متدین به دلیل انتقادات دلسوزانه از عرصه سیاست حذف شدند، به طوری طبیعی زمینه برای صعود اسلامی‌ها امثال سعید امامی فراهم گشت. پرسش این است که در چه شرایطی سعید اسلامی‌ها تکثیر و باز تولید می‌شوند؟ تمامی تلاش‌های این جانب و روزنامه خرداد این بوده و هست که ریشه‌های این حرکت و تفکر شوم چنان خشکانده شود که زمینه و امکانی برای رشد مجدد آن باقی نماند.»

تاریک خانہ اشباح

مقاله اکبر گنجی در روزنامه صبح امروز شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۷۸ درباره
اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح

تاریک خانه اشباح جنایتکاران

اطلاعیه دادسرای نظامی تهران حاوی نکاتی است که بر
احتمال وجود تاریک خانه اشباح جنایتکاران می افزاید. نکاتی
که ما را بدین مدعا راهبری می کند به قرار زیر است:

۱ - اطلاعیه دادسرای نظامی تهران سعید امامی را به
عنوان «هدایتگر»، «برنامه ریز»، «طراح» و «تحلیل گر»
دستگیرشدگان معرفی می کند. «آقای سعید امامی - نقش
هدایتگری و برنامه ریزی این توطئه را برعهده داشته است»
«براساس این طرح سعید امامی دست به کار شناسائی و تعیین
وضعیت سوژه های خود می شدند» «انگیزه فوق که از

تحلیل‌های سعیدامامی بود مورد پذیرش من نیز قرار گرفت»
 «منطقی را که سایر افراد دست اندرکار کیس (مورد) داشتند
 خارج از همان دیدگاه‌هایی که سعید اسلامی ارائه می‌داد
 نبود»

۲ - اطلاعیه می‌افزاید «متهمان تلاش فراوان کردند تا
 نقش سعید امامی در دخالت انجام قتل‌ها را بپوشانند.»

۳ - اطلاعیه خبر می‌دهد که «متهمین در روزهای اول
 بازداشت عنوان می‌کردند قتل‌ها به دستور مسئولین مافوق
 آن‌ها در وزارت انجام پذیرفته است.» «متهمین در نظر
 داشته‌اند... نزد وزیر وقت به نحوی سخن یا نوشته‌ای در
 تأیید اقدامات جنایت آمیز خود به دست آورند». از طرف دیگر
 اعتراف دارند که «برای مطبوعات و افکار عمومی علی‌الظاهر
 قابل پذیرش نیست چنین اقدامی در وزارت اطلاعات صورت
 پذیرفته باشد و مسئولین در جریان نباشند»

۴ - اطلاعیه حاوی نکته بسیار مهمی است: آقایان
 مصطفی کاظمی و مهرداد علیخانی که از متهمین اصلی این
 پرونده می‌باشند در جلسه‌ای حضوری آقای دری نجف آبادی
 وزیر وقت اطلاعات را تهدید می‌کنند که اگر اقدامی برای
 خلاصی آن‌ها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان
 آمر قتل‌ها معرفی خواهند کرد.»

پرسش این است که متهمان از سوی چه قدرتی «حمایت»
 و «هدایت» می‌شدند که توان «تهدید» وزیر اطلاعات را

داشتند؟ آیا «تاریک خانه اشباح» چنین توان و امکاناتی را برای متهمان فراهم نمی‌آورد؟ آیا قدرت «محفل اطلاعاتی» تاریک خانه تا آن حد نبود که دری نجف آبادی پس از احراز جرم هم قدرت و اختیار دستگیری آنان را نداشت و فقط «بلافاصله این برخورد را به مسئولین عالی‌رتبه نظام گزارش» داد.

۵ - اطلاعاتیه می‌گوید: «چگونگی ورود و گزینش این افراد و ارتقائشان در وزارت اطلاعات که از لحاظ مدیریتی قابل بحث و بررسی است» پر واضح است که سعیدامامی توسط آقای علی فلاحیان برخلاف گزینش به مدت ۸ سال به سمت معاون امنیتی وزارت اطلاعات منصوب شد. آقای فلاحیان نمی‌تواند مدعی شود که از اقدامات ۸ ساله مهمترین معاون خود هیچ اطلاعی نداشته است و چنین ادعائی برای مطبوعات و افکار عمومی قابل پذیرش نیست.

۶ - اطلاعاتیه می‌افزاید: «از حدود پنج ماه قبل از اولین قتل بر اساس طرح سعید امامی دست به کارشناسائی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می‌شوند» پرسش مهم این است که منظور دادسرای نظامی تهران «اولین قتل» کدام قتل است؟ قتل‌های پائیز ۷۷ یا مرگ‌های مشکوک قبل از آن (۱)

پرسش مهمتر این که چرا پس از قتل‌های آذرماه ۷۷ پافشاری خاتمی بر پیگیری و شناسائی عواملان مسئله در عرض یکی دو هفته لو می‌رود اما قتل‌های متعدد نیمه اول دهه ۷۰

هیچگاه افشا و برملا نمی‌شود و اراده‌ای برای پیگیری موضوع وجود ندارد؟

۷ - اطلاعاتیه می‌افزاید: «جهت قتل افراد مورد نظر روش تك زنی اما به صورت وحشیانه فجیع را به اجرا در می‌آورند با این انگیزه که در هر حال آحاد مردم آن را تقبیح نموده و ضمن تحريك عواطف و احساسات تداعی کننده وجود نا امنی حتی زن‌ها در منزلشان باشد» پرسش این است که منظور از «زن‌ها» چیست؟ قتل همسر داریوش فروهر توسط دادسرا رسماً اعلام شده است آیا این رویکرد پرسش‌های بسیاری پیرامون برخی از مرگ‌های مشکوک زنان نمی‌آفریند؟

۸ - در اطلاعاتیه آمده است «نظام اسلامی چه خسارت بزرگ و ضربه جبران ناپذیری را از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می‌کرده آن‌ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل اعتماد نبوده‌اند» آری سعید امامی‌ها همیشه در پشت نقاب «امامی» و «اسلامی» خود را «به عنوان عناصری مؤمن و متعهد» جا می‌زنند و برگرایشات مراکز قدرت سوار می‌شوند و اگر شرایط اجازه می‌داد «برای از بین بردن اکثر سوژه‌ها در صدد آن بوده‌اند تا آن‌ها را در يك نشست یا جمع عمومی با انفجار یا بستن به رگبار به قتل برسانند.»

اما سعید امامی هنوز این شانس را دارد که دوست و همفکرش روح‌الله حسینیان اولین جانشین دادستان انقلاب

اسلامی در وزارت اطلاعات پس از مرگ از او چهره يك قدیس بسازد، مقتولانش «مرتد» و «ناصبی» و محفل سعید امامی را «اهل فکر» بخواند و اقدام به قتل را «از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی» معرفی کند. (۲)

۹ - با چاپ عکس سعید امامی افراد بسیاری می‌توانند درباره او و فعالیت‌هایی که تحت نام‌های مستعار دیگری انجام داده شهادت دهند. یکی از روحانیون برجسته از جلسه شورای استان یکی از استان‌ها در سال‌های گذشته خبر داده است که طی آن سعید امامی گزارشی از نحوه برخورد خود با یکی از متهمان که بعدها به طرز مشکوک در یکی از خانه‌های امن سعید امامی از دنیا رفت ارائه می‌کند که حاوی نکات تکان دهنده‌ای است. پرسش این است که وقتی سعید امامی خود در جلسه شورای استان یکی از استان‌ها در حضور حاضرین نحوه برخورد خلاف شرع و انسانیت خود را با افتخار گزارش می‌کند چگونه آقای فلاحیان از چنان اقداماتی مطلع نبوده است؟

۱۰ - روزنامه رسالت در مقاله صفحه اول مورخ ۷۸/۴/۱۴ خبر می‌دهد: که سعید امامی به مدت سه ساعت «در سمینار سراسری ائمه جمعه در مهرماه سال ۷۵» سخنرانی کرده است. با توجه به این که معمولاً سخنرانی‌های این گونه سمینارها ضبط می‌شود برای تنویر افکار عمومی و افشای خط بیگانه می‌توان آن سخنرانی و دیگر سخنرانی‌های سعید

امامی را از صدا و سیما پخش کرد تا مشخص شود چه کسانی خط سعید امامی را دنبال کرده‌اند.

۱۱- تاریک خانه اشباح جنایت‌کاران دارای «محفل اطلاعاتی»، «گردان انتظامی»، «لشکر نظامی»، بخش رسانه‌ای و ... است بخش رسانه‌ای با ساختن برنامه «هویت» فیلم کارناوال شادی عصر عاشورا، برنامه «چراغ» و در اختیار داشتن یک روزنامه عصر به جنگ جریان روشنفکری دینی، دگراندیشان و دگرباشان می‌رفت. دو صحنه گردان اصلی آن روزنامه عصر، هر هفته با سعید امامی پالوده می‌خوردند در زندان‌ها از متهمین بازجوئی به عمل می‌آوردند و آنان را به راه «راست» هدایت می‌کردند.

دو روز بعد از اعلام مرگ سعیدی سیرجانی تعدادی از دگر اندیشان را چشم بسته به محل نامعلومی می‌برند، در آنجا سعید امامی به آن‌ها می‌گوید: هیچ نوع خبر و سخن هیچ اشاره‌ای درباره مرگ سعیدی سیرجانی نباید دیده شود. در همین جلسه سعید امامی از طریق یکی از حاضران به بقیه روشنفکران خبر می‌دهد که نوشته‌های آن روزنامه عصر و چند هفته نامه را جدی بگیرند. این‌ها نظر نظام را منعکس می‌کنند.

آن روزنامه عصر همچنان «خط سعید امامی» را دنبال می‌کند سعید امامی وقتی زنده بود مدیر و مسئول همان روزنامه را به برنامه هویت برد تا طی سه نوبت ایده‌های

تاریک خانه اشباح را تبلیغ کند. آن روزنامه ارگان تاریک خانه است و با خواندن سرمقاله ها و یادداشت های آن روزنامه می توان به استراتژی و تاکتیک های تاریک خانه پی برد.

پانویس:

۱ - پس از ماجرای به دره افکندن اتوبوس حامل ۲۱ تن از نویسندگان توسط خسرو براتی، همه نویسندگان را به پاسگاه ژاندارمری می برند و در آنجا پس از بازجویی و گرفتن تعهد مبنی بر این که از این قصه جایی سخن نگویند و خبر آن را منتشر نکنند مصطفی کاظمی خطاب به یکی از حضار می گوید: «در ماجرای سعیدی سیرجانی برایتان پیغام فرستادیم نشنیدید»

۲ - نکته جالب توجه این که آقای روح الله حسینیان از طرف آقای رازینی در هیأت منصفه دادگاه مطبوعات قرار گرفت و از طرف آقای محسنی اژه ای به سمت هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت منصوب شده است وی که مواضع مدافعانه نسبت به سعید امامی و مواضع دشمن کیشانه اش نسبت به جبهه دوم خرداد روشن است می بایست درباره سلام و صبح امروز و خرداد تصمیم بگیرد.

مواضع روح الله حسینیان در برنامه چراغ، نامه وی پس از خودکشی سعید امامی و سخنرانی نامبرده در ورامین از جمله مواردی است که حکایت از دشمن کیشی وی نسبت به جبهه دوم خرداد و دوستی و همفکری با سعید امامی دارد. شرکت نامبرده در مراسم شب هفت سعید امامی نیز حکایت از بسیاری چیزها داشت.